



مجلس أمناء جامعة الملك سعود

الجامعة الإسلامية

بمدينة الرياض

الطبعة الأولى

الطبعة الأولى





گویندگی و فن بیان

غلامعلی امیرنوری

تحلیق و توسعه ادبی

فروردین ۱۳۸۲

تهران

امیرنوری، ذائقه‌ای، ۱۳۸۸

کدیفیکشنی و فن بیان از ویسند، ذائقه‌ای امیرنوری، ویراستار مدنی، امیر
رشید، ایران: اداره، کل تحقیق و توسعه صدا-- تهران: طرح آیف، ۱۳۸۴.
پایان = ۹۳۳ ص.

ISBN: 964-8828-05-9

نویسنده: بر اساس اطلاعات پیدا

۱. مستنوری، ۲. رشید و -- کدیفیکشنی، ۳. تدوین -- کدیفیکشنی، ۴.
نارسی، الف. حد اوسیمای جمهوری اسلامی ایران، اداره، کل تحقیق و
توسعه صدا، تهران.

۵. ۵۱۵۱

۶۶۸ ۳۰۹۱۱

۳-۳۱۲۸

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: کدیفیکشنی و فن بیان

نویسنده = اطلاعات بر اساس

ویراستار، خطی، امیر، رشید

سرچشمه کتاب، سرچشمه کتاب، سرچشمه کتاب

طرح، ویراستار، ویراستار

نام، نام، نام

تعداد، تعداد، تعداد

تاریخ، تاریخ، تاریخ

تعداد، تعداد، تعداد

تهران، خیابان ولیعصر، خیابان چهارم صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران،
ساخته شده در تاریخ ۱۳۸۸-۰۵-۲۲
۲-۳۲۲-۲

در گونه اسط: نامی، منوط به ایران، کتاب، اداره، کل تحقیق و توسعه صدا، ایران.

پیشگفتار.....	۱
فصل اول: فن بیان و گویندگی	۶
فصل دوم: زبان مشترک فارسی دری	۹
فصل سوم: استقلال، مرز و قانون	۲۳
فصل چهارم: زبان و زبان‌شناسی.....	۳۹
فصل پنجم: زبان، گفتار و نوشتار	۴۳
فصل ششم: توانایی‌ها و ویژگی‌های گفتار و نوشتار	۵۱
فصل هفتم: زبان رادیو و تلویزیون: کسی یا شطاهی؟.....	۶۳
فصل هشتم: توانش یا توانایی‌های زبان	۸۱
فصل نهم: زبان یا بیان رادیو سمودی تلازم.....	۹۹
فصل دهم: بیان حرف پیوند «و» و «یا» / «و»	۱۰۷
فصل یازدهم: تکیه در زبان فارسی (۱- تکیه هجا)	۱۳۷
فصل دوازدهم: تکیه در زبان فارسی (۲- تکیه کلام).....	۱۶۳
فصل سیزدهم: ترکیب‌ها	۱۸۱
فصل چهاردهم: مثلث فکری.....	۱۹۵
فصل پانزدهم: دستگاه آوایی زبان.....	۲۱۳
فصل شانزدهم: خط‌های ایران و خط فارسی.....	۲۲۷

«اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است»

کمال سروری و حسن در هنرطلبی است

هزار تاب بلورین به شعر یارسی است

به قول شیخ اجل «آبگینه‌علی» است

سراپ من همه حفظ معانی است و بیان

دین زمانه که میزان گارها و جیبی است

و دبیعی است خدایی، عزیز سر دلش

که هرمت سخن تاب از کلام نمی است

در انتهای شب نبرد صبح خواهد شد

مغفور صبحگاهی در عبور نیم شبی است

جدال با منت ای مدعی زنادقتی است

که تیغ من همه بولاد و آن توطئی است

به پارکگاه هنر هرکلام رنگین را

طراوت گل سرخ و ملاوت رطبی است

هزاره‌هاست که ما همزمان ابراسیم

سختوران دری را قرابتی سبی است

سدد ز گفت صاف گرفته‌ای «نوری»

و اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است

اسیر نوری

بدرم عالم و دانشمند نبود، اما با سواد و کارمند دولت بود شعر و ادبیات را هم دوست داشت و شب‌ها بر ایمان کتاب می‌خواند. از شافعی و گلستان و حافظ گرفته تا هزار و یک شب، اسیر ارسلاز، مختارات و رمان‌های تاریخی، روزنامه و مجله هم می‌خرد و می‌خواند. مادرم تنها سواد قرآنی داشت^۱ و هر دو نفر اصلاً بهراتی بودند.

بزرگ‌تر که شدم از خواندن شعر و رمان لذت می‌بردم. هفته‌ای چند کتاب گریه‌ای را تمام می‌کردم، شعر از مجله و کتاب‌های شعر. هنوز هم حافظ و فردوسی و سعدی و مولانا و نظامی و... برای من عزیزترین‌اند. پس از گرفتن دیپلم جذب رادیو زاهدان شدم و بیشتر از سالی در آن مرکز همه کار کردم؛ گویندگی، نویسندگی، بازیگری، کارگردانی، تهیه‌کنندگی، کار ارشگری، حتی صداپناری. (در مراکز و شهرستان‌ها چنین بود) برای خدمت سربازی به تهران برگشتم و به رادیوی نیروی هوایی آن روزگاران راه یافته، باز بیشتر از سالی در آن رادیو همه کار کردم. با مرگ پدر از سربازی (پس از ۶ ماه خدمت) معاف شدم. در فروردین ۱۳۴۲ به رادیوی ایران واقع در میدان آرک رفتم. از من تست صدا (ضبط نمونه صدا) گرفتند و از اول اردیبهشت همان سال گوینده رادیو ایران شدم. کاری که آرزویش را داشتم و عاشقش بودم و هنوز هم هستم! بیشتر از هر کار دیگری.

۱. او گفته بود که خط به اندازه هر که آید، سواد داشته و به آن سواد آتزی رفته.

ساده‌ها فقط اعلام برنامه می‌کردم بعد اجازه گفتندگی در برنامه‌های ساده‌تر را به من دادند. مدتی بعد خواندن خبرهای کوتاه (سه دقیقه‌ای) و پس از آن خبرهای مشروح و برنامه‌های ادبی، فرهنگی، عرفانی و اجتماعی، مانند کاروان شعر و موسیقی، برنامه فرهنگ مردم، برنامه خنده و خاتونه و شیر (هنوز اخبار از برنامه‌های تولیدی جدا نشده بود) به من واگذار شد.

اینها قسمتی از کارهای من بود. مهم‌تر و با ارزش‌تر از آن، آشنایی با بزرگان و پیشکوتان رادیو، و کار کردن در کنار ایشان بود. بعضی‌هاشان به سرای باقی رفته‌اند که خداشان قرین رحمت کند.

بسیار مدیون نامدارانی هستم؛ مانند: عزیزالله هاشمی، ابوالقاسم انجوی شیرازی، احمد سروش، مهدی سپهری، یزدان بختیاری، مهدی اخوان ثالث، دکتر ضیاءالدین سجادی، نعمت‌الله قاضی، محبط طباطبائی و بسیاری دیگر که ذهن و اندیشه مرا با اصول فن بیان و دقایق و رموز گویندگی رادیو، به ویژه شعر و ظرایف آن آشنا کردند و فن بیان و شگردهای درست خواندن شعر را از من دریغ نکردند.

نکته‌ای که باید دانست آنکه، هیچ برنامه‌ای بدون نظارت، کنترل و بازبینی، پخش نمی‌شد. چندین استاد برجسته دانشگاه مسئول کنترل برنامه‌ها قبل از پخش بودند. برنامه‌ها را با دقت می‌شنیدند و برای آن گزارش‌هایی «تقدیر» می‌نوشتند و کار گویندگان، نویسندگان، بازیگران، تهیه‌کنندگان و حتی کیفیت مصاحبه‌ها، گزارش‌ها، مصاحبه‌نویسی، کارگردانی و موسیقی برنامه‌ها را هم نقد می‌کردند و نقاط قوت و ضعف و درست و اشتباه هر برنامه را می‌نوشتند. اداره نظارت بر اساس این تقدها، موارد را به هر یک از همکاران برنامه گوشزد می‌کرد. مدیریت رادیو هم این تقدها را می‌خواند و تصمیم لازم را می‌گرفت. از اصلاح موارد غلط، تا ضبط دوباره برنامه به این ترتیب هر برنامه خود وسیله آموزشی می‌شد و گوینده را آزمون و هدایت می‌کرد.

پس از اتمام رادیو و تلویزیون بنابر سیاست زمان، گویندگان خبر از گویندگان سایر برنامه‌ها جدا شدند. من هم برای گذر خبر انتخاب شدم؛ خواندن خبرهای ساعت‌های ۴، ۵، ۶، ۷ و ۹ با صدای من بود. (خبرهای ساعت ۷ و ۸ با صدای مشروح و با همکاری گویندگان دیگر بود.) من که شش ماه ادبیات بودم یکی دو سال بعد، از قسمت خبر جدا شدم و دوباره به ضبط برنامه‌های ادبی، فرهنگی، عرفانی و اجتماعی پرداختم. در همان سال‌ها هم به تحصیل ادامه می‌دادم. گرچه همیشه در سال آموختن بودم و هر چه را که به فن بیان و گویندگی مربوط می‌شد و به آن مدد می‌رساند، می‌خواندم؛ چه به صورت رسمی و چه آزاد! از تقطیع شعر و صنایع بدیعی گرفته تا زبان‌شناسی، ارتباطات، جامعه‌شناسی و ادبیات. البته در حد بضاعت خود، که هنوز هم ادامه دارد. آنچه دریافت‌ام تازه قطراتی از اقیانوس است.

پس از انقلاب یک سالی در بخش بودم. بعد به تولید رادیو (امیدان ارکبا) آمدم و گوینده برنامه‌های ادبی، فرهنگی و عرفانی شدم. ساختن برنامه در آن‌های شبه برنامه، شبهای فرزاتگان، برنامه‌های ویژه شهادت و ولادت معصومین و از این دست...

حدود بیست سال پیش، دانشکده جلدوسیا برای آموزش درس فن بیان، گویندگی و مجری‌گری از من دعوت کرد. ابراهیم منگی از استادان دانشکده (کارگردان و ستارستان) استاد احتمالی من برای ارائه پایان‌نامه تحصیلی‌ام در دانشکده هنرهای دراماتیک با موضوع فن بیان و گویندگی بود. پایان‌نامه تحصیلی بر اساس جزوه‌ای که سال‌ها قبل از آن، از سوی دفتر فنی انتشارات و رادیو چاپ شده و به گویندگان داده بودند، تهیه شده بود. به اضافه یادداشت‌هایی که در طول سال‌ها جمع‌آوری و تدوین کرده بودم و حاوی اطلاعات و رهنمایی‌های بزرگان و برنامه‌سازان رادیو بود.

آن زمان «متر شی» چنین جزوه‌ها و کتاب‌هایی را که از منابع خارجی به‌ویژه به‌نگاه سخن‌پراکنی «بی‌بی‌سی» ترجمه می‌شد و با همکاری کارشناسان رادیو و افزودن اطلاعات زبان‌شناسی و فن بیان فارسی تکمیل شده بود، چاپ می‌کرد و به همه گویندگان، مترجمان، تهیه‌کنندگان، نویسندگان و برنامه‌سازان برای مطالعه و استفاده می‌داد که بسیار مفید و آموزنده بود. (جزوه گویندگی و فن بیان را چند سال پیش مجدداً یکی از همکاران که بیشتر در حیطه دیپلماتی فعالیت داشته و دارد، بدون هیچ تغییری و به نام خود گردآوری و تألیف کرد)

زبان مهم‌ترین و کامل‌ترین وسیله ارتباط بین انسان‌ها و انتقال دانش، تجربه و فرهنگ میان اقوام و نسل‌های مختلف است. از دو صورت زبان که «مکتوب» و «ملفوظ» باشد، صورت ملفوظ یا گفتاری آن برای ارتباط‌های آوایی در اجتماع، گفتگوها و حتی بحث و جدل‌ها به کار می‌رود، ولی وظیفه انتقال دانش و تجربه، صدور فرمان‌های مکتوبی، عقد قراردادهای مانند آن برعهده صورت مکتوب زبان بوده است. زبان به کمک گونه مکتوب یا نوشتاری، پیوندی مستمر بین گذشته و حال و آینده انسان‌ها برقرار کرده است.

تا قبل از اختراع رادیو و تلویزیون دانشمندان و فرزندان هر زبانی، برای تبیین، ترویج، ماندگاری و انتقال فرهنگ و تمدن خود به دیگران و به نسل‌های آینده به گونه مکتوب زبان روی آورده. از این گونه، برای ایجاد و حفظ این یل ارتباطی بهره می‌گرفتند. لذا به راحتی، می‌توان پذیرفت که همه اصول، ضوابط، قواعد و دستورهای آرایش‌های کلام، بیشتر برای صورت مکتوب زبان وضع شده باشد. زیرا صورت ملفوظ زبان را آزاد گذرد و غیرماندگار می‌دانستند.

بعد از اختراع رادیو، به گونهٔ سقوط زبان که تنها وسیلهٔ ارتباطی در این رسته است توجه بیشتری شد و هر چه زمان گذشت اهمیت آن بیشتر احساس گردید. چنانکه کم‌کم برای استفاده از گفتار در رادیو و سپس تلویزیون صاحب‌نظران و استادان زبان، قوانینی وضع کردند و کم‌کم به اصولی رسیدند، که اکنون آگاهی از آن‌ها را یک شخص می‌داند و می‌گوید این نکات و رعایت آنها در فن گویندگی، در روند کامل شدن ارتباط و انتقال دقیق و درست پیام‌ها، بسیار مهم و لازم است.

گویندگی رادیو در همهٔ جای دنیا حرفهٔ تلزمی است، ولی در ایران با سابقهٔ درخشان فرهنگی و داشتن گنجینه‌های بی‌شماری ادبی، اعتبار و ارزش ویژه‌ای دارد و باید به این نکته توجه کنیم که از این جهت ایران و زبان فارسی همیشه حرفه‌هایی برای گفتن دارد و با کشورهای بدون سابقه درخشان چند هزار ساله فرهنگی و ادبی، قابل مقایسه نیست.

یاد به اساس فن بیان و گویندگی، ارتباط‌های کلامی و گفتار است و زبان و کلام در هر سرزمین، خاص همانجا و تابعی از فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم آن است و ایران و زبان فارسی از جهت سخنگویان پرجمعیت، نویسندگان بزرگ و شاعران فرهیخته و آثار ارزشمند آنان در جهان ممتاز است.

سخنگویان هر زبانی از دستور زبان و شیوهٔ آوایی و تلفظی زبان خود اغلب به صورتی ناخودآگاه استفاده می‌کنند و ذهن و مغز آنها تمام اطلاعات زبان را که در خود ذخیره کرده در زمان حرف زدن و نوشتن، از روی عادت به کار می‌برد. البته کمتر کسی به آن توجه دارد و جواب «هر انضامی زبان را می‌داند، (مگر کارشناسان و اهل تحقیق)

دانسته‌ها و اطلاعات ذهنی، عادت‌های رفتاری و چگونگی فعالیت‌های مغزی، چون از ناخودآگاه به سطح آگاهی آورده شوند و تنظیم و تدوین گردند، دانش آن کار خواهد شد.

در دانشکده صداوسیما با انکا به سال‌ها کار گویندگی و کسب تجربه و صبح‌آوری اطلاعات لازم از بزرگان و اندیان را دیو، به اضافه مطالب علمی هم‌زمانی که دگرش رفت کار آموزش را آغاز کردم. برای درس‌دادن باید هم دانست، هم توان انتقال این دانسته‌ها را پیدا کرد. باید با شاگردان ضمن ارائه اطلاعات علمی و نظری، کار سازنده و عملی هم داشت و به آنچه گفته می‌شود عمل کرد. قبلاً در چند دبیرستان، ادبیات درس داده بودم و با کلاس درس آشنایی و انس داشتم.

برای پاسخ دادن به سؤال‌ها و «پیراهن‌های قرآنی» هر جوان باید مطالعات خود را بیشتر و گسترده‌تر می‌کردم و براساس آن در گفتار و شیوه‌های گویندگی خود دقیق می‌شدم و آنها را به سطح آگاهی می‌آوردم تا بتوانم کمک به دانش بیان معیار و «گویندگی ایده‌آل» برسم. دانشی که بتواند قاعده و قانون بشود، عقل و منطق و تجربه آن را بپذیرد و پاسخ بپراها به درستی بدهد، «دستور بیان» مانند بیان حرف ربط... یا پیوند «ولو» یا دو آوایی «و» و «آ» و درنگ بی‌آوایی «ه» (اورگول) که فصلی از کتاب حاضر را در بر می‌گیرد، با قانون‌ها، استعارها و اختیاراتی گویند.

در هر جلسه کلاس، در دانشکده و پس از آن در کلاس‌های دیگر موضوع‌ها و پرسش‌ها و نکته‌های تلویزی در ذهن خود می‌یافتم. در پی یافتن پاسخ آنها از تمام کتاب‌هایی که می‌شناختم نت برداری می‌کردم و از کنار هم گذاشتن آنها به نتایج جالب توجهی می‌رسیدم و می‌توانستم سرتپ از تاضودآگاهم و از آنچه که «توانش زبانی» خوانده می‌شود کمک بگیرم و حاصل آنها را یادداشت می‌کردم. بخش‌هایی از این کتاب نمره همان پژوهش‌ها و یادداشت‌ها است.

دو سال پیش، پس از گفت‌وگو با آقای دکتر خجسته معاونت صدا و آقای دکتر جوانی مدیرکل اداره تحقیق و توسعه صدا، برای نوشتن کتابی در «فن

بیان و گویندگی دست به کار شدم و به تنظیم و تدوین و مرتب کردن یادداشت‌هایم پرداختم.

بعضی یادداشت‌ها، درست و کامل بود، ولی بعضی دیگر که طی آن مواردی به صورت طرح و نظریه تنظیم شده بود، باید درباره‌شان پژوهش می‌کردم و از دانش زبان‌شناسی و کتاب‌های زبان‌شناسان و ادیبان در جهت اثبات آنها کمک می‌گرفتم که گاه به اصلاح و حتی تغییر آنها منجر می‌شد و چون به برداشت و نتیجه نازم‌ای می‌رسیدم، با اصول زبان‌شناسی، ارتباطات و ادبیات مطابقت می‌دادم تا از اشتباه و استباط غلط و نامرست پرهیز شده باشد که البته باید اعتراف کنم که هنوز هم در آن جای حرف بسیار است!

با دوست عزیزم آقای اکبر رشیدی که به دانش و آگاهی او اطمینان داشتم درباره ویرایش کتاب صحبت کردم و با صلاحدید او پس از تهیه و تدوین هر فصل، آن را برای ویرایش در اختیارش می‌گذاشتم و پس از اصلاح و ویرایش نسخهای را به مرکز تحقیق و توسعه و نسخهای را هم برای تحریر می‌دادم.

گویید بعضی مطالب را می‌توان در کتاب‌هایی که در فهرست منابع آمده یافت، اما نتیجه‌گیری و برداشتی که از آنها شده، تازه است و پیش از این صورت نگرفته است و چون دقیقاً در جهت اهداف کتاب یعنی فن بیان، گویندگی و زبان یا بیان معیار است، می‌توانم بگویم که گویندگان و به طور کلی علاقه‌مندان را از خواندن چندین کتاب دیگر (با مطالب پراکنده) بی‌نیاز می‌کند.

در فصل‌های کتاب گاه مطالبی به مناسبت‌هایی تکرار شده اما چون ناگهانی بر نکته‌های طرح شده قبلی است، فعلاً ترجیح دادیم به همان صورت باقی بماند، تا در چاپ‌های بعدی.

هر کجا که از کتابی یا نویسنده‌ای مطلبی آورده یا نقل قولی شده سعی کردم که مستند باشد و نام نویسنده و کتاب مستقلاً قید شود.

نگه‌ها و مطلب‌های ناگفته و نانوشته فراوان داریم که اگر بررسی باقی بود، در فرصتی دیگر به آنها خواهیم پرداخت. این اولین گام در این مسیر است (بیان معیار) و قطعاً بعدها، و پس از من هم دیگران، آن را ادامه خواهند داد. در همین جا از همه صاحب‌نظران و استادان تشکر می‌کنم از در اهتمامی‌هایی خود درج نورزند و مرا در اهتمامی‌کنند تا در چاپ‌های بعدی اشتباه‌ها را اصلاح نمایم. هدایت و انتقاد آنان را از جان و دل پذیرا هستم. در گذشته گویندگی و مجری‌گری، گریچه به ظاهر دو کار متفاوت است. ولی اغلب به عهده یک فرد بود. بعضی برنامه‌ها زنده و بعضی تولیدی بودند. در یک بخش خبر می‌خواندیم. در برنامه‌ای گویندگی می‌کردیم و در برنامه‌ای دیگر مجری و گرداننده می‌گرد بودیم. حتی در صورت لزوم برای تهیه گزارش هم می‌رفتیم. اکنون به دلائل متعدد این روال به هم ضربه خورده است. بررسی و پژوهش در این مورد خود یک فصل کامل خواهد شد. تحولت کار گوینده، هنرپیشه و دوبلور فیلم‌ها و سریال‌ها نیز، باید به صورتی اصولی و از چندمضامین هنری، روانی و فیزیکی بررسی و شناخته شود و چندین مورد دیگر، که همه آنها می‌باید برای بعد. همچنین درباره لهجه معیار در کنار لهجه‌های محلی و اقلیمی (که حتماً باید بر آنها توجه کافی شود و در همه مراکز رادیویی و تلویزیونی برنامه‌هایی به لهجه و بیان آنجا وجود داشته باشد) و نیز بسیاری مطالب دیگر...

زبان در گویندگی همچون رنگ در نقاشی است. هیچ نقاشی بی‌رنگ را بکاربردن رنگ‌ها، شناخت دقیق رنگ‌ها، ترکیب رنگ‌ها و دانش رنگ (رنگ‌شناسی) نیست. هیچ گوینده‌ای هم نمی‌تواند به هنر گویندگی دست یابد بدون شناختن کامل زبان، آشنایی با ارکان و دستگاه‌های زبان، بیان درست واژه‌ها و ترکیب‌ها (زبان فارسی چون زبانی ترکیبی است. اهمیت

ترکیب بیشتر استبداد لحن مناسب هر پیام، لهجه صحیح، رعایت ترتیبها، نکته‌ها (نکته‌ها و نکته کلام، تعلیق‌ها، مکانیزم صدا، لحن صحیح و بسیاری نکات دیگر که در فهم مفاهیم و اطلاع‌رسانی، نقش اساسی دارند. زبان ملی هر سرزمینی برای صاحبان آن همچون کنسورشان عزیز و ارجسته است و گوینده از جمله پاسداران و نگهبانان زبان و از حافظان استقلال و هویت ملی است.

گوینده زبان فارسی باید بر همه دقائق و ظرایف بیانی این زبان تسلط داشته باشد و اگر نه همه، حداقل بسیاری از آثار بزرگان ادب و فرهنگ زبان فارسی را یک بار خوانده باشد و به بهانه ناشایسته و بی‌مطلق «جبری» بودن شایسته از زوربار داشتن‌ها خالی نکند.

کتاب حاضر اولین گام در ارائه نکته‌های اساسی راجع به زبان و بیان فارسی است. یاد دمایرایی یادآور و تازید.

مکانیزم صدا و شیوه‌های صداسازی و بیگونی آن و به‌طور کلی گویندگی در رادیو و تلویزیون را در کتاب دوم تقدیم خواهیم کرد.

کتاب سوم با توجه به کتاب ارزشمند استاد ابوالحسن نجفی (لفظ نویسی) نام «لفظ» خواننده را خواهد داشت با تمام توضیح‌های لازم و دلایل انتخاب لفظ و الزامها در رادیو و تلویزیون برای گویندگان.

رادیو و تلویزیون قدرت نفوذ خارق‌العاده‌ای در خود دارد که نمی‌توان از تأثیر آن چشم پوشید. گاه آنچه از زبان گوینده‌ای شنیده می‌شود اثرش از چندین مقاله بیشتر است.

از آنجا که گوینده همچون پاسدار و نگهبان زبان و مرزهای آن و از حافظان این سرزمین فرهنگی است، برعهده مدیران و معاونان فرهنگی سازمان صدا و سیما است که گویندگان را در انجام این وظیفه مستقیم یاری کند و از تربیت و آموزش آنها غفلت ننماید و آنها را از هر جهت (مادی و معنوی) کمک کند. تا

با یاری هم بتوانیم هر چه بهتر و بیشتر در انجام وظیفه پاسداری از زبان و نگرشانی از گنجینه‌های نفیس و بی‌همتای زبان فارسی کوشا باشیم.

آخرین و شاید مهم‌ترین نکته:

ما گفتار را در کودکان یاد می‌گیریم و تا پنج شش سالگی نسبتاً در آن مهارت پیدا می‌کنیم. چنانکه ممکن است قبل از عمر با همان مقدار ذخیره واژگانی زندگی کنیم.

گویندگی حتی استفاده از گفتار به صورتی استاندارد و صحاب شده، هم در آوا (اصدا) لهجه، لحن و... هم در دستور زبان و قوانین صرف و نحو و هم در انتخاب واژگان و نحوه استفاده از آن، شرط اصلی موفقیت در گویندگی درک مطالب این کتاب، انجام تمرین‌های لازم آگاهی از فنون بیان، داشتن تفکر، تمرکز تفکر، و تضباط تفکری و عقلی است. در غیراین صورت، موفقیت به دست نخواهد آمد. اضافه بر آنها گوینده موفق باید از تاریخ، از اساطیر و از داستان‌های ملی و مذهبی به‌قدر کافی بداند و همواره به موضوع‌های علمی خود بپردازد.

این کتاب راه به عنوان نخستین گام در راه داشتن نکته‌های اساسی درباره بیان فارسی و آگاهی‌های لازم برای یویندگان این راه می‌دهم و آن را تقدیم همه همکاران عزیزم می‌کنم. برای گویندگان، نویسندگان، تهیه‌کنندگان، سردبیران، مدیران و مسئولان و همه کسانی که در این مجموعه فرهنگی صدا و سیما کار و خدمت می‌کنند، داشتن نکات مربوط به زبان و بیان فارسی از مهم‌ترین وظایف است و به قول روان‌شناس دکتر غلام‌حسین یوسفی:

«مسئله زبان فارسی برای ما ایرانیان مهم‌تر از آن است که برخی از درس خواندگان ما می‌دانند. اهمیت زبان مادری به عنوان بنیان اصلی فرهنگ ملی هر کسی پوشیده نیست. به خصوص اگر در نظر بیاوریم که زبان بیش از آن که ابزار گفتار باشد، وسیله اندیشیدن است و نمودار فرهنگ یک قوم، باین

آشنایی و ویرانی زبان، ضعف و پریشانی فکر را موجب می‌شود و کسی که درست نپنداشته، درست عمل نمی‌کند. کسانی که حد و رسم معانی کلمات و مرز آنها برای خودشان روشن نیست، چگونه می‌توانند درست پنداشته و چه چیز را می‌توانند مطرح کنند؟ حاصل پریشان فکری، بی‌گمان پریشان گوئی است. پس وقتی وسایل ارتباط جمعی بیش از هر معلم و مجلس درسی می‌توانند در آموزش و گسترش زبان فارسی مؤثر باشند، بجاست که در این باب بیشتر تأمل کنیم.

فنی بیان و نویندگی

این فصل را که سال‌ها قبل به عنوان طرح درس به اداره کل باز آموزی و دانشگاه جوان و چند بای دیگر داده بودم، بدون شامل مطالبی در مورد توجه دانشم با کم و زیاد کردن و انجام تغییراتی در آن به عنوان اولین فصل کتاب انتخاب کردم.

زبان مهم‌ترین و کامل‌ترین وسیله ارتباط بین انسان‌ها و مطمئن‌ترین ابزار برای انتقال دانش، تجربه و فرهنگ بین اقوام و نسل‌های مختلف است و البته از دو صورت زبان که مکتوب و ملفوظ باشد، شکل مکتوب آن، وظیفه دوم را به‌طور کامل برعهده داشته و پیوندی مستمر بین گذشته، حال و آینده برقرار کرده است. تا قبل از اختراع دو رسانه ارتباطی رادیو و تلویزیون، دانشمندان و فرهنگستان هر زبانی برای تبیین، ترویج، ماندگاری و انتقال فرهنگ و تمدن خود به دیگران و به نسل‌های آینده به صورت مکتوب زبان روی آورده از آن برای ایجاد و حفظ این یل ارتباطی بهره می‌گرفتند و لذا به راحتی می‌توان پذیرفت که همه اصول، ضوابط، قواعد و دستورها (گرامرها) حتی زیبایی‌های هنری و کلامی برای همان صورت مکتوب زبان وضع شده یا به‌وجود آمده باشد و صورت ملفوظ زبان را گذردا هر ماندگار و درالعطف می‌دانستند.

ولی از زمان اختراع و استفاده از رادیو و سیس تلویزیون، به زبان ملفوظ

که وسیله ارتباطی در این دو رسانه است توجه بیشتری شده و می‌شود البته در ابتدا این کار ساده به نظر می‌آید و هرگز تصویری از پیچیدگی در آن نمی‌رفت. اما هرچه زمان سیری گرددید، اهمیت زبان مکتوب بیشتر اساس و شناخته شد. بر اساس نیاز، کم‌کم برای این شکل از زبان هم قواعد و ضوابطی به وجود آمد، تا اکنون که آگاهی از آن را یک شخص به شمار می‌آورند. شخصی در حد یک هنر-فَن و آگاهی از دقائق و ظرایف آن را در روند کامل ارتباط و تفهیم و تفاهم در این دو رسانه بسیار مهم و لازم می‌دانند. در این روند گوینده باید مثل یک مترجم آگاه صورت مکتوب زبان را به صورت مکتوب آن درآورد. یا برای بیان مقاصد و انتقال مفاهیم نویسد، یا استفاده از اندوخته‌های ذهنی خود صورت مکتوب زبان را تحت قاعده و اصولی که لازمه این کار است و آن را فر گرفته، با دقت و تفکر و به نحو مطلوب مورد استفاده قرار دهد.

از سوی دیگر چون فرآیندی قوانین هر دو صورت زبان (مکتوب و مکتوب) و آموزش اصول گویندگی و فن بیان و آشنایی با مفاهیم اصطلاحات زبان شناسی و ویرالتاری بیشتر یک اکتساب عملی است، در این اکتساب و کسب مهارت باید آشنایی، تمرین، ابتداء، تفکر و رفع اشتباه و باز تمرین مجدد را بهترین خط آموزشی دانست و این کار را باید هر روز و بکرات، مرحله به مرحله پیش برد تا بر نتیجه مطلوب و شایسته دست یافت و به مهارت رسید.

برای آگاهی و آشنایی گویندگان از قواعد، صنایع و ظرایف متعدد و گوناگون و گاه پیچیده زبان در شکل مکتوب و در قالب‌های نظم و نثر، بهترین نمونه کتاب‌های گلستان و بوستان سعدی، غزل‌های حافظ و سعدی، شاهنامه فردوسی، کلیله و دمنه، تاریخ یبختی، اشعار مولانا، پنج گنج نظامی و مانند آنهاست که باید در کلاس‌های گویندگی از برگزیده این کتاب‌ها برای تمرین

استفاده کرد. در فراگیری اصول و قوانین صورت سلفوظ و بیان معیار. از کتاب‌های زبان شناسی، دستور زبان و قواعد ویراستاری نیز می‌توان استفاده نمود. ضمناً برای دستیابی به بیان سالم و معیار، لعن مناسب، صدای مطلوب و کامل و سایر ویژگی‌های گویندگی لازم است. اضافه بر کسب دانش‌های زبانی و فن بیان، باید به صدای گویندگان موفق با دقت فراوان گوش کرد و از تجربه‌های آنان استفاده نمود. در کلاس باید صداها، نحوه گویندگی و بیان گویندگان، و حتی صدای هنرچویان، تجربه و تحلیل شود و «نقد علمی- هنری» به عمل آید.

آموزش گویندگی و فن بیان را از تعریف دو کلمه «گوینده» و «گویندگی» شروع می‌کنیم. همه آنچه را که دانشش لازم است و ما را به نتیجه مورد نظر که تربیت و پرورش گویندگان با سواد و با ارزش است می‌رساند، در این دو تعریف به صورت مترواح و کامل گنجانده شده که برای هنرچویان گفته خواهد شد.

تعریف گوینده:

گوینده فردی است با توانایی‌ها و ویژگی‌های مناسب و سالم در اقدام‌های گفتاری، با ویژگی‌های تربیتی و خانوادگی، و با ویژگی‌های تحصیلی و آموزشی (اکسای) که ضمن شناخت امکانات رادیو و تلویزیون با توجه به علوم ارتباطی و جامعه‌شناسی، بتواند پیام‌ها را با بیانی مناسب به شنونده یا پینده منتقل کند.

تعریف گویندگی:

گویندگی هنر- فنی است که در طی آن، گوینده با شناخت و درک کامل زبان مادری و ادبیات آن، (اعم از نظم و نثر کلاسیک و معاصر) زبان مکتوب را با استفاده بجای از اقدام‌های گفتاری، با لعن مناسب و با به‌کارگیری دقیق

بیانی به منظور ایجاد ارتباط، انتقال مفاهیم، خبررسانی و آگاهی‌دهی، با حفظ امانت به زبان محفوظ تبدیل می‌کند.

در درس فن بیان و اصول گویندگی، گام‌ها به توضیح و تشریح زیرمجموعه‌های این دو تعریف خواهیم پرداخت. برای آموزش بیشتر و بهتر، از کتاب‌هایی که قبلاً ذکر آن رفت و از کتاب‌های نظم و نثر معاصر و نیز از روزنامه‌ها هم استفاده خواهیم کرد. تا گویندگان با مضامین و نمونه‌های درست، نویسنده‌ی امروز هم آشنا و مأثور شوند.

در تعریف گوینده این موضوع‌ها مطرح خواهد شد:

- ۱- ویژگی‌ها و توانایی‌های مناسب و سالم اندام‌های گفتاری:
الف- ریه‌ها، ساختمان ریه، مکانیزم تنفس، دم و بازدم، بهترین نوع تنفس، تنفس دیافراگمی، ریتم دیافراگم، تنفس شکمی- دیافراگمی، بهترین راه دست‌یابی به تنفس دیافراگمی- تمرین و ورزش تنفسی.
- ب- حنجره و تارهای صوتی، چگونگی ایجاد صدا (واک)، ارتعاش، حجم صدا، طنین صدا، صدای خام، تمرین و ورزش.
- پ- اندام‌های گفتاری یا بیانی، حلق، کام و نرم کام، دهان، زبان، دندان‌ها و لب‌ها، نقش هر کدام در ایجاد حرف یا واج، مخرج یا واجگاه، تمرین و ورزش.
- ت- گوش‌ها، اهمیت گوش‌ها در بیان، بالا بردن قدرت درک و دریافت از راه شنیدن، تمرین و ورزش.
- ث- صوت و آواز، آهنگ صدا و تپش آهنگی، شدت صدا، ارتفاع یا زیر و بمی صدا، امتداد یا کمیت صدا و طنین صدا، تمرین و ورزش.
- ج- حرف و واج، صامت و مصوت، مخرج صوتی یا واجگاه، واک، مصوت‌ها، واژه و تکواژ در زبان فارسی، هجا، الگوی هجاهای فارسی، صامت‌های بیانی، تکیه هجا و تکیه کلام- هجا، تقطیع شعر و منابع و ظرایف آن و بیان هنرمند در زبان فارسی.

ج- صدای طبیعی، صدای مطلوب و صدای نا مطلوب، شفاف بودن صدا، ارزش‌های اصلی و اضافی صدا، تلفظ کامل و تلفظ ناقص، شخصیت صدا و سبب^۱.

۲- ویژگی‌های تربیتی و خانوادگی،

الف- چگونگی یادگیری زبان فارسی در دوران پیشگی، محیط خانواده، محیط تربیتی، لهجه‌های محلی، لهجه استاندارد، تربیت‌گفتاری و تلفظی و عادت‌های خانوادگی.

ب- کتاب و کتابخوانی در خانه و در مدرسه، مطالعه و انواع آن، کتاب‌های شعر و کتاب‌های نثر.

پ- ایمان و اعتقاد، تمرکز فکر، مطالعه کتاب‌های اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی و عرفانی.

۳- ویژگی‌های تحصیلی و آموزشی،

الف- میزان تحصیل، رشته تحصیلی، آشنایی با ادبیات (شعر و نثر) در دوران تحصیل و پس از آن

ب- آگاهی‌های علمی و هنری، آشنایی با هنرها، جون

شاعری، نویسندگی، موسیقی، نقاشی، فیلمسازی، بر خورده‌ای از یک یا چند هنر.

در درس فن بیان و گویندگی دربارهٔ زبان و بیان معیار این موضوع‌ها مورد بررسی و آموزش قرار می‌گیرند

۴) زبان فارسی، زبان مکتوب، ادبیات و نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی، ادبیات کلاسیک و ادبیات معاصر.

۱. ... به نظر می‌رسد که از نظر محدود بودن در حافظهٔ تلفظی آدمی، باید به یادمانی که، علاوه بر به‌یادمانی با صداهای مختلف، به‌یادمانی از شکل و ظاهر، به‌یادمانی از صدا، به‌یادمانی از لحن، به‌یادمانی از ریتم و ...

الف- نوپندگی و سبک‌های آن، جمله و انواع جمله، آشنایی با دستور زبان در راندیو و تلویزیون، ویر استاری در راندیو و تلویزیون.

ب- شعر، تعریف شعر، سبک‌های شعری، شعر کلاسیک و شعر نو، شعر معاصر، صنایع شعری.

پ- شناخت ابزاری شعر، هجاء، وزن هجایی و وزن عروضی، قافیه و ردیف، قطع شعر، قطع عروضی و قطع علمی و غیره.

ت- قالب‌های شعری، قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی، چهارپاره، ترکیب بند، ترجیع بند، مستزاد، تضمین و غیره.

ث- مضامین شعری، شعر حماسی، شعر اخلاقی، شعر مذهبی، سرایه، مضامیر، قطعه، مناظره، داستان پردازی، شعر ناپیشتی، شعر عاشقانه، شعر عارفانه و غیره.

۲- استفاده درست و بیجا از اندام‌های گویایی.

الف- شناخت لحن، انواع لحن، شخصیت هنری و شخصیت گویندگی، تکبیر، انعطاف صدا، قدرت انتقال، فهم و تفاهم و ایجاد ارتباط.

ب- شناختن مطلب و درک، موضوع، ویر استاری در نوشته و در بیان.

پ- سرعت و ریتم گویندگی، تنفس در موقع گویندگی.

ت- حفظ آهنگ در درک و انتقال مطالب و پیام‌ها.

۳- زبان منقوط، بیان معیار، بیان راندیو و تلویزیون.

الف- تلفظ کلمات، گشتش کلمات، واج، تکواض، ترکیب‌ها، ترکیب‌های

پیوسته و وابسته.

ب- هدف از گویندگی، گویندگی یک کار فکری، رابطه فکر با زبان، مرکز

در کار گویندگی، خواندن متن قبل از گویندگی و اصرار استفاده از مطلب

(پیش‌فکر، دهان) و ایجاد نگاه دوّم.

پ- مجری‌گری، اجرای برنامه‌های زنده، اضطراب میکروفن، تغییر صدا

- در استودیو، داشتن اعتماد به نفس، تسلط بر اعصاب، راحتی عضلات.
- ب- میزگردها، گفتگوها، مصاحبه‌ها، تهیه گزارش.
- ث- تناسب صدا (آرن و مرداب) تناسب دو یا چند صدا در برنامه، هماهنگی صداها در برنامه، گرفتن لحن مناسب و موسیقی صدا.
- ج- صدایشنگی، گویندگی، مجری‌گری، گزارشگری، هنریشنگی، بازیگری و دوبله‌گری.
- چ- بهگونگی کار گوینده در رادیو و تلویزیون و سفارش‌های لازم در کسب موفقیت و حفظ آن.

زبان مشترک فارسی دری

در این دنیای پهن‌آور، گم‌اند اقوام و ملت‌هایی که از دل تاریخ برخاسته‌اند و قدمتی چندین هزارساله دارند. این ملت‌ها در طول تاریخ دراز خود، بسیار حوادث تلخ و شیرین دیده‌اند. هم اقتدار و عظمت و بهلال داشته‌اند، هم شکست و افروختگی و ناتوانی. ایمن به‌یاری ثوبی و قریحه نویسندگان، شاعران و هنرمندان بر بسته و نام‌آور، بر قلعه‌های فرهنگ و تمدن جهان، خوش درخشیده‌اند. قلمرو آنان، گاه از غربی‌ترین نقطه تا اقصای شرق پیش رفته است و شمال و جنوب سرزمین خود را عیبای گستره اندیشه و خیالشان وسعت داده‌اند و به پاک‌ترین و صفات‌ترین سرزمین‌های معنوی سرهان و خدائانی رسیده‌اند.

این پیشوایان تمدن برای بیان تلاش‌ها، بزرگی‌ها، قهرمانی‌ها و صفا‌های خود و نیز برای کسب والای‌های بیشتر و نگهداری و نگهداری از تمدن و فرهنگ خویش، باید به زبانی پرورده و توانا، مجهز و مسلح می‌شدند، زبانی با توان آفرینشی فراز از زندگی معمول که بتواند هم‌بال و همراه اسطوره‌هایشان به پرواز درآید.

ایران، از زمره این ملت‌های انگشت‌شمار و از شاخص‌ترینشان به‌حساب می‌آید. ایران کنشوری است که در عرصه فرهنگ و ادب، به‌ویژه شعر و هنر،

شاید هیچ ملتی را توان برآوردن گشتی و گیتی با آن نباشد. پسران سرخسته و بافرهنگ ما بهرآستی پیشگامان عرصه ادب‌های ناب انسانی در قالب‌های گوناگون و متنوع شعر و سخن بوده‌اند و در این گستره یگانه‌نمایی‌ها گردانند. ایرانیان زبان فارسی دری را از میان زبان‌های موجود در ایران و از میان شاخه‌های زبان‌های ایرانی برگزیدند و برای این انتخاب خود دلائل متعدد از جمله خوش‌آهنگی، سادگی، روانی و توانایی‌های ذاتی این زبان داشتند. به‌کمک همین توانایی‌های آشکار و پنهان بود که شاعران هنرمند، نویسندگان بافرهنگ و حکیمان ذاتی‌ما توانستند زبان‌ترین و بی‌ماندترین شاهکارهای جاودان شعر و ادب را خلق کنند و در گنجینه تفکر و ادب جهان، در معرض نشان و تفاوت بگذارند.

براساس اسناد و مدارک موجود، بعد از اسلام زبان فارسی دری، که یکی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی است، زبان مشترک و متداول در تمام ایران شد. زبان فارسی دری در آن زمان، به‌صورت زبانی متوازن، با خوشنویسی و سادگی و آسانی قابل توجهی درآمده بود که درک و فهم آن، برای مردم ایران، با آن همه اقوام و عشایر و نیرم‌های گوناگون، بسیار آسان بود و می‌توانست یکی از وسایل مهم ایجاد اتحاد و یکپارچگی، و از عوامل سلطه استقلال ملی باشد. زبان فارسی دری طی این قرن‌ها، بهترین وسیله ارتباط ایرانیان و تقسیم و تفاهم آنها به‌شمار آمده است. ایرانیان، جدا از لهجه‌های محلی و زبان‌های مادری و قومی خود، از زبان فارسی دری، برای انتقال مفاهیم والاتر شعر و ادبیات و نیز دانش و هنر، بهره می‌بردند. پیوندهای روحی و معنوی خود را با یکدیگر برقرار و استوار می‌گردانند.

در طول پیش از یکپه‌ارسال، شاعران و نویسندگان بزرگ، رفته‌رفته آگاهی دشمن از نظم و نثر به این زبان پدید آوردند و رشته‌های پیوند ملی را محکم‌تر ساختند. از این روی می‌توان گفت: زبان فارسی دری، از دو جهت

برای سرزمین ایران دارای اهمیت و ارزش فراوان است؛ یکی از این روی که در ایجاد وحدت ملی، استقلال حکومت‌های ایرانی، همبستگی‌های قومی، و دوستی و تقاضم در میانشان، بهترین وسیله بوده و دیگر آنکه آثار درخشان نظم و نیرو و خلق شاهکارهای ادبی و فرهنگی به این زبان بوده است. نمونه‌های ارزنده حکمت، دانش، طبع، نجوم و غیره، میراثی بزرگ و افتخارآمیز از فرهنگ و تمدن ایران را به‌وجود آورده و در اختیار ما گذاشته که خود بزرگ‌ترین تکیه‌گاه اصالت ملی ما است و می‌دانیم استوارترین پایه‌های ملت ایرانی و بزرگ‌ترین ستون‌های بنای اعتقادی و دینی کشور ما، بر این دو اصل نهاده شده است.

زبان فارسی از آن هنگام که رشد و گسترش خود را آغاز کرد تا امروز، همه‌ها تأثیر شعر و هنر، فلسفه و عرفان، و دانش و تفکر ایرانی در اطراف و اکناف جهان بوده و عالی‌ترین عواطف انسانی و ملکات اخلاقی این ملت مسلمان را برای جهانیان گزارش کرده است.

زبان فارسی دری، با شیرینی و فصاحت خاصی خود که با افکار بلند و حکیمانه شاعران و نویسندگان و اندیشمندان بزرگ همراه است، همه‌ها محبوب طالبان ادب و مطلوب دوستداران سخن زیبا و دلپذیر قرار گرفته است، چنانکه هرکس کمترین تشنگی و ضری از فرهنگ و ادب شکوهمند گویندگان این زبان شنیده و دریافت کرده، بی‌شبهه خواستار سرگرفتن و آموختن این زبان شده است تا به گنجینه‌هایش به‌طور مستقیم و بدون کمک مترجم دست پیدا کند. به‌همین جهت در زبان‌های پیشین، در ظمرو وسیعی از قاره آسیا و در شطرنج هند، یادگرفتن این زبان در میان همه مردم، سالیانه مباحثات بوده و مدت چندین سده زبان رسمی و دیوانی قلمداد می‌شده و آثار معنوی، در فرهنگ لغات، تذکره، تاریخ، اخلاق و دیوان‌های شعر، به زبان

فارسی نوشته و تدوین شده است. همچنین در علوم و حکومت عثمانی، زبان فارسی، قرن‌ها زبان ادب و دانش و کمال به حساب می‌آمده و دانستن آن مایه سرفرازی، رجال سیاست و حتی پادشاهان و امیرانوران عثمانی بوده است.

لطف و جانانه زبان فارسی که از اتصال آن بر والاترین آثار ادبی و معنوی سرچشمه گرفته است، به‌مدتی در جلب قلوب و تلطیف روحيات انسانی مؤثر بوده که اقوام وحشی و تجاروز ترک‌ها، مغول‌ها و تاتارها را زیر تأثیر لطافت و جانانیه خود قرار داده، پس از گذشت زمانی محدود، آنها را به مبادی فرهنگ و تمدن ایرانی آشنا و دلپسته کرده و از طریق آثار حکیمانه شعر و نثر، حتی به دین اسلام متقابل و معتقد نموده است و از این جهت زبان فارسی دری و آثار نوشته‌شده به این زبان را می‌توان کانونی فروزان از نبوغ علم و دانش و فرهنگ ایرانیان دانست.

دکتر محمود حسامی در این باره اشاراتی خواندنی دارد:

«در زمان تسلط عرب، ملت ما از پیشوایان تمدن جهان بود و به‌زودی به اعراب علم اداره کشور و مدنیت آموختیم و برای زبان او اول ما صرف و نحو نوشتیم و کم‌کم رکن اعظم تمدن اسلامی شدیم».

در زمان حمله مغول دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و علماء و فضلاء دانشم که عالم اسلام را روشن ساخته بودند، این بود که نیروی تمدن ما به‌زودی فائزین را درهم شکست و نابود ساخت و از مغول بی‌دین‌وآیین، شاهزادگان شاعر و هنرمند ساخت».

بنابر این جای بی‌نیو و پیرا نیست که اگر بگوییم پاسداری و نگهبانی از این میراث عظیم و بزرگ برای همه ایرانیان یک فریضه ملی به‌شمار می‌رود، هر فرد درس‌خوانده ایرانی که به زادگاه خود دلپسته، به میراث فرهنگی تیاگان خود علاقه‌مند، به ایرانی‌بودن خود پایبند و به امتدادات خود مباهی باشد، باید

از پاسداری زبان شیرین فارسی دری و گوشش در راه اعتلای آن دریغ نوزد و صداقت از این زبان دوم عالم اسلام را واجب بداند و خود را نسبت به سرنوشت زبان فارسی و فراز و فرود آن بی‌تفاوتی نشان ندهد.

هرگونه لطیفه‌ای که به زبان فارسی وارد آید، ضربتی است شکسته بر پیکر زیبای قوم ایرانی و تمامیت ایران و بدیهی است هیچ ایرانی نواند، یا کوزه‌نهاد و بالابانی به وارد آمدن لطیفه و آسب بر مهن و ملیت خود راضی نخواهد شد. یکی از وظایف عمده زبان، ایجاد ارتباط میان افراد یک جامعه است و منظور از ارتباط، بیان کلیه اندیشه‌ها، اطلاعات، دانش‌ها، احساسات و غیر آن و انتقال آنها به دیگران و به نسل‌های آینده است و طبیعی است که این‌گونه امور در جامع‌های ابتدایی محدود و بسته، با جامع‌های گسترده، پیشرفته و متدین بسیار متفاوت است.

در جامع‌های ابتدایی و بسته، زبان، بیشتر از یک شکل و گونه ندارد و همان یک گونه، از عهده ایجاد ارتباط میان افراد جامعه برمی‌آید. در آن جامع‌ها، زبان رسمی و غیررسمی، نوشتاری و گفتاری، حاضر و حکیمانه و غیر آن وجود ندارد. یک زبان است که بیشتر شفاهی ساده است و بهر آن گونه دیگری از زبان نیست. ولی در جامع‌های گسترده امروزی، در کنار زبان گفتار و گویش‌های محلی و منطقه‌ای، خط و نوشتار هم قرن‌هاست که در خدمت فرهنگ و تمدن رقم خورده و گونه‌های ادبی، علمی، اجتماعی، تخصصی و هنری هم وجود دارد. در چنین جامع‌هایی، نیاز به زبان مشترک رسمی کاملاً حس می‌شده است. زبان فارسی در صدسال گذشته در روزنامه‌ها، کتاب‌های درسی، نوشته‌های علمی، مذهبی و غیر آن کاربرد داشته و دارد و اکنون زبان رسانه‌ها و از جمله رادیو و تلویزیون نیز هست. این شکل از زبان همان گونه‌ای است که زبان‌شناسان آن را زبان رسمی و زبان معیار می‌گویند.

زبان معیار زبان مشترک یک کشور است که موجب اتحاد و همبستگی افراد (یا یکی از موجودات) آن است و می‌توان آن را به چند شاخه تقسیم کرد. مثل زبان علمی- تخصصی، زبان ادبی- هنری و زبان وسایل ارتباط جمعی. اما همان‌گونه که افراد یکی ملت از لحاظ طرز تفکر، میزان دانش، آگاهی و بصیرت به دو دسته عوام و خواص طبقه‌بندی می‌شوند، زبان آن ملت نیز به «زبان ادبی» یعنی زبان خواص و «زبان عامیانه» یعنی زبان عوام تقسیم می‌شود. با این توضیح که این تقسیم‌بندی نسبی است و به تناسب کمیت باسوادان و تعریف سواد در جوامع مختلف حدود مرز آن متغیر است.

زبان ادبی عبارت است از زبان خواص قوم که برای بیان مطالب ادبی و نقل تفکرات عارفانه و بخردانه، بیان احساسات لطیف و شاعرانه و اندیشه‌های هنری اعم از شعر و نثر، شایستگی دارد و به‌وسیله آن می‌توان کلمات و عبارات را به طرز دلپذیر و جذابی در ذهن و روح دیگران تأثیرپذیر گردانید. مثل آثار شاعران و نویسندگان، امثال و حکم، اصطلاحات ادبی، خطابه‌ها، سخنرانی‌های فاضلان و ادیبان، دیوان‌های شعر، داستان‌ها، تاریخ‌نامه‌ها، تذکرها و مانند آن.

زبان عامیانه زبان عامه مردم است که افراد اجتماع به‌وسیله آن احساسات ساده و مسائل روزانه و مورد نیاز فردی و اجتماعی خود را بیان می‌کنند، مثل گفتگوهای مردم روستایی و شهری، کارگر و پیشه‌ور، و گفت‌ووشنودهایی خانوادگی و کوچه و بازار (اعم از بانواد و بی‌بانواد).

زبانی که مورد نظر و استفاده ماست، (در همه رسانه‌ها و به‌ویژه در رادیو و تلویزیون) زبان فارسی دری است که زبان مشترک و زبان معیار است. اما همین زبان معیار، با زبان مشترک و رسمی، بیشتر زبان نوشتار بوده است که آن را به چند گونه تقسیم کرده‌اند: زبان علمی و تخصصی، زبان ادبی و هنری (اعم از شعر و نثر)، زبان روزنامه‌ها و بالاخره زبان وسایل ارتباط جمعی.

زبان معیار می‌تواند به دو صورت و گونه اصلی باشد:

۱- گونه مکتوب

۲- گونه ملفوظ

گونه مکتوب یا نوشتاری زبان مشترک غیر از زبان ملفوظ یا گفتاری است که تحت عنوان زبان عامیانه تقسیم‌بندی شده است. اما گونه گفتاری هم با گونه نوشتاری مشترک یکسان نیست و شاید در ابتدا هم یکسان نبوده است. اگر این فرض را قبول کنیم که خط و نوشته اختراعی است که در چند هزارسال پیش بر اساس گونه گفتاری یا ملفوظ زبان و بر روی اصوات و آواهای «حرف‌باز» بدون گشت، پس پیرا این‌قدر با هم متفاوت شده‌اند؟ گفتم شده‌اند، زیرا ممکن است این تفاوت بعدها پیدا شده باشد!

آیا ممکن است گونه مکتوب بر اساس همان آواهای گونه ملفوظ (محاوره یا شکسته) شکل گرفته باشد؟ اما بیون بعدها از این‌گونه (مکتوب) برای ادبیات و به‌ویژه شعر استفاده شده، تغییر کرده شکل و حالت گتایی به‌خود گرفته باشد؟

آیا بر اساس فرضیه‌های زبان‌شناسی که می‌گوید قوانین و دستور زبان قبلی است و در خود سیستم و دستگاه کامل هر زبانی نهادینه شده است، ممکن نیست که دو گونه مکتوب و ملفوظ زبان (پس از اختراع خط) مدت زمانی که نباید خیلی طولانی باشد، هرکدام طرز و شیوه خاصی خود را پستجو کرده به راه خود رفته، قواعد خود را یافته و سرانجام قانونمند شده باشد؟

از شروط اساسی زبان مشترک یا معیار یکی این است که باید مدت‌ها ثابت و بی‌تغییر بمانی بماند و تفاوت‌های اقلیمی، جغرافیایی و لهجه‌های مختلف و گوناگون روی آن اثر نگذارد، یعنی برای زبان‌های طولانی حفظ شود و تغییر نکند تا کاملاً سستیت داشته باشد و درعین حال از نظر ساختمان زبانی قابل اتصاف باشد و در جامعه و با مردم زندگی کند.

اما همین زبان مشترک و معیار پس از اختراع رادیو و تلویزیون، و شاید از دیدگاهی قبل از آن هم، از قاطعی که از نظر بعضی کارشناسان و ادیبان پنهان مانده، تودیشیر و قابل تغییر بوده است.

اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ برای توضیح بیشتر نخست اشاره بفرمایید بهیم در فرهنگ‌های لغت برای ولّاه خواندن چند معنی آورده شده است.

دانی مختلف خوانده

۱- مطالب نوشته‌شده را خواندن، انتقال علامت‌های نوشتاری به ذهن و ترک مطالب بدون آوا و کلام.

۲- بیان نوشته یا صدای بلند، بر زبان آوردن کلمات، ادای ولّاه‌ها با آوا، قرائت.

۳- آوا خواندن، ادای ولّاه‌ها به صورت آهنگین، خوانندگی.

۴- دعوت کردن به جایی، به مهمانی خواندن.

۵- احضار کردن، مثلاً به درگاه خوانده به درگاه خواند، فراخواندن.

۶- کتابی را نزد استاد یا یادگرفتن، درس خواندن و همین معنی با اصطلاح دیگر مانند، فهمیدن، سازگاری دادن دو چیز (همخوانی داشتن)، یا خط کسی را خواندن، (قبول داشتن و اطاعت کردن).

۷- معنی اختصاصی دیگر خواندن، گویندگی کردن است که در هیچ فرهنگ لغتی هنوز وارد نشده است. مثل آنکه به گویندگی بگویند این مطلب را بخوان! این شعر را بخوان! این برنامه را بخوان! یا آن خبر را خواندی؟ این جمله را دوباره بخوان! و...

در خواندن شعر و مطالب ادبی یا ساده هیچ الزامی نیست که کسی یا کسانی در جایی آنها را با صدای بلند بخواند یا نتواند. پس هرگاه کسی گونه مکتوب زبان را با صدای بلند بخواند، گونه نوشتاری تبدیل به گونه گفتاری می‌شود (در فصل دیگری در این باره مفصل صحبت خواهد شد) و چون در

گونه گفتاری، لهجه و تلفظ‌های زبان مادری، آنگاه کلام، تکیه‌های کلمات و تکیه‌های هجا در خواندن و بیان مطالب، اثر می‌کند و این اثرگذاری در هرکسی متفاوت است؛ لذا در این تبدیل گونهٔ مکتوب به گونهٔ سلفوظ، در صورت وجود لهجه‌های محلی و مادری، و بی‌اطلاعی از این تأثیر، و بی‌توجهی و سهل‌انگاری‌های ما نسبت به آن، خیلی چیزها تغییر خواهد کرد. به‌طور نمونه اگر هنگام شنیدن شعر، مطلب یا هر یاسی از موضوع آن اطلاع نداشته باشیم، و صورت مکتوب یا متن شعر و نوشته را تبیین همین گونهٔ مکتوب زبان، از مقصود و هدف اصلی دور خواهد افتاد و نخواهد توانست رسالت خود را به انجام برساند. (رسالت پیام‌گذاری و ارتباط و پیوند اقوام و نبردهای مختلف)

فرض کنید حکیم نظامی گنجیه‌ای شاعر بزرگ ایران و خالق اثر جاودانی «بنج گنج» که همهٔ شعرهایش را به زبان مشترک فارسی دری سروده و از زیباترین داستان‌های عاشقانهٔ دنیاست، به زمان ما آمده باشد.

به روایت خود حکیم مادرش نژاد بوده و زبان مادری حکیم نژادی یا تُرکی با مخلوطی از آن دو است که با این زبان بزرگ شده است، البته نژادی یا تُرکی به لهجهٔ آن زمان، حکیم پس از سال‌های طفولیت به مکتب و مدرسه می‌رود و گونهٔ مکتوب زبان، (زبان فارسی دری) را می‌آموزد و در آن به تبحر و استادی می‌رسد و شعرهای ناب خود را به همین زبان می‌نویسد. اگر از حکیم نظامی دعوت کنیم تا در همان‌جایی شعرهایش را برآید و بخواند و حکیم هم قبول کند، فکر می‌کنید چه خواهد شد؟

شعرهای حکیم به زبان فارسی دری نوشته شده است و حتماً استاد به‌همین زبان شعرش را خواهد خواند، اما با لهجهٔ تُرکی یا نژادی آن زمان، بیشتر حاضران و شنندگان، شعرهای حکیم را نخواهند فهمید، زیرا لهجه و بیان او برایشان غریب است، حتی این مشکل را هنسپهریان خود حکیم هم خواهند

داشت. زیرا لهجه و بیان حکیم بر ایشان تأملاتوس است. فقط کسانی که افعال او را حفظ باشند، با صورت مکتوب شعرهایش را پیش رو داشته باشند و همزمان با خواندن استاد به صورت مکتوب شعرها نیز نگاه کنند، می‌فهمند که حکیم چه می‌گوید و چه می‌خواند.

این فرض در مورد همه، با بسیاری از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران صادق است. بزرگانی که از روزگار ما چندین قرن فاصله زمانی دارند و در ایران بزرگ بر اندامند: رودکی، ناصر خسرو، فردوسی، فرخی، سنوبه‌ری، بیخی، نصرالله خنسی، بیرونی، ابوعلی سینا، سعدی، حافظ و دیگر و دیگران. آنان هر کدام به لهجه و به زبان مادری و از ادگانشان سخن می‌گویند که با فرض امکان مقایسه با زبان مفلوط امروزی، برای ما غریب و نامأنوس خواهد بود.

مسئله مهم این‌جاست که در روزگار خود ما نیز، این مشکل دوگانگی در بیان و لهجه و تفاوت در خواندن گونه مکتوب زبان مشترک و معیار وجود دارد. در دبستان، در دبیرستان و حتی در دانشگاه، اغلب معلمان، دبیران و استادان ادبیات فارسی، شهرستانی هستند اگر دبیران و استادان، در رشته‌های دیگر، مثلاً ریاضی، شیمی، و غیره لهجه خاصی داشته باشند، برای شاگردان، ترکی مطالب درسی خیلی مشکل نخواهد بود و پس از چند جلسه با تلفظ خاصی واژه‌ها و اصطلاحات فنی و علمی کنار می‌آیند و رابطه برقرار می‌کنند اما در رشته ادبیات فارسی و همین‌طور زبان‌های بیگانه، چنین نیست. در این رشته‌ها، مسئله فقط ترکی مطالب نیست، بلکه تلفظ درست و دقیق واژه‌ها و رعایت بیان معیار هم از نکات اساسی است. استادان و دبیران لهجه‌دار ادبیات فارسی، مسلماً بر همه نکات درسی احاطه دارند و دستور زبان، معنی واژه‌ها، صنایع بدیعی، سبک‌های نظم و نثر، تطبیح شعر و خلاصه همه نکات مربوط به درس فارسی را خوانده‌اند و می‌دانند (یا می‌توانند بخوانند و بدانند) اما بیان و لهجه معیار چند آن را چه‌کار می‌کند؟ مشکل قلی هن می‌گویم لقب، تو نگو

اقتدا است. که می‌گویند، در مکتب‌خانه‌های معلمی که کسی زبانش می‌گرفت و لکنت زبان داشت، با بچه‌ها در تلفظ مشکل پیدا کرده بود، چون معلم اقب را اقب می‌گفت و بچه‌ها مطابق معمول و قاعدهٔ شنیدن و تقلید، صرف او را تکرار می‌کردند. معلم ناراحت می‌شد و می‌گفت: من می‌گویم اقب، شما بگویید اقب شما بگویید اقب و دوباره بچه‌ها همان اقب را می‌گفتند، چون گونه و تلفظ دیگری نمی‌شدند و این مشکل ادامه پیدا می‌کرد.

اما در کلاس درس ادبیات فارسی دبیرستان و دانشگاه، مشکل فقط منحصر به تلفظ و اژمه‌ها نیست. در ترکیب‌ها، در تکیه‌های هجا و تکیه‌های کلام، در قطع و وصل‌ها، در آهنگ کلام و خلاصه در تمام دقائق قراون بیان معیار، این مشکل وجود دارد و گرفتاری بیشتر وقتی است که علاوه بر استاد، دانشجویمان هم شهرستانی و دارای لهجه یا لهجه‌هایی دیگر باشند. ولی چون اکثر استادان و شاگردان، هردو، گوشت مکتوب مطالب، یعنی کتاب درس را در مقابل رو دارند و در آن واحد از هر دو گونهٔ زبان (گونهٔ مملو و گونهٔ مکتوب) استفاده می‌کنند، مشکل زیاد به‌لوه نمی‌کند، اما اثرات بعدی آن که تأثیر گونهٔ مملو در مکتوب، یا برعکس باشد و گاه نیز تا اندازه‌ای مخرب است، از میان نخواهد رفت. برگردیم به موضوع اصلی، زبان مشترک و...

در زبان فارسی، آثاری وجود دارد که چون در سطح عالی سخن حاضر قرار نگرفته است، جزو آثار فارسی ادبی محسوب نمی‌شود اما با زبان عامیانه بی‌سوادان هم فرق می‌کند. این را می‌توان «فارسی عامیانه» نامید که البته مراد از عامیانه در اینجا گفتار مردم بی‌سواد شهری و روستایی نیست، بلکه اصطلاح عوام در مقابل خواص و ادیبان است و به‌کسانی اطلاق می‌شود که از لحاظ علم و اطلاع، احاطه بر ادب و فرهنگ، سخنرانی و شاعری، جزو خواص به‌شمار نمی‌آیند ولی بی‌سواد هم نیستند. با این توضیح و تقسیم‌بندی، «فارسی

عاشقانه یعنی وسیع‌تری پیدا می‌کند و شامل زبان مردم درس‌خوانده و مدرسه‌دهنده‌ای که در معرفت ادبی و سواد فارسی ضعیف و کم اطلاق هستند نیز می‌شود. این زبان را اقلیتی از مردم بی سواد اما باهوش هم می‌دانند و به‌کار می‌برند. این زبان به زبان معاصره و فارسی تحریری و روزنامه‌ای هم نزدیک است.

اما زیباترین گونه زبان همان فارسی ادبی یا گونه ادبی فارسی است که گنجینه‌های ادبی زبان فارسی دری پس از اسلام را دربر می‌گیرد و مشتمل بر آثار نظم و نثر شاعران و نویسندگان بزرگ است و فصاحت و درخشندگی زبان فارسی دری به آن بستگی دارد.

بدیهی است هرکجا سخن از اصالت زبان فارسی و ارج و اهمیت آن به میان می‌آید، مقصود «زبان فارسی ادبی» است نه فارسی عامیانه یا گونه‌های دیگر زبان فارسی.

کلیه واژه‌های اصیل، اصطلاحات درسته، قاعده‌های دستوری و شیوه‌ها و سبک‌های نگارش صحیح در زبان ما از ابد «فارسی ادبی» است و این همه، ما خود از گفته‌ها و نوشته‌های استادان شعر و نثر در زبان‌های گذشته و حال است. و رمز پایداری، نفوذ و والایی زبان فارسی، همین اصالت، کمال و دست‌نخوردگی زبان ادب است.

زبان ادبی فارسی در یرو و رسایی و شیوایی خود، سالیان ستادنی ناقل افکار و اندیشه‌های بلند عارفانه و حکیمانه، تمایلات عاطفی و مکارم اخلاقی در میان جوامع فارسی‌زبان بوده و سعی و کوشش ادیبان شیرین‌سخن در حفظ اصالت زبان فارسی همواره موجب رواج و رونق و پیشرفت آن شده است.

معیار و میزان ارزیابی برای اهمیت زبان فارسی، کتاب‌های نظم و نثر سخنوران بزرگ و بلند پایه است که در آنها زیباترین واژه‌ها، خوش‌آهنگ‌ترین

ترکیب‌ها، صحیح‌ترین عبارت‌ها و بهترین اصطلاح‌های زبان فارسی به وضع دلید و مطلوبی گنجانده و نگهداری شده و زبان ما را ساده و شیرین و گرفتار قدر جلوه‌گر نموده است.

خاصیت شعرها و نوشته‌های صحیح و شیوا آن بوده که زبان پارسی را به زیورهای کلام و آرایه‌های نیکو آراسته و از همه زوایای بی‌جا پیراسته است و سخنوران بزرگ با خلق ترکیب‌های خوب و بدکاربردن واژه‌های نغز و اصطلاحات دلید و صنایع بی‌تکلف که در زبان محاوره کمتر به‌کار می‌رود (یا هرگز به‌کار نمی‌رفته‌اند آن را غدا و شکوه بخشدند) با هست آئین زبان فارسی، فاخر و شیرین و دلتوازی باقی مانده است.

راز عظمت و افتخاری که زبان فارسی را دربر گرفته و قرن‌ها مورد توجه عالمان قرار داده زیست‌بودن زبان و سالم و مستحضرماندن قاعده‌ها و درست‌بودن اسلوب‌های آن است و تردید نیست که اگر نظم و نثر خوب بدان معنی که هم شامل انسجام، شیوایی و شکوه هنری، و هم دربرگیرنده افکار بلند و مضمون‌های دلید باشند در این زبان وجود نداشته زبان فارسی قادر نبود اصالت خود را حفظ کند و فرهنگ و تمدن ما را طی قرن‌ها و در زمان‌های طولانی تنگنایی نماید و زبان مشترک همه اقوام ایرانی باشد.

استقلال، مرز و قانون

در این فصل، از متن سخنرانی استاد سید محمد علی امام شوشتری دربارهٔ استقلال زبان^۱، استفاده شده است.

چند سال پیش از این نیز استاد مظاهر مصفا، در «همی» نظیر همین سخنران را بیان کرد. از بسیاری استادان زبان و ادبیات فارسی، زبان‌شناسان و صاحب نظران هم، شبیه همین مطالب را بارها شنیده یا خوانده‌ایم^۲ و می‌توان گفت: «قولی است که به‌سنگی بر آمده»

تمام این نوشته‌ها و اظهار نظرها که با انگیزهٔ پاسداری از اصول زبان فارسی و از سر دلسوزی ایراد شده، بی‌گمان نشان از آن دارد که صاحبانش به قول حضرت حافظ «درد سخن» داشته‌اند و نگران سرنوشت و آیندهٔ این میراث برپای تباکان فروخته و حکیم خود بوده‌اند و به‌عین دلیل قواعد و قوانینی را یادآور شده‌اند که همه از اصول مسلم و از ویژگی‌های ساختاری زبان فارسی دری است و گذشت زمان و دگرگونی‌های محیط و نحوه از ارزش و اعتبار آن نخواهد کاست.

۱. مجلهٔ سخن‌دری، بهشت قریب، بهار ۱۳۸۰، شماره ۱، وزارت ارشاد و فرهنگ ایران، ۱۳۸۰.

۲. از بهشت آملی، نهم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۰، وزارت فرهنگ و ارشاد ایران.

الطلب این سخنان و اظهارنظرها، برای گونه مکتوب زبان و به قصد حفظ اصول نوشتاری ایراز شده که در اینجا و همه فصل‌های کتاب سعی می‌شود آنها را بر گونه گفتاری و محفوظ مطلق کتب البته بسیاری از استادان زبان ادبیات، درباره زبان صدا و سیمای بیان معیار رانیم. به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، مخصوصاً در چند سمینار زبان در سازمان صدا و سیمای ضمن سخنرانی‌ها اشاراتی بجای و منطقی داشتند که از آنها هم استفاده خواهد شد. قبل از ورود به بحث، بیستم در فرهنگ‌ها و کتاب‌های لغت فارسی درباره سه واژه استقلال، مرز و قانون چه نوشته‌اند.

در فرهنگ‌های لغت چنان که می‌دانید و مرسوم است، برای هر واژه و مدخلی، معانی متعددی ثبت شده که در اینجا نقل همان یک یا دو جمله‌ای که در معنی مستقیم مورد نظر آمده، برای ما کافی است و از بقیه چشم می‌پوشیم.

ارنگ دهخدا

استقلال: ضابط امر خویش بودن.

مرز: سرحد، حد فاصل میان دو کشور.

قانون: حکم‌آفرینی که از دستگاه حکومت مقتدر مملکتی صدور یابد و مبنی و متکی بر طبیعت عالم متعین و متناسب با طبیعت انسان باشد و بدون استثنا شامل همه افراد آن مملکت گردد و اغراض مستبدانه را در آن دخالتی نباشد.

ارنگ دین

استقلال: صاحب اختیاری و آزادی کامل یک کشور (دولت و ملت) در امور سیاسی و اقتصادی، بدون اعمال نفوذ خارج‌بیان (ظاهراً و باطناً).

مرز: سرحد، سرزمین و نقطه.

قانون: قاعده‌ای است که مقامات صلاحیت‌دار (قوة مقتدا) وضع و ابلاغ

کند و آن مبتنی بر طبیعت عالم متبدل و متناسب با مصلحت مردم است و همه افراد مملکت باید از آن تبعیت کنند.

ارنگ جمده

استقلال آزادی داشتن، بدون مداخله کسی کار خود را کردن.

مرز سرحد، زمین.

قانون: دستورات و مقررات و احکامی که از طرف دولت و مجلس شورای ملی برای حفظ انتظامات و اداره کردن امور جامعه وضع شود.

ارنگ روان فاضل، عالم دکتور مشهوری

استقلال، عدم وابستگی، زیر قوت چیزی یا جایی بودن، اختیار و آزادی عمل داشتن برای اداره کامل یک کشور در امور سیاسی و اقتصادی بدون اعمال قوت باطنی و ظاهری، خود مختاری.

مرز، زمین، خطه، کشور، سرحد.

قانون: کلیه قواعد اهرایی که توسط قانونگذار یا مقام صاحب اختیار یا بر حسب رسم و عادت برای یک اجتماع وضع شده باشد.

از فرهنگ‌های لغت درباره سه واژه استقلال، سرز و قانون، علاوه بر تفاوت‌هایی در جمله‌ها و کلمه‌ها، تقریباً یک معنی و مفهوم کلی دریافت می‌شود.

استقلال، به معنی اختیار و آزادی عمل داشتن است برای اداره یک کشور در مسائل سیاسی، اقتصادی، قضایی و... و اهرایی قوانین مربوط، بدون دخالت و اعمال قوت ظاهری و باطنی دیگران.

مرز: حدود معین شده برای یک سرزمین و حد فاصل بین دو کشور است. قانون: به کلیه مقررات و قواعد اهرایی گفته می‌شود که از طرف مجلس قانون‌گذاری و یا از طریق مقام صاحب اختیار وضع شده باشد. اطاعت از

قوانین برای همه افراد یک سلكت الزامی و اجباری است و سرچشمی از آن يك بزم به حساب می‌آید و مجازات دربی دارد.

می‌دانیم كه این سه واژه و معنی و مفهوم آنها، در اینجا از يك دیدگاه بررسی شده و می‌توان آنها را در همه شئون زندگی به كار برده یعنی این سه واژه كاربردی وسیع‌تر دارند.

در طول تاریخ زندگی بشر، اقوامی كه به قدرت و توان نظامی رسیده‌اند، در پناه هژمونی‌ها و از جمله گشتی‌های خود، سرزمینی را محل زندگی قرار داده‌اند و به یاری یكدیگر، آن را از ناخست و تاز مجاوران حفظ و هراست کرده‌اند. سركو را بنیان نهاده‌اند و به‌طور طبیعی حد و مرزی را برای قلمرو زندگی خود تعیین نموده، بر آن مرزها، نگهبانان یا سرزدارانی را به پاسداری و مراقبت گماشته‌اند.

وجود مرزها و پاسداری از آن، نشانه اقتدار هكومت و نمودار استقلال هر كسوری است. در چنین سرزمینی، برای اداره بهتر و كامل‌تر امور و حفظ دستاوردهای ملی، قانون‌هایی وضع خواهد شد.

بنابراین هر كسوری تا زمانی كه دارای اقتدار و استقلال است، سرزمینی شناخته شده‌ای دارد كه مرزبانی‌ها بر آن به پاسداری و مراقبت گمارده، آن را هر چه استوارتر کرده، و برای حفظ استقلال و اقتدار هكومت سرزمین خود قوانینی به‌وجود آورده‌اند كه قوانین مرزی از جمله آنها است. تا هیچ كس نتواند سرخود و بدون گرفتن اجازه ورود از مرز داران، وارد آن كسور شود و اگر بیگانه‌ای یا گرفتن اجازه ورود و گذرنامه خواست به این سرزمین وارد شود مرزداران آگاه باشند و از راه‌های و بزمی این كار صورت پذیرد.

علاوه بر این، از همان نخست هم باید روشن باشد كه این بیگانه یا بیگانه‌گان برای چه كار و به چه منظوری آمده‌اند و تا چه زمانی در سرزمین می‌مان خواهند ماند؟

اگر بیگانهای که به کشورشان آمده، بر آن شد که در آنجا بماند، حتی تابعیت آنجا را بپذیرد و در آنجا زندگی کند، پذیرفتن چنین کسی دارای شرط‌های سختی است. از یک سو باید روشن شود که پذیرفتن او چه سود یا سودهایی برای کشور خواهد داشت؟ از دیگر سو، چنین کسی باید به قانون‌ها و آیین‌های کشور میزبان گردن نه‌د و در همه کوشش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با مردم همگام شود. باید زبان کشور میزبان را فرا گیرد. گذشته‌های تاریخی آنها را بداند و نسبت به آرزوها و آرمان‌های مشترک مردم آن سرزمین دلبستگی نشان دهد.

اینها، از جمله شرط‌هایی است که در قوانین همه کشورهای مستقل بشریتی شده است و آنها را دربارهٔ بیگانگان به کار می‌گیرند. البته این قوانین قابل تغییر است. برخی کشورها را می‌شناسیم که به دنبال تجربه‌های تلخ و ناگوار، به هیچ بیگانهای حق مالکیت ندانند. در مقابل، کشورهای مهاجرپذیری هستند که به هر کسی و از هر جایی و البته تحت شرایطی، اجازه می‌دهند که در آنجا مالک زمین و باغ و خانه (مستغلات) و شرکت‌های اقتصادی متحد باشند. در نهایت امر، رفتار با بیگانگان، ورود و خروج، پذیرفتن و نپذیرفتن آنان، همه و همه باید بر اساس قانون باشد.

زبان ملی هر قوم و ملتی نیز درست همانند کشور و سرزمین آنهاست و آنها را از هر تبار و طایفه‌ای که باشند، به هم مرتبط می‌سازد و با یکدیگر متحد می‌نماید. منطوقه و تاریخی مشترک به آنها می‌دهد و آرزوها و آرمان‌های ملی و مشترک در وجودشان ایجاد می‌کند، اگرچه زبان‌های مادری مختلف و جداگانه‌ای داشته باشند.

زبان ملی پیوند دهندهٔ ملای و معنوی آنها است و می‌توان گفت: «یکی از ارکان اصلی اتحاد و پیوستگی افراد و اقوام یکی سرزمین، زبان ملی آنها است»

زبان ملی هم، مانند یک سرزمین تا زمانی دارای اقتدار و استقلال است و حیثیت اقتدار آسز دارد که دارای قانون باشد و از مرزهای آن مرزدارانی آگاه و پنا و دانا پاسداری کنند و هر بیگانه یا روشستر بگویم هر واژه بیگانه یا هر تصویر و ترکیب زبانی بیگانه، نتواند بدون قید و شرط و بی‌اطلاع مرزبانان، به فراشتای آن گام بگذارد و در یک گوشه آن، جا خوش کند و میدان عمل را بر واژه‌ها و ترکیب‌های خودی و اصل تنگ سازد.

زبان ملی و رسمی ما زبان فارسی دری، از جمله بزرگ‌ترین و ارج‌دارترین پایه‌های اقتدار و استقلال ملی و هویت تاریخی و فرهنگی ما است که باید همچون مین عزیزمان ایران به آن نگاه کنیم و مقدسش بشماریم و بدانیم که داشتن مرزهای مطمئن و مراقبت و پاسداری همیشگی از آنها، از بایانترین شرط‌های زنده‌گی سرفرازانه امروز است. زمانی که اسطوره و تاریخ این سرزمین را تا شش هزار سال و بیشتر بیان می‌کند و مؤسین زبان اسلام محسوب می‌شود و گنجینه‌های بزرگ و نامری از گوهرهای تابناک ادب و فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی، همه به همین زبان سروده شده است.

ادیبان، زبان شش‌ساز، شاعران، نویسندگان و به‌طور کلی، دانایان ایران در هر زمانی، در حقیقت پاسداران و مرزداران زبان فارسی دری هستند و متحیی از آنان در فرهنگستان زبان فارسی اختصاصاً این کار مرزبانی را انجام می‌دهند و در آن موضع مراقبت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند هر واژه یا مفهومی به هر دلیلی، خودسرانه و بدون اجازه‌سازد ظلم و زبان شود و اگر گاهی با صلاحدید فرهنگستان زبان، پذیرفتن و آوامای از هر کجا و از هر زبان دیگری مجاز دانسته شد، باید آن را می‌گفتن برابر آهنگ و موسیقی بیان زبان فارسی، به کاربرد و به رنگ این زبان ملی در آورند. یعنی اساسی‌ترین شرط پذیرفتن واژه‌ها از زبان‌های بیگانه، پیروی نکردن آنها از قاعده‌های زبان فارسی است. این شرط مانند آن است که چون بیگانه‌ای به کشور وارد شد، بدون تردید باید به قانون‌ها

و آیین‌های آن سرزمین گردن نهد و از آنها پیروی و اطاعت کند.

شما هیچ‌گاه به یک نفر بیگانه اجازه نخواهید داد به کشورتان بیاید، در آنجا زندگی کند و از نعمت‌ها و مزایایش بر خوردار باشد. ولی سرکشی و طغیان کند و به قانون‌های جامعه ارج نگذارد و قلمرواته بخواهد قانون کشور خود را در سرزمین شما جاری و روان سازد. چنین رفتاری جز بیگانه‌داری و «کایتولاسیون» جز دیگری نام ندارد.

همان‌گونه که یک کشور مستقل اجازه برقرارکردن و روالشمردن قانون (یا بی‌قانونی) کایتولاسیون را به هیچ بیگانه‌ای نمی‌دهد و آن را مغایر با اقتدار و استقلال ملی و موجب عار و تنگ می‌داند. به ولزله‌های بیگانه نیز نباید چنین اجازه‌ای داد این: «کایتولاسیون ادبی» است که استقلال زبان را ست می‌کند. به اساس و ارکان زبان صدمه می‌زند و موجب ضقت و خواری گویندگان آن زبان است.

کایتولاسیون ادبی، اصطلاحی است به‌جاکه استادان امام شوشتری و مصفا و دیگران در این مورد به‌کار بردم‌اند. آقای کریم کشاورز نیز در مقدمه «هزار سال تر یارسی» از اصطلاح «کایتولاسیون گونه ادبی» استفاده کرده است. باین مضمون:

«در دوره سامانیان-تر فارسی و زبان تألیفات متصور به زبان عامه نزدیک و با وجود سادگی شیرین و شیرا و بی تکلف بود و به تدریج چون سر و کار نویسندگان و شاعران با سلاطین و درباریان- مانند غزنویان و سلجوقیان- که فارسی زبان مادریشان نبود، و روح زبان افشاری دری‌اوا درک نمی‌کردند افتاد اندک اندک صیغره‌های ناساتوس و تکلف‌هایی بی‌مزه و خستک وارد نوشته‌های خویش کردند. دیگر صروانی وجود نداشت که بگوید: «بیزی که من اندر نیام چرا باید گفت؟»

«در این عصر بود که «کایتولاسیون گونه ادبی» پدید آمد (عمرها پیش از

کاپیتولاسیون قضایی به این معنی که لغت‌های فارسی نه تنها گروه گروه وارد زبان ما شدند (ورود لغت خارجی در صورت ضرورت و به شرط تابعیت از دستور زبان فارسی مابقی ندارد) بلکه تابع قوانین خویش بودند و نویسندگان فارسی زبان اعتراضی نکردند بلکه خود مروج این کاپیتولاسیون بودند. برخی مورخان و نویسندگان بی‌ذوق نیز، به قول عنصر المصطفی شایوس و شمگیر صاحب قابوسنامه «تازی‌های سرد و غریب» آوردند و این را وسیله فضل فروشی خویش شمردند.

استاد محمّد پروین گنابادی در جایی گفته است:

«داخل شدن واژه‌های بیگانه در زبان، نه تنها بدان زبانی نمی‌رسد، بلکه مایه وسعت و توانگری آن هم می‌شود. آنچه به استقلال و موجودیت یک زبان، زبان‌های پیران تأثیر می‌رساند، رفته‌گرفتن خصوصیت‌های صرف و نحوی با دستوری بیگانگان است. هر قومی که کلمه بیگانه‌ای را می‌پذیرد، تحت آن را موافق آنچه خود تغییر می‌دهد و آنگاه قاعده‌های صرف و نحوی زبان مادری خویش را درباره آن اجرا می‌کند؛ چنانکه تازیان کلمه «استاد» را که از زبان پارسی گرفته‌اند، هرگز مانند ما یا «ان» جمع نمی‌چندند، بلکه آن را به شیوه جمع زبان خود «استایده» به‌کار می‌برند و بسیار نارواست که پارسی زبانان، به‌جای واژه «استادان» «استایده» را برگزینند و در نوشته‌ها خود به‌کار ببرند»

هر زبانی دارای رنگ و آهنگ و موسیقی بیانی ویژه‌ای است که خاص همان زبان است و آن را لا سایر زبان‌ها متمايز می‌سازد. این ویژگی‌های آوایی در زبان فارسی بسیار آشکار است و همان خاصیتی است که زبان فارسی در پی رسمی را هرجه زیباتر و دلپذیرتر کرده است.

ماجرای ورود لغت‌ها و واژه‌های بیگانه (مخصوصاً و عمدتاً عربی) به زبان

فارسی و بحث مرافقان و مخالفان آن، ماجرایی تازه‌ای نیست و خدمتی طولانی دارد. به سراغ کتاب زبان شناسی و زبان فارسی استاد پرویز شائیل خضائری برویم و نخست به قسمتهایی از مقاله زبان و جامعه و بخشی از اعظم دلالت الفاظ در این کتاب نگاهی بیندازیم:

«هیچ یک از زبان‌های اقوام متدین از لغات فراوان پیگانه خالی نیست و علت این امر آن است که تمدن از ارتباط و برخورد ملت‌ها با یکدیگر توسعه و ترقی می‌یابد، و غالباً آنچه ملتی از ملت دیگر اقتباس می‌کند با نام اصلی آن همراه است. شاید تنها چند قبیله وحشی بتوان یافت که در زبانشان لفظ پیگانه نباشد. یا کم باشد. زیرا که با دیگران آشنایی و آمیزش نداشته و از ایشان چیزی نیاموخته‌اند. اما در روزگار ما با این همه وسایل جدید ارتباطی، اینگونه قبایل هم ناگزیر از اخذ و اقتباس الفاظ پیگانه شده‌اند»

استاد پس از ارائه نسبت لغات پیگانه در بعضی زبان‌ها و ذکر تعداد لغات اقتباسی در برابر لغت‌های اصل که غالباً عدد بزرگی است می‌گوید:

«هر یک از زبان‌های رایج جهان را که از این نظر بررسی کنیم، به نتایجی ظری همین‌ها که ذکر شد، خواهیم رسید. آمیختگی لغات عربی با زبان فارسی آشکار است و همه می‌دانند. اما عکس این معنی هم درست است. یعنی لغات فراوان نیز از فارسی به عربی رفته و مورد استعمال یافته است و دانشمندان عرب از مجموعه این لغات که دخیل و مغرب خوانده می‌شود، کتاب‌ها برداشته‌اند»

در مقاله «مفاج از زبان فارسی» در همین کتاب چنین می‌خوانیم:

«من نمی‌دانم آمیختگی لغاتی از زبانی در زبان دیگر، برای این یک، چه تنگ و عازی است؟ زبان خالص مانند نواد یا کبد افسانه‌ای است که خواب می‌آورد. کدام زبان خالص است؟ مگر زبان فرانسه، زبان بازمادگان اقوام گل

و سلت و فراتک. شعبه‌ای از زبان لاتین به شمار نمی‌رود؟ آیا در زبان انگلیسی که نواد سالگن به آن سخن می‌گوید، لغاتی که از ریشه لاتینی است کم است؟ روسی، زبان اقوام اسلاو، مگر سطر از لغات خارجی نیست که

همه زبان شناسان هم، همین نظر استاد خاطری را دارند و کمتر کسی را دیده یا از او شنیده‌ایم که گرفتن واژه یا ورود آن از زبان‌های بیگانه را به یک زبان، عیب و عار بداند و سباحتی در طرد آنها داشته باشد.

همه واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر و خصوصاً عربی، وارد زبان ما شده، موجب شغای زبان فارسی گردیده است. مردم فارسی زبان در بیان مطالب خود، با در نوشتن آن، چنین واژه‌هایی را به کار می‌برند و در اتصال آن برای تفهیم و تقاضا، نه تنها مشکلی ندارند، که راحت‌تر هم هستند. پس، دور انداختن و بهره نگرفتن از آن واژه‌ها، اشتباه و حتی نادانی است. این کار، دامنه لغت‌های ما را کم می‌کند و ما را در بیان مطالب و در ارتباط‌هایمان گرفتار تنگنا می‌سازد. به‌طوری که برای فرار از این تنگنا و رفع این مشکل، ناچار می‌شویم واژه‌های جدیدی از فارسی سره با پهلوی یا ساخته‌های ترکیبی دیگر فراهم آوریم که اغلب آنها به‌جور و برای مردم ما، ناآشناست و بیشتر، ما را گرفتار خواهد کرد. تازه از کجا معلوم است که مردم این تغییر و تبدیل را بپذیرند و حاضر به قبول چنین کار شاقی بشوند.

زبان‌شناسی، زبان را مجموعه‌ای از دلالت‌ها و نشانه‌های آوایی می‌داند که براساس فرآیندهایی، برای ایجاد ارتباط میان همه افراد جامعه وضع شده و چون این آواها می‌توانند در هر جامعه‌ای متفاوت باشند، پس ویژگی‌های هر زبانی نیز متفاوت است.

ساختار انعام‌های صوتی مردمی که به یک زبان خاص صرف می‌زنند، دارای ویژگی‌هایی می‌شود که متناسب با آن زبان است. یا شاید بهتر باشد

بگویم مردم به آن ویژگی‌ها عادت می‌کنند و با آنها سازگاری می‌یابند. مثلاً به هنگام سخن گفتن، حرف‌های بی‌صدا و یا صدای آن زبان، یا به اصطلاح زبان شناسان، «ویژگی‌ها و دیگرگونی‌های آوایی در سطح واژه‌ها و همخوان‌هایی آن را» به‌خوبی رعایت می‌کنند.

برای نمونه، حرف‌هایی را که ما فارسی‌زبانان در کلمات اخذ شده از زبان عربی، تلفظ می‌کنیم، اگر چه به سبب وحدت خط، صورت مکتوب آنها حفظ شده، اما هرگز آنها را مانند عرب‌زبانان ادا نمی‌کنیم و اگر گاهی کسی در زبان فارسی بتواند چنین صروفی را مانند اعراب تلفظ و بیان کند، به علت آنکه از آهنگ و موسیقی زبان فارسی خارج شده است. بلافاصله همه متوجه می‌شوند، زیرا ما فارسی‌زبانان آن حروف را همانند و یکسان ادا می‌کنیم؛ مانند حرف‌های «ذ» و «ز» و «ض» و «ظ» که همه را مانند «ز» می‌گوییم و هر واژه و کلمه‌ای را که یکی یا بیشتر از این حرف‌ها در آن باشد، به رنگ و آهنگ زبان فارسی بیان می‌کنیم.

همین‌گونه است حرف‌های «ث» و «س» و «ص» و «ت» و «ط» و «ج» و «د» و «ق» و «خ» و «عین» و «همز» که در بیان همه این موارد ساده‌ترین و راحت‌ترین و یا روشن‌ترین و واضح‌ترین سخرچ‌ها را انتخاب کردیم و از تمام فضای دهان بدون فشار به خلق و استخراج برای بیان آنها استفاده می‌کنیم. دربارهٔ واژه‌های انگلیسی، فرانسوی، ترکی، مغولی یا هر واژه بیگانه دیگری هم که به زبان ما وارد شده باشد، همین رفتار را داریم؛ در حقیقت همه زبان‌های دنیا، همین روال را در تلفظ حرف‌ها و واژه‌های فرضی بیگانه اعمال می‌کنند. حتی عرب زبان‌ها چون چند حرف فارسی «گ» و «ز» و «ج» و «پ» را در دستگاه زبان خود ندارند و با تلفظ آن آشنا نیستند، حرف‌های دیگر به‌جای آن قرار می‌دهند. این کار در حقیقت نشانهٔ استقلال هر زبانی است و قاعده و قانون

با «دستور زبان» آن را تجویز می‌کند و زیاتنسانان و اهل زبان عدول از آن را روا نمی‌دارند.

بر اساس قانون و دستور زبان فارسی که مورد تأیید همه استادان زبان و ادبیات و همه صاحب نظران است نباید اجزاء داد و ازلهای بیگانه که وارد زبان فارسی شده و اکنون مورد استفاده مردم است، به شکلی که با رنگ و آهنگ زبان ما سازگاری ندارد استفاده شود و رواج یابد هر چند تلفظ و نوع گفتن ما با آنچه در خاستگاه یا مبین نخستین آن واژه گفته می‌شود یا بکار می‌رود، تفاوت داشته باشد. این کار، همان «کاپیتولاسیون ادبی» و عملی زشت و ناپسندیده است که به اساس زبان الفبهای بیرونی نایل می‌آورد و ایجاد هرج و مرج می‌کند و استقلال زبان ما را سست می‌نماید.

در مقاله یاد شده امام شوشتری، پس از اشاره به چنین نکاتی، آمده است: «... نه اینکه کسی از نلدانی یا خودنمایی یا برای فضیلت‌فروشی کودکان، تا علم به دست گرفت که چیزی بنویسد بی‌دریغ و ازلهای بیگانه را از هر زبان که باشد، بردارد و به نوشته خود درآمیزد. آن یکی چون در آمریکا درس خوانده از انگلیسی به گویش آمریکایی، آن دیگر آلمانی، آن دیگر روسی و آن دیگر فرانسوی».

بسیار آشکار است که این گونه خودنمایی‌های کودکان، نه به ریشه استقلال زبان زمین است و بازی‌کردن با سرمایه‌های سرفرازی مائی که چند هزار سال در این جهان درخشان فرهنگ و دانش بشری بوده است.

«کار این گونه رفتارهای ناجا به آنجا کشیده است که اگر برای جلوگیری از آنها، هر چه زودتر یک چاره اندیشی خردمندانه نشود، دیری نخواهد پاید که کاج زبان فارسی از گزندهایی که پیش از این از کج همی عربزدگان دید، از خودنمایی عربزدگان پاک فرو ریزد».

آیت‌الله خاتمی، رهبر معظم انقلاب، در دیداری که با اعضای شورای

فرهنگستان زبان فارسی در تاریخ ۱۳۷۰/۶۱/۲۷ داشته‌اند ضمن رهنمودهایی چنین فرموده‌اند:

«امروز واقعاً ضابطه و مرجعی لازم است که مشکلات پدیدآمده برای زبان فارسی را رفع کند و نگذارد از سیرها و جریان‌های غلط. آب‌هایی را به اسم زبان، وارد دریاچه زبان فارسی کند و زبان را آلوده سازد. واقعاً، بالاترین صحنی لازم است. می‌گویند «غلط مشهور بهتر از صحیح مجهول است». البته این در جاهایی درست به نظر می‌رسد. اما ترکیب‌هایی را که یکی از عوام آن را ایجاد کرده و یکی دیگر از عوام از او تقلید کرده است و بعد هم دیگران پی‌درپی آن را گفته‌اند و نوشته‌اند، نمی‌شود واقعاً ملاک قرار داد و نمی‌توان گفت چون این ترکیب معروف شده است، ما باید آن را قبول کنیم. این گونه ترکیب‌ها را باید حذف کرد و الا زبان به کلی ضایع خواهد شد»

نمونه‌هایی که در این دیدار، از زبان رهبر انقلاب از بی‌نوبتی برخی‌ها می‌شنویم، از مشکلات بزرگ امروز زبان فارسی است و همه صاحب‌نظران و دانشوران زبان بر آن اتفاق نظر دارند. رهنمودهای ایشان، ضرورت حمایت و پاسداری بیشتر و کامل‌تر از زبان سترگ فارسی و حفظ استقلال و پاسداری از مرزهای آن را بدخوبی نشان می‌دهد:

«امروز همه ترکیب درست می‌کنند و بعضی از عوام طبعان، ترکیب خوب را خیلی دیرتر و سخت‌تر می‌پذیرند. این همه ما به رادیو و تلویزیون تأکید کردیم که مرتباً بگویند «لازم به ذکر است» تأثیر نکود تا اینکه رسماً منع کاربرد آن بپایان نرسد. در سخنرانی هم گفتیم این ترکیب «لازم به ذکر است» را نگویند. اما بالا هم می‌گویند و تکرار می‌کنند! یک‌روز در جلسه‌ای در صداوسیما که شاید بعضی از آقایان هم بودند، من صحبتی کردم و گفتم این قدر نگویند «داریم» مثلاً «عکس غلاتی را داریم» «این حرف را با هم داریم» «این مذاکره را داریم» این گزافه‌پردازی غلط از زبان بیگانه است. در فارسی

چنین چیزی نداریم. این که گفته می‌شود «باید یک گفتگو با شما داشته باشیم» «یک صحبتی با شما داشته باشیم» «یک عکس با شما داشته باشیم» «یک عکس از فلان کس داشته باشیم» و از این قبیل که فعل «داشتن» مرتباً به صورت کنکته‌های وارد در زبان فارسی تکرار می‌شود، غیر اصیل و غلط است. اما مرتب می‌گویند و این همان بلبه بزرگ زبان فارسی است»

ملاحظه می‌فرمایید که تخریب زبان فارسی به دست عددی تاذان و بدون صلاحیت پیگوت صاحب نظران، استادان و دانشوران را نگران آینده زبان فارسی کرده و آنان را به چاره‌جویی واداشته است. البته باید توجه داشت که ایراد و اظهار این نکته‌ها و ذکر نمونه‌ها و دهاق زبانی به روال همیشگی و طبیعی متوجه شیوه نگارش و گونه مکتوب است که می‌تواند به گونه محفوظ و بیان رسمی و معیار رانید و طویزون هم تصیم داده شود. این نکته‌ای است که بارها بدان اشاره شده است و فصلی را به طور مستقل باید بدان اختصاص داد. رهبر انقلاب در ادامه سخنان خویش فرموده‌اند:

«این ترکیب‌های غلط و پیگانه از زبان فارسی را همچنان در این زبان وارد گردانند و افراد مراتب بالا و کسانی با اسم و رسم این ترکیب‌ها را به کار می‌برند. آن وقت مردم عوام خیال می‌کنند باید این گونه حرف بزنند تا عالم باشند. غافل از اینکه این علم نیست، بلکه جهل است»

هواآساز برای زبان و پیش بردن و ترقی دادن آن بسیار مهم است. به نظر من هنر بزرگ کسانی مثل فردوسی، سعدی و حافظ این است که هفتصد سال یا هزار سال پیش به گونه‌ای حرف زدند که ما امروز وقتی آن سخنان را باز می‌گوییم اصلاً احساس غریب نمی‌کنیم. محققاً می‌شود گفت آتلان هزار سال جلوتر از زمان خودشان رفتند. یقیناً مردم زمان سعدی به‌رسانی و شویای بوستان حرف نمی‌زدند. تر آن دوره‌ها در اعتبار ماست و ما آنها را مشاهده می‌کنیم. امروز وقتی ما آن شعرها را می‌خوانیم، مثل این است که دو

نفر دارند زبان شیرین فارسی را به زبان امروز صرف می‌زنند. حافظ هم همین‌طور است. بعضی از شعرای برجسته و خوب سبک هندی هم این جور حرف می‌زنند. باید زبان را پیش برد. همچنان که آنها جلوتر از زمان خودشان حرکت کردند ما هم باید جلوتر از زمان خودمان حرکت کنیم. امروزه باید شعرای ما با زبان فارسی مانوس باشند. بعضی از شعرا فارسی‌گو هستند و برخی هم چندان با زبان فارسی انس ندارند. قریحه شعری همیشه ملازم با تسلط بر زبان نیست. اگر بتوانید این جهت را هم غنی کنید بهتر است.

هر زبان مشکل و پیشرفته‌ای برای رسانیدن معنی‌ها دارای قالب‌ها و اسلوب ویژه‌ای است که بر پایه رنگ اندیشه و موسیقی گفتاری زبان و ضرب‌آهنگ آواهای آن شکل گرفته است و این کاری است که در طین هزاران سال ساخته و پرداخته شده است. علاوه بر این، بر اساس پیچیدگی نگاهی که نویسندگان، شاعران، دانشمندان و محققان آن زبان نسبت به جهان مادی و معنوی دارند، برای رساندن معنی‌ها، رنگ و قالب ویژه‌ای بدن می‌بخشند.

همین حال و کیفیت زبان فارسی است که مایه زیبایی و رنگینی و دلپذیری ادبیات ما شده است و چنان لطف و زیبایی و موسیقی‌یی به آن بخشیده که ماندنش در گستر زبان زنده‌ای دیده می‌شود.

توجه به این نکته هم لازم است که استادان و صاحب‌نظران، بهترین توجه خود را به گونه مکتوب و حفظ هوائین نوشتاری، سطوف دانشمند در گویشگی و بیان دادند. علاوه بر گونه نوشتاری زبان، باید به گونه گفتاری آن هم (حتی بیشتر از آن) توجه کرد و همیشه دو «دستور زبان» را در نظر داشت:

۱- دستور زبان نوشتاری یا به روال معمول همان دستور زبان فارسی

۲- دستور زبان گفتاری یا دستور بیان

زبان‌شناسی

علم زبان‌شناسی در یکی دو قرن اخیر و به وسیله دانشمندان اروپایی و پس از آن آمریکایی پایه‌گذاری شده است.

دکتر خاتلری در کتاب زبان‌شناسی و زبان فارسی در مقالهای همنام با کتاب می‌گوید:

«آنچه امروز زبان‌شناسی خوانده می‌شود و در شمار علوم می‌آید، بحث تلاطمی است و از آغاز پیدایش آن بیش از صد و پنجاه^۱ سال نمی‌گذرد. اما بحث درباره زبان و قواعد آن تلاطمی ندارد. دانشمندان یونان به قواعد زبان توجه داشتند»

دکتر خاتلری سپس به بررسی این توجه نسبت به قواعد زبان می‌پردازد و از زمان ارسطو و دانشمندان و فیلسوفان دیگر یونان و از حوزه علمی و ادبی اسکندریه می‌گوید تا دوران اسلامی که بحث درباره لغت و قواعد زبان

۱. دکتر خاتلری این نکته را در ده پنجاه سال پیش نوشته، لذا می‌تواند زبان‌شناسی را طریقی نسبت به علم لغت.

عربی مورد توجه تازه، مسلمانان که از ملت‌های گوناگون بودند، قرار گرفت و اشاره می‌کند:

«چنان که می‌دانیم بسیاری از استادان بزرگ لغت و صرف و نحو عربی از ایرانیان بودندند اما ایرانیان پس از اسلام به بحث در زبان فارسی کمتر پرداختند و شاید سبب این بی‌میلانی جز آن نبود که زبان خود را می‌دانستند و حاجتی به آموختن آن نمی‌دیدند. هنگامی که زبان فارسی در هندوستان رواج یافت و تقریباً به مقام زبان رسمی و ادبی آن کشور رسید، دانشمندان هند در تألیف فرهنگ‌های فارسی و بحث در قواعد این زبان کوشیدند و کتاب‌های خوب و سودمند تألیف کردند».

در این اظهار نظر استاد، به همان تباری اشاره می‌شود که ملت‌های دیگر نسبت به زبان عربی اساسی می‌نمودند و از میان آنها ایرانیان به این تبار توجه کرده، با استفاده از علاقه، هوش و استعدادشان به تدوین قواعد زبان عربی پرداختند.

بیشتر این تلاش‌ها و بررسی قواعد صرف و نحو و لغت زبان، اگرچه منطبق بر اصول علمی نبود و نمی‌توان آن را تحت نام علم زبان‌شناسی محسوب داشت، اما شاید اولین گام بوده است.

علم زبان‌شناسی دانش تازمائی است و آنچه به زبان فارسی نوشته شده و در دسترس فارسی‌زبانان قرار دارد، بیشتر ترجمه از کتاب‌های زبان‌شناسان اروپایی و آمریکایی است.

مترجمان هم که خود از زبان‌شناسان و استادان این علم بوده و هستند، دانش زبان‌شناسی را با به‌طور مستقیم در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا از زبان همان استادان، یا در دانشکده‌های تهران و از طریق کتاب‌های زبان‌شناسی (به زبان‌های اصلی یا ترجمه آنها) آموخته‌اند. به این ترتیب تخت زبان نویسنده

و استاد زبان‌شناس خارجی مطرح می‌شد و پس از آن به زبان فارسی می‌رسیدند و سعی کرده و می‌کنند که قاعده‌های آن زبان را با زبان فارسی مطابقت دهند. در این کار میزان موفقیت استادان و دانشجویان به یک اندازه نیست.

بعضی از استادان که مطالب زبان شناسی را از یک کتاب مثلا انگلیسی به فارسی برگردانده‌اند، نتوانسته‌اند در برابر مثال‌هایی که در کتاب از زبان انگلیسی آورده شده، نمونه و معادل فارسی بیابند، و ناگزیر همان مثال انگلیسی کتاب را در ترجمه فارسی کتاب تکرار کرده‌اند. حتی بعضی مواقع از قاعده‌هایی سخن گفته‌اند که مربوط به زبان اصلی است و بعضی از آنها را در زبان فارسی هم جاری دانسته‌اند.

می‌دانیم که هر زبانی ساختمان و دستگاه‌های خاص خود را دارد و یا به مرور زمان پیدا کرده است. حتی زبان‌هایی که از یک اصل واحد منشعب شده‌اند، پس از گذشت چند هزار سال، آنچنان متفاوت می‌نمایند که فقط با استفاده از دانش زبان شناسی، شناختن اصل و ریشه واحد آنها میسر خواهد بود. زیرا دستگاه‌های تشکیل دهنده آنها دیگرگون و متفاوت شده است. دستگاه آوایی، دستگاه گرامر یا دستور زبان و دستگاه واژگان و معنی آنها به کلی با زبان‌های دیگر فرق کرده و خاص همان زبان شده است.

در این صورت در امری آنها هم نمی‌توان شباهت و نزدیکی دید. آهنگ، ریتم، وزن کلام و موسیقی بیان آنها کاملاً این تفاوت را نشان می‌دهد. مخرج همخوان‌ها و کشش بیانی واژه‌ها، همه خاص همان زبان است.

زبان‌های دنیا از نظر ساختمان، چگونگی آن، امری تشکیل دهنده‌ای که با هماهنگی‌ها بیان، کل آن زبان ساخته می‌شود، آنچه مربوط به اندام‌های گفتاری است و بسیاری امور دیگر ممکن است بهم شبیه باشند و از یک اصل پیروی کنند، اما در عین حال در واژگان و صرف و نحو و آواها، هر زبانی

خاص شود است و با دیگر زبان‌ها تفاوت دارد. چنانکه برای صرف زمان و نوشتن به زبانی دیگر، باید آن زبان را با همه ابزاریش آموخت و در آن به مهارت رسید.

زبان، گفتار و نوشتار

۱- نمود آوایی یا گفتار که شکل اصلی زبان است، قدمت میلیون ساله دارد و در کودکی با به نظر بعضی زبان شناسان از بدو تولد، همراه با توانایی‌های تفکر و ژن‌های یادگیری زبان که در خانواده و در معرض زبان فعال می‌شوند، کار خود را آغاز می‌کند و آرام آرام دستگاه عصبی و مغزی کودک را هم برای پذیرش و قبول داده‌های زبان آماده می‌سازد و پس از مدت زمانی کودک شروع به حرف زدن می‌کند. همین نمود گفتاری زبان است که کودک را برای زندگی اجتماعی مهیا می‌سازد.

به‌طور کلی همه مردم دنیا برای ارتباط میان خود و برای انتقال دانش و تجربه به دیگران و بیان آرزوها و خواست‌های گوناگون خود از این شکل زبان (گفتار) استفاده می‌کنند.

ورسی بیشتر در این باره به عهده زبان‌شناسان است که ضوابط و قواعد و روش‌ها و مطالعات آنان بسیاری از نکات پنهان زبان را روشن کرده است و همچنان در سال پیشروی و یافتن و آشکار کردن نقاط مبهم و تاریک گذشته‌های زبان و عملکرد آن هستند و آنچه در این کتاب فراهم آمده از همین پژوهش‌ها و از کتاب‌های زبان‌شناسی آنان برگرفته شده است.

یادآوری این نکته ضروری است که توانایی‌های ذهنی هر زبانی را نباید با

شکل گفتاری آن زبان انتخاب گرفت. زبان‌شناسی روشن کرده است که توانایی‌های زبان که آن را توانش نامیده‌اند، در حقیقت یک نظام و دستگاه بسیار پیچیده و کامل است که از آغاز کودکی انسان در ذهن او جای می‌گیرد و یکی از نمودهای اولیه آن همین حرف زدن و استفاده از آواهای کلامی است که اندکی پس از توانش و تفکر به وجود می‌آید.

سه توانایی توانش، تفکر و گفتار، چون تقریباً با هم ساخته می‌شوند این انتخاب پیش می‌آید که فکر می‌کنیم گفتار را به راحتی و با سهولت یادگرفته‌ایم و هرگز متوجه نمی‌شویم که همزمان، چند توانایی در ما به وجود آمده است؛ توانایی تفکر، پیدایش و درک توانش زبانی، و تقلید صداها و آواها که منجر به یادگیری گفتار شده است. علم زبان‌شناسی توانسته از این راز برده بردارد و ما را به چگونگی مراحل آن واقف کند.

هر ارتباطی دو سویه است. یعنی دو طرف دارد. گرفته و فرستنده. برای ایجاد ارتباط زبانی باید سویی شنیداری آن هم فعال شود. زوا در برابر گفتار شنیدار است. گفتن و شنیدن. دو سوی ارتباط زبانی است و وقتی این رابطه برقرار شد، خود یک نوح انگیزه برای ارتباط‌های بعدی است. هر گاه پیام می‌دهد مظهر است تا پیامش دریافت شود و در برابر، پیامی را هم دریافت کند.^۱

زبان‌شناسان اساس یادگیری توانش و گفتار را همین شنیدن می‌دانند اگر کودک تاکنون باشد یا در اجتماع انسانی قرار نگیرد و به اصطلاح زبان‌شناسان در معرض زبان نباشد، زبان را یاد نخواهد گرفت. در اجتماع و در معرض زبان

۱. غل فلتند. برا باتسم. برا و. معاد بر جولپ آذک اول تسم برا برد یا. برا چرن او. فلتند. شروع ارتباط زبانی بر سرچشمه بر اساس. شد. در تجربه یادگیری، شنیدن را. در آغاز این ارتباط برآوردیم.

بودن یعنی شنیدن گفتار دیگران، از طریق گوش دادن و شنیدن آواهای گفتاری مادر، پدر و اطرافیان و پس از شنیدن‌های مکرر و مرتب است که کودک در صدد تقلید این آواها برمی‌آید.

زبان‌شناسان می‌گویند: بدون حرکات لب‌ها موقع صرف زمان و سپس عکس‌العمل دیگران، حتی اگر کودک ناآشنا باشد تا میزان زیادی انگیزه جلب نوبته او خواهد شد و تفکر او را موجب خواهد گردید و همین مقدار هم می‌تواند هسته اولیه ایجاد توانش در کودک بشود تا بعدها بتواند از رشته‌ها و نمودهای دیگر توانش و زبان بیرومند گردد.

۲- نمود ضغنی یا نوشتاری: پس از صدها هزار سال که از پیدایش بشر سخنگو بر روی کره زمین گذشته بود، زندگی اجتماعی و پیچیدگی‌های آن کم‌کم از صورت ابتدایی جدا می‌شد و رفته رفته رنگی دیگر به خود می‌گرفت و جوامع بزرگتر ایجاد می‌شدند. اقوام و طوایف، حکومت‌های کوچک و بزرگ، برای اداره امور خود و جهت ارقام تقویمات و هدایایی که مردم که به معابد می‌آوردند، برای ارسال فرمان‌های حکومتی و بسیاری مسائل دیگر، به سمت اختراع نوعی خط به صورتی ابتدایی هدایت شدند. احتمالاً خطوط اولیه، بیشتر اعداد و ارقام، و نام اشیا و حیوانات اهلی شده بوده است. این اختراع که با هدایت دو نیروی توانش و تفکر صورت گرفته بود^۱، به تدریج تکامل یافت تا سرانجام به اختراع خط الفبایی منجر شد و چون نیازست وسیله و ابزار بود، تفکر انسان‌ها در این مورد هم کارساز شد و لاول بر روی لوح‌های سنگی و سفالی و سپس بر روی پوست درختان و پوست صاف و دی‌آبی شده

۱. الفبا به معنی خط و سطر است و سطر را خطی که برای نوشتن استفاده می‌شود، گویند. البته تبدیل به چند مرحله تکامل پذیر است و در الفبایم به تدریج که پیش می‌رویم، آواهای بعضی واج می‌روند، بر توده افکار و نحوه برای ساخت اجزای خط منجر - و در اول ارائه بلندما

حیوانات. پادشاهت کردند بعد روی الواح فلزی. و بر روی نوعی کالاف ساخته شده از الباف گیاهی مانند بایروس. تا سرانجام کالاف به صورت امروزی آن اختراع شد. سپس این صنعت را دیگران هم آموختند. در این شکل زبان نیز مانند شکل گفتار. یک رابطه دوسویه وجود دارد. سوی نوشتن و سوی خواندن (خواندن به معنی درک آن نوشته). اختراع خط. به انسان و اختراعات انسانی جنبش و حرکت فوق العاده‌ای بخشید و تفکر و عقل آنها را بسیار بیشتر از گذشته رشد داد و موجب شد که به اختراعات بیشتر و اندیشه‌های معنایی برسند. بعضی اقوام منشأ زبان را به قدرت‌های ماورای طبیعت و آسمانی نسبت داده‌اند و خود را به وسیله خط و کتابت با خدا یا خدايان و با الهه‌ها مرتبط کرده‌اند. سپس ادیان و مذاهب آسمانی همراه با کتاب‌های معنایی بخش آمدند و بشر را تحت هدایت خداوند یکتا به آرامش و سعادت نوید دادند.

به کمک خط و قدرت نوشتن که در حقیقت برخاسته از توانش و تفکر است. انسان سخنگو. انسان نویسنده شد و توانست شعر بگوید. شعر. زیباترین اندیشه‌ها. ناب‌ترین مضمون‌ها و شاعرانه‌ترین تختیلات را در هجاءتگی کلماتی که به موسیقی می‌مانست برایش به ارمغان آورد. وزن شعر. حتی در ابتدای‌ترین صورت آن. از نوعی موسیقی بهره دارد که شورانگیز است. به کمک خط و نوشته انسان توانست تجربه‌های خود را از همه مسائل زندگی ثبت کند و به دیگران و به آیندگان برساند. چیزی که در غیر آن صورت و پیش از آن. تصورش هم ممکن نبود. دیگر انسان به یاری این قدرت و همین توانایی. می‌توانست در زمان باقی بماند و خاتمانه شود. این شکل زبان. انسان را نویسنده. شاعر و هنرمند می‌کرد. هم آثار فکری و تخیلی دیگرانی را که ندیده بود می‌خواند و یاد می‌گرفت و هم خود به دیگران و به آیندگان یاد می‌داد.

کودکان پس از طی سال‌های اولیه زندگی و تسلط بر گفتار زبان مادری، به کودکان با آماگی و سپس در دبستان به خدمت آموزگار می‌روند و شکل دیگر زبان را که خط و نوشتار باشد می‌آموزند. کودک پس از آنکه آواها و حرف‌ها را شناخت، یاد می‌کند تا از ترکیب حرف‌های صامت و مصوت کلمه و واژه بسازد و بنویسد. پیشرفت در یادگیری خط و نوشتار و استفاده از این توانایی با توجه به میزان هوش و دقت کودکان و استعداد ذالیشان، متفاوت است. بعضی بچه‌ها خیلی زودتر و بیشتر به توانایی‌های لازم می‌رسند و اضافه بر کتاب‌های درسی، روزنامه، مجله و کتاب‌های داستان و شعر هم می‌خوانند. در گذشته هم همین طور بوده است. اگر روزنامه و مجله نداشتند در عوض کتاب‌های دیگری نظیر هزار و یک شب، مختارات، موش و گربه، علی والدین و مانند آنها را می‌خواندند تا به گلستان و بوستان سعدی، غزل‌های حافظ، متون مولانا، شاهنامه فردوسی و حدیث و روایات و قرأت قرآن می‌رسیدند. در گذشته اگر چه روزنامه و مجله و امکانات فراوان امروز نبوده و آنچه هم که بوده در دسترس همگان قرار نمی‌گرفته، اما به هر حال عدمی در مکتب خانه‌ها به توانایی خواندن و نوشتن دست می‌یافتد و گم‌کم به توانایی‌های بالاتری هم می‌رسیدند. در این مرحله، کاملاً بر نوشتن و خواندن (آواها) تسلط پیدا می‌کردند. بعضی‌ها که استعداد بیشتری داشتند، در مراکز قدرت و در دیوان‌های رسایل به کارهای دیوانی، نوشتن و نسخه‌برداری از دیوان‌های اشعار یا کتاب‌های نویسندگان مشهور می‌پرداختند. بعضی‌ها خود نویسنده می‌شدند و کتاب‌های علمی، اضافی، تذکره‌ها، جنگ‌ها، سفرنامه‌ها و کتاب‌های تاریخی مذهبی، فلسفی و دینی، می‌نوشتند. بعضی‌ها هم شاعر می‌شدند، قصیده و غزل می‌گفتند و صله و انعام دریافت می‌کردند. به این ترتیب شعر و ادبیات و سنت و هنر نویسندگی یا برجا و استوار باقی ماند. تا آنجا که در کتاب‌ها و در تحقیقات استادان زبان و ادب فارسی دیدیم

نوشتن دستور زبان از حدود هشت سال پیش آغاز شده است. به نظر آنان شاید دلیل عمده این سهل‌انگاری بزرگان ادب فارسی در بی‌توجهی به این مهم و نوشتن دستور زبان فارسی، این بوده که زبان فارسی را زبان مشترک و زبان مادری همه ایرانیان می‌دانستند و تصور می‌کردند که گویندگان این زبان به دقایق و قواعد آن آشنا هستند وگرنه، مثلا برای زبان عربی، ایرانیان صرف و نحو و قواعد می‌نوشتند.

این فکر که نویسندگان و شاعران قرن‌های سال پیش، این قواعد را می‌دانستند و به دستور زبان فارسی مسلط بودند، بر بی‌راه هم نیست و از اینجا ناشی می‌شود که در آثارشان نتایج آن را می‌بینیم و کمتر نوشته یا شاعری را می‌شناسیم که دستور زبان را نمی‌دانست و شروع به نوشتن و سرودن شعر کرده باشد. بعدها هم، نویسندگان اولین دستورهای زبان، با مطالعه و بررسی آثار گذشتگان (عظم و تر) قواعد و قوانین زبان فارسی دری را به اصطلاح استخراج کردند و نکته‌نکه آن را (شاید با مقایسه با دستور زبان‌های خارجی چون «فرانس و انگلیسی») نوشتند، مثلا اشعار روکی، شاهنامه فردوسی، کلیله و دمنه، آثار ناصر خسرو، تاریخ بهمنی، گلستان، بوستان و دیوان سعدی، غزلیات حافظ، مثنوی و دیوان غزلیات مولانا و بسیاری کتاب‌های نظم و نثر دیگر را واژه به واژه بررسی نمودند و نکات دستوری و صرف و نحو فارسی را از آنها استخراج کردند و نوشتند.

اما به راستی، رودکی و فردوسی و نظامی و منطوق و سعدی و حافظ و دیگران، آثار خود را که هر کدام شاهکاری به حساب می‌آید، چگونه نوشتند؟ دستور زبان را از کجاء آموختند؟ آیا بدون آنکه، قاعده یا قانونی را بدانند، این همه نظم و نثر زیبا و نمونه‌های اعلاّی فصاحت و بلاغت را خلق کردند؟ بانه دستور زبانی بوده است و ما از آن بی‌خبریم؟ یا در هجوم‌ها و جنگ‌ها از بین رفته است؟

بعضی استادان^۱ می‌گویند که قواعد زبان بعضی است نه اعلی. یعنی قواعد را از روی اتصال اهل زبان استباط کرده‌اند نه آنکه زبان را از روی قواعدی که بیشتر وجود داشته ساخته باشند. نیمی از این حرف درست است. قواعد را از روی اتصال اهل زبان استباط کرده و نوشته‌اند. یا استخراج کرده‌اند تا اینچای کلام درست است. برای نوشتن دستور زبان جز این هم راهی نیست ولی همان گروه «اهل زبان» این قواعد را از کجا آورده و آنها را چگونه اتصال کرده‌اند؟ ممکن است در جواب گفته شود. آنها از استباطی که از اهل زبان قبل از خود کرده بودند. می‌رسیم به جایی که از آن بیشتر نمی‌توانیم برویم و به معنای معروف تخریج و مرخ می‌رسیم. که کدام اول بوده است؟

مثلاً رودکی که در سرودن شعر و به کار بردن زبان فارسی در پی آن همه استادی و بحر داشته و لقب «بحر شعر فارسی» به او داده‌اند و اولین شاعر بزرگ پس از اسلام است. قوانین زبان را از کجا آورده است؟

دانش زبان‌شناسی می‌گوید توانایی یادگیری زبان آن چیزی است که کودکان به‌طور ارثی از پدر و مادر خود می‌گیرند. یعنی به صورت ژن‌هایی در نسل انسان‌ها جریان دارد. این همان چیزی است که تاسع خسرو حکیم و دانشمند ایرانی در هزار سال پیش هم به آن اشاره کرده است: «چنانکه چوما کودکی مُرد بی‌بیم شیر خوازد. گویم که مر او را تلقی است بی آنکه ازو قولی شونده باشیم»^۲

به دلیل وجود این توانایی است که کودکی چون در خانواده و در معرض زبان قرار بگیرد به قوانین زبان که بعدها دانش زبانی او را تشکیل خواهد داد.

۱. از جمله مدر صفاری و عکلی زیاده‌نظم و زیاده‌نظم ص ۱۶۳. دماغ از زیاده‌نظم
۲. عکلی جماع الحکماء، در اصل ترجمه به ذیل عامل شرح نقل شده است.

بی می‌برد و این قوانین به صورت ناخود آگاه، گه‌گم در ذهن او ذخیره می‌شود. تا سرانجام مجموعه‌ای از قوانین زبان در ذهنش به وجود می‌آید. این مجموعه قوانین زبان را «توانش» می‌گویند. توانش مجزء و ذهنی است و گفتار که نمودی عینی دارد، از توانش گرفته و ساخته می‌شود. توصیف مجموعه قواعد زبان یا توانش را دستور زبان می‌نامیم. زبان‌شناسی در جستجوی این مجموعه یا توانش است و چون نمی‌تواند مستقیماً به این پدیده مجزء ذهنی برسد، جستجوی خود را از طریق گفتار که نمودی قابل مشاهده و درک و دریافتی صبی است، انجام می‌دهد. با این استدلال، زبان‌شناسی، دستور زبان و مجموعه قوانین هر زبانی را در ذات آن با زبان می‌داند و از اینجاست که می‌گوید دستور زبان قبلی است و نه بعدی چیزی که باید به وسیله کارشناسان و صاحب‌نظران کشف استخراج و تدوین می‌شود.

توانایی‌ها و ویژگی‌های گفتار و نوشتار

کم‌کم سرزمین‌هایی با حکومت‌های جداگانه در جهان به وجود آمد و زبان‌های مختلفی ظهور کرد. بعضی زبان‌ها در طول هزاران سال، گریه از یک زبان واحد یا زبان مادر مشتعب شده بودند. پندار دستخوش تغییر و دگرگونی شدند که به راحت گویندگانش زبان یکدیگر را می‌فهمیدند. بعضی زبان‌های دیگر نیز به دلیل کوچ کردن‌های متوالی و مکرر انسان‌ها در پی یافتن سرزمین مطلوب، در کنار هم قرار گرفتند که در اصل و ریشه، متفاوت بودند.

مردمی که به این ترتیب در کنار هم گرد آمده و همسایه هم شده بودند به داد و ستد و تجارت می‌پرداختند و زبان‌هایشان بر هم تأثیر می‌گذاشت. ساده‌ترین و وسیع‌ترین شکل اوگگذاری، دادن و گرفتن واژه‌ها از زبان‌های یکدیگر بود، که نه بر ریشه و اساس زبان لطیفی وارد می‌کرد و نه سلیت و اساس ملی آنها را مخدوش می‌نمود. در حالیکه موجب شتای هر دو زبان، با زبان‌ها می‌شد. عدای هم سعی می‌کردند، زبان یکدیگر را بیاموزند تا جایی که در دستگاه فرمانروایی حکومت‌ها گشتی که زبان حکومت‌های همسایه را می‌دانستند به عنوان ترجمان زندگی می‌کردند.

زبان شناسان و از جمله دکتر باطنی^۱ می‌گویند، عربانی که ما روزانه به کار می‌بریم چون دستگاه بزرگی است که کار آن نتیجه همکاری دستگاه‌هایی است که در آن قرار گرفته‌اند. زبان را می‌توان متشکل از سه دستگاه دانست: دستگاه صوتی یا فونولوژی، دستگاه دستوری یا گرامری و دستگاه واژگان (vocabulary). دستگاه صوتی عبارت است از نظامی که بین عناصر آوایی زبان وجود دارد. دستور یا گرامر، عبارت است از نظامی که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد. و واژگان عبارت است از مجموعه لغاتی که اصل زبان در دست دارند و روابطی که بین آنها برقرار است. (اولزه را نباید با کتاب لغت Dictionary اشتباه کرد) زبان و در نتیجه دستگاه سازنده آن، همه در معرض تغییرند. ولی از دستگاه‌های زبان آنکه بیشتر دستخوش تحولات احتمالی می‌گردند، دستگاه واژگان است.

دکتر باطنی سپس دلایل آن را برمی‌شمارد:

علت اصلی آن است که دستگاه صوتی و دستگاه دستوری دستگاه‌هایی سخت به هم بافته‌اند و در نتیجه، رفته رفته در آنها مشکل‌تر و تغییرات آنها کندتر است و بر عکس واژگان زبان دستگاهی به هم بافته نیست و در نتیجه، خود در شبکه ارتباطی آن آسان است. تغییرات در دستگاه واژگان سریع است و کم با زیاد شدن آن، روابط بین عناصر دیگر دستگاه‌ها را تغییر نمی‌دهد.

البته در دو دستگاه صوتی و گرامری زبان هم تغییراتی صورت می‌گیرد. اما بسیار کند و در طول هزاران سال، و بیشتر در جهت ساده‌تر شدن و روان شدن آنهاست. مثلاً فارسی باستان که زبان فارسی امروز از آن منشق شده است، دارای عناصر سه‌گانه بوده (مفرد و تنه و جمع) و به‌تدریج تنه یا دوتایی خود را از دست داده و اکنون فقط مفرد و جمع دارد.

ولاگان زبان آینده فرهنگ و زندگی مردمی است که به آن زبان صرف می‌زنند و به عبارت دیگر، ولاگان زبان بهرستی است از نام‌هایی که مردم یک جامعه به اشیا، وقایع، پدیده‌ها، افکار و تجربه‌های خود از جهان مادی و معنوی داده‌اند. از آنجایی که این عناصر، پیوسته در تغییرند، طبیعی است که ولاها نیز تغییر کنند.

وقتی می‌گویند، زبان در اجتماع خلق می‌شود و همراه با تحولات اجتماعی دگرگون می‌گردد، یعنی زنده می‌شود. زندگی می‌کند و پس از مدتی (کم یا زیاد) می‌مرد. بیشتر نظر به دستگاه ولاگان زبان دارند، بدین ترتیب که ولایطی در اجتماع به دنیا می‌آید، و پس از سال‌ها زندگی در کنار مردم، و هماهنگی با تغییرات مادی و معنوی جامعه سرانجام می‌مرد و به جای آن ولایطی دیگر به دنیا می‌آید و زندگی می‌کند.

اما همچنان که اشاره شد، در روابط میان انواع انسانی دانشمند ولاگان امری است اجتناب ناپذیر. وقتی جامعه‌ای در نتیجه تماس با انواع دیگر، عناصری را از فرهنگ آنها به قرض می‌گیرد، طبیعی است که از اول برای تأمین آن عناصر، در زبان خود ولایطی ندارد و به همین دلیل ولایط همراه آن عناصر، به آن جامعه وارد می‌شود.

اگر آن پدیده در خود جامعه به وجود بیاید، بطور طبیعی، برای تأمین آن، ولایطی پیدا می‌کند. ولی بدون از خارج از آن اجتماع وارد شود، بدون برای تأمین آن پدیده (چه مادی و چه معنوی) ولایطی پیش‌بینی نشده و ندارد. ناگزیر ولایطی هم همراه آن خواهد آمد. در این صورت با مستقیماً ولایطی که نمایند و نام آن پدیده است وارد زبان می‌شود. یا از روی آن، آگوستازی می‌کنند و واژه می‌سازند.

کلمه تغییراتی که از این طریق در دستگاه ولاگان یک زبان صورت می‌گیرد، «پدیده‌های قرضی» نام دارد. پدیده‌های قرضی، می‌تواند به صورت

و اژه‌های فرضی، ترجمه فرضی، تصویر فرضی و امثال آن باشد که در زبان فارسی نمونه‌های فراوانی از همه آنها داریم.

این پدیده‌های فرضی، به ویژه واژه‌های فرضی، بخودی خود، نه خوبند و نه بدند، نه زیاده و نه زیاد بلکه استفاده اهل زبان است که آن واژه را می‌پذیرد یا رد می‌کند. اگر بپذیرفت، جزو واژگان دستگاه آن زبان می‌شود و مردم با آن همچون واژه‌های خودی رفتار می‌کنند. ولی اگر اهل زبان آن را نپذیرفتند و از قبول آن سر باز زدند، آن واژه مردود خواهد شد. اما واژه‌ها اسم از اینکه فرضی باشند یا اصل، یا به هر شکل دیگری، باید تابع دستگاه صوتی و آوایی زبان شوند. اگرچه در حیطه فرض دقت صورت صوتی و آوایی دیگر داشته‌اند، اما چون در دستگاه دستوری و آوایی زبان فرض گیرنده قرار می‌گیرند، تابع قوانین آن می‌شوند. پس هیچ پدیده فرضی نمی‌تواند و نباید بر روی دو دستگاه صوتی و دستوری زبان فرض گیرند. تأثیر بگذارد و آن را کوچک‌ترین تغییری بدهد، بلکه باید به طور کامل، و مثل همه واژه‌های اصل و غیر فرضی، از قوانین دستگاه صوتی و دستگاه دستوری تبعیت کند. هم آن واژه را همچون واژه‌های دیگر زبان تلفظ کند و هم در تخیلات صرفی و نحوی زبان همچون واژه‌های خودی با آن رفتار بشود.

این مسئله‌ای است فوق العاده مهم که باید همیشه مورد توجه و مد نظر گویندگان، که در حقیقت در زمره یاسداران زبان هستند، قرار داشته باشد. عدول از آن، تجاوز به حاکمیت و استقلال زبان است و همانطور که قبلاً در فصلی به‌طور کامل به آن پرداختیم، قبول «کاپیولسیون ادبی» در زبان است و می‌تواند نتوانست و ندانست شخصیت فرهنگی و ادبی گوینده و مهد حرفه‌ای او را زیر سؤال ببرد. کم‌ترین اشتباه گوینده ممکن است دیگران را هم به اشتباه بکشانند که البته گناهش را باید بپذیرد.

از این اشارها بگیریم و به زبان در جوامع چندین هزار سال قبل که مورد بحثمان بود، برگردیم.

بازی زبان به صورت اصلی آن، که گذار باشد قدمتی چند صد هزار ساله تا یک میلیون ساله دارد. در حالی که پیدایش و اختراع خط، پدیدهای بسیار جدید است و حتی ابتدایی ترین صورت آن، از ده هزار سال فراقی نمی رود. پس باید بخاطر داشته باشیم که در زبان، بیان و گذار اصل است و خط و نوشته فرج. چنانکه در هر خانواده ای، کودک اول گذار و حرف زمین را یاد می گیرد و چند سال بعد، به مدرسه می رود و خط را می آموزد. چنانکه در بسیاری جوامع، همه مردم به مدرسه نمی روند و خواندن و نوشتن نمی آموزند. در حالیکه همه بدون استثنا حرف می زنند و گذار را می دانند و برای رفع نیازمندی های خود، پیوسته از آن استفاده می کنند.

گفتم که پس از صدها هزار سال که از پیدایش زبان بر روی کره زمین می گذشت و در جوامع انسانی و در ارتباط میان آنها، مورد استفاده بود برای نشان دادن و ثبت اصوات زبان به عنوان یک وسیله ثانوی، خط به وجود آمد با هنر بگویم اختراع شد.

زبان شناسی، اختراع خط را در چندین مرحله می شناسد که سرانجام، بر اثر تجهیز کلمات که به حروف منتهی می شود، خط به صورت امروزی آن (خط الفبایی) اختراع شد. خط الفبایی که نماینده اصوات مجزا و مستقل زبان باشد، در حدود سی تا چهل علامت دارد و شما می توانید کلمات هر زبانی را به وسیله ترکیب این ایزاکه به حداقل ممکن تقلیل داده شده است، بنویسید.

همین که خط بر اثر تکامل به «حروف» منتهی شد، قسمت انسانی این اختراع صورت گرفته بود و پس از آن می توانست ظریف تر و عملی تر بشود. اختراع خط، اتصال زبان را آسان تر کرد و خود به خود تصویری در اجتهادات بشری مخصوصاً در شهرهای بزرگ و مثل تجمع مردم به وجود آورد.

زبان به اتکای خط به عالی‌ترین درجه کمال رسیده و اندیشه انسان هرچه بیشتر از آن استفاده کرده و بهره‌مند شده است.

به قول و نوشته دکتر خالقی در زبان‌شناسی و زبان فارسی، نوشتن در ابتدا نوعی از جادوگری محسوب بود. از نخستین روزگاری که خط اختراع شد، اقوام و ملت‌های مختلف آن را با عوالم فوق بشری مربوط می‌پنداشتند. عبریان معتقد بودند تئود خط را به موسی الهام کرده است. مصریان به فراری که اسلاطون در «کاموس» نوشته است خط را آفریده خدای «نوت» می‌دانستند. یونانیان اختراع خط را در ردیف اکتشاف آتش می‌شمردند و «کاموس» مخرج خط را در شمار خدایان یا نیمه خدایان می‌آوردند. اینکه در شاهنامه نیز موجودات فوق بشری، یعنی دیوان را مخرج خط شمرده و گفته‌اند که ایشان

«نوشتن به ضرور پیاموخت»

دلش را به دلتش پسر افروخته»

شاید از همین اعتقاد باشد.

علت پیدا شدن اینگونه عقاید، شاید این باشد که نوشتن را کاری عجیب و رموز می‌دیدند و به این سبب آن را با علوم غیبی، مانند سحر و جادو مربوط می‌شمردند و از آن بیم داشتند.

نخستین آثار نوشته که در آن نام اشخاص آمده است از توح طلسم و تعویذ است. پادشاهان و فرمانروایان نام خود را روی سکه‌های طلا و نقره حک می‌کردند. تا قدرشان حفظ شود. هنوز هم این تصور وجود دارد و روی سکه‌ها و حتی اسکناس‌ها نام و عکس سلاطین و رؤسای جمهوری دیده می‌شود.

اعتقاد به ارزش و اہمیت «نوشته» امری طبیعی است زیرا از تفاوت‌های دو گونه زبان (گفتار و نوشتار) این استنباط حاصل می‌شود. زیرا که گفتار تنها

به وسیله خط ممکن بود ثبت شود و باقی بماند. «گفته» تا پابدار و بی اعتبار بود اما «نوشته» سند شمرده می‌شد. چیزی که هنوز به قوت خود باقی است، هنوز هم خط «سند» است.

هنوز هم در بسیاری از فرهنگ‌های جوامع، اگر بخواهند از کسی به نیکی و بزرگی و جوانمردی یاد کنند می‌گویند «حرفش سند است» یعنی ارزش و اعتبار گفتارش را به حد نوشته و «سند» می‌رساند.

اکنون لازم است که به‌طورکلی ببینیم این دو شکل زبان (گفتار و نوشتار) چه تفاوت‌هایی دارند و ویژگی‌های هر کدام را بشناسیم.

تفاوت ویژگی‌های گفتار:

۱- زبان گفتار را در کودکی و در خانواده و در معرض زبان می‌آموزیم و در فرایندی خاص، قوانین و قواعد آن با خود پیچیدگی‌هایش به طور ناآگاه وارد مغز و دستگاه عصبی ما می‌شود و مغز ما در همان دوران با فعالیت‌های بی‌مانند خود (افکار و دیگر فعالیت‌های ذهنی، رشد عصبی، شناسایی‌های حسی ما از دنیای پیرامون و توانایی‌های زبانی) بر همه اجزای آن آگاهی پیدا می‌کند. کمی پس از آن به تقلید آوازه‌ای گفتار می‌پردازیم تا حرف زدن را یاد بگیریم و هنگام حرف زدن به طور خودکار از آن اطلاعات استفاده می‌کنیم.

۲- برای استفاده از شکل گفتار، نیازی به تهیه ابزار و لوازم کلام نیست و بهره‌گیری از آن هزینه‌ای ندارد.

۳- برای حرف زدن، اندام و عضوی که مخصوص گفتار باشد نداریم و از اندام‌ها و اعضای دیگر استفاده می‌کنیم.

۴- روز و شب، روشنایی و تاریکی و بالاتر از زمان و مکان و زمانی برای حرف زدن اختصاص نیافته است. هر لحظه که تصمیم بگیریم، و در هر کجا که نیاز باشد، می‌توانیم از شکل گفتار استفاده کنیم.

۵- شکل گفتار با محفوظ، محدودیت فاصله و برد مفید دارد، مثلاً صد متر یا

بیشتر، در حالت غریب زدن، و به فاصله‌های دور نمی‌رسد و طول مسافت با فشار و شدت آوا ارتباط دارد.

۸- کلام ملغوظ را اصطلاحاً باد هوا می‌گویند، زیرا پس از انتشار، بلافاصله مستهلک می‌شود و از بین می‌رود و هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند (چیز در باد و خاطره و در حافظه دیگران) مثل «حرف باد هواست» نشان دهنده این خاصیت گفتار است.

۹- از گفتار و از حالت آواز می‌توان به صورت آواز و نغمه و ترانه هم استفاده کرد. در این صورت به نوعی موسیقی نزدیک می‌شویم و با در حقیقت به هنر موسیقی دسترسی پیدا می‌کنیم.

۱۰- گونه و شکل ملغوظ، می‌تواند همه اصوات، عواطف، افکار، تجارب و دانش ما را به دیگران منتقل نماید. تغییر لحن و آوایی گفتار در این انتقال نقش دارد.

۱۱- گونه یا شکل گفتار اثر گذار است و دیگران را به هیجان می‌آورد و می‌تواند در یک لحظه، آنها را به اوج تحریک عصبی برساند مانند نفرت، خشم، عشق و ایثار و یا برعکس آنها را اوج تحریک عصبی و احساسی، پایین بیاورد و آرام سازد.

۱۲- شکل ملغوظ، یک رابطه دو سویه است. یک سوی آن گفتن و سوی دیگر شنیدن. مثل هر رابطه‌ای و مثل هر پيامی «گیرنده» و «فرستنده» دارد.

۱۳- گفتن و شنیدن همزمان صورت نمی‌پذیرد و باید برای شنیدن سکوت کرد و پس از آن به گفتن پرداخت.

۱۴- گفتار می‌تواند برای یک نفر یا برای یک جمع باشد، ولی حرف چند نفر را نمی‌توان در یک زمان شنید. متعدد پیام و آوا در آن واحد، موجب اختشاش در درک پیام می‌شود.

۱۵- هر زبانی دستگاه آوایی و وزماني دارد با دستور زبان ویژه، برای شنیدن

و گفتن (ارتباط) باید به عنوان و قراردادهای آن آگاهی داشت.

۱۴- گفتار و آوای انسانی، نشان دهنده سن و سال و طبقه فرهنگی و اجتماعی است. با شنیدن صدا و گفتار هر کس می‌توان به میزان سواد، فرهنگ، آرزو، عقیده، دانش و تخصص گوینده آن پی برد و سن او را حدوداً تخمین زد.

۱۵- گفتار هر زبانی در تغییرات جغرافیایی عوض می‌شود. آن چنانکه دیگر به راحتی درک و فهم نشود در این صورت به آن لهجه می‌گویند.

۱۶- گفتار، می‌تواند دچار سهو و اشتباه شود که اصلاح شدنی است یعنی می‌توان بلافاصله صورت اصلاح شده و درست آن را بیان کرد.

اینجا که برشمرديم برخی از خصوصیات و توانایی‌های شکل گفتاری زبان بود. اضافه بر اینها گفتار در گونه‌های مختلف طبقاتی نیز قابل بررسی است.

و ادب و مزی‌های شکل نوشتاری زبان.

۱- شکل مکتوب پس از شکل مکتوب آسوده می‌شود. ما همزمان توانایی‌هایی (زبان آوازی)، تفکر و گفتار را در خانواده می‌آموزیم و بعد از آن و پس از طی چند سال خط و نوشتار را یاد می‌گیریم. علاقه‌های قراردادی خط و شکل نوشتاری، اختراعی است که پس از صدها هزار سال که با شکل گفتاری رانگی کرده بودیم، صورت گرفته است.

۲- برخلاف گفتار، از شکل نوشتار بدون وسایل و ابزار نمی‌توان استفاده کرد برای تهیه وسایل نوشتن، باید ابزار لازم را تهیه کرد و متعلق برداشت ذخیره می‌شد.

۳- برای نوشتن دو نوع وسیله لازم است: یکی قلم یا وسیله حک و نوشتن معروف و کلمات و دیگر سطح مناسب و صاف برای ترق و کش. از جنس گل و سنگ و الواج فلزی و چوب گرفته تا پوست حیوانات و کاغذ.

۴- این شکل زبان، پس از نوشتن و ثبت باقی می‌ماند و می‌توان آن را به نقاط دور و نزدیک، به هر کجا که امکان فرستادن باشد ارسال داشت. چون

ابت می‌شود و باقی می‌ماند می‌توان آن را سال‌ها حفظ کرد. تا تسل‌های آینده از آن با خبر شوند. انتقال فرهنگ، دانش و ادبیات به دیگران و به آیندگان از این طریق صورت گرفته است. به این دلیل مردم برای نوشتار ارزش فوق‌العاده‌ای قائل هستند.

۸- خط و نوشته در آغاز و پس از اختراع، حالت رمز را داشت و فقط عده کمی از آن استفاده می‌کردند. پس از گذشت سال‌ها که بیشتر مردم از آن سر در آوردند، خط و نوشته همگانی شد. به همین دلیل خواندن خط‌های باستانی و نوشته‌های زبان‌های هزاران سال پیش به کشف رمز می‌ماند. علم زبان شناسی، تقریباً همه خطوط باستانی را کشف کرده و خوانده است.

۹- این شکل زبان نیز دو سویه است. گفتن و شنیدن- نوشتن و خواندن. برای ایجاد ارتباط، باید هر دو طرف پیام (گیرنده و فرستنده) از قوانین آن با خبر باشند.

۱۰- شکل مکتوب زبان، پس از فعال شدن سلول‌های مغز و تثبیت قوانین زبان در ذهن (تولش) و پس از نمود آوایی گفتار، به وجود می‌آید و در هنگامی که توانایی‌های ذهنی و مغزی تقریباً کامل شده است. پس این شکل زبان (نوشتار) در دوران شکفتگی فکری آموخته می‌شود.

۱۱- چون برای نوشتن، مجال و فرصت فکری، بیشتر از زمان گفتار هست، در نتیجه انتخاب واژه‌ها و ترکیب‌ها، فرم و حالت جمله بندی‌ها و به طور کلی استفاده از دستور زبان، بهتر صورت می‌گیرد و نویسنده با کمک توانایی‌های زبانی و فعالیت‌های مغزی، در زوایای ذهن و اندیشه، جستجو و کشف‌ها و کشف‌های بیشتری برای بهتر نوشتن می‌کند، و می‌تواند به هنرهای کلامی نظیر نویسندگی و شعر دست یابد.

۱۲- در این مرحله، چون نوشتار ثبت می‌شود، نویسنده می‌تواند سطرهای قبل را بازخوانی کند و در صورتی که لازم دانست آنها را تغییر دهد یا به کلی

عوضی کند. در نوشته هم. مانند گفته ممکن است دچار سهو و اشتباه شود. که با استفاده از نواتی های ذهنی زبان. اصلاح یا تغییر. و صورت پذیرفته نوآوری و ابداع. ممکن می شود.

۱۰- برای نوشتار هم. مانند گفتار. اقدام های ویژه ای نداریم. و از اعضای که کار اصلی آن اعمال دیگر است استفاده می کنیم. بیشتر با دست راست و کمتر با دست چپ. می نویسیم. در صورت فقدان دست ها از پاها یا از دهان هم استفاده شده است.

۱۱- بر خلاف گفتار. برای نوشتن. هر لحظه نمی توان اقدام کرد. باید شرط داشتن سواد. آشنایی ذهنی و روانی داشت. وسایل کار را فراهم نمود. قلم و کاغذ. و از نور هم به اندازه کافی برخوردار بود. انسانی بر آنها در حال حرکت و بر روی سطوح نامناسب و متحرک هم نمی توان نوشت. نوشتن تابع شرایط زمان و مکان است.

۱۲- در شکل نوشتاری. حروف و کلمات به ترتیب و یکی یکی در ذهن ساخته می شود. سپس بر روی کاغذ نقش می پذیرد. زبان شناسان واژه های نوشته را مثل حلقه های زنجیر پیوسته و به دنبال هم می دانند و رشته یا زنجیر کلام را در یک سیر فرضی و در خط زمان و مکان می بیند. در نمود گفتاری هم همین گونه است. ولی نقطه در خط زمان. در ششمن و در خواندن هم. از همین سیر و خط باید عبور کرد و پیام را دریافت نمود. وجود ترتیب زمانی و مکانی در زنجیر کلام. برای درک و فهم پیام هستی و لازم است. وگرنه پیام با منظور گوینده و نویسنده را درست نخواهیم فهمید.

۱۳- تا آنجا که آثار تاریخی و سنگ نوشته ها. حتی اسطوره ها می گویند و نشان می دهند. پس از ایجاد سرزمین ها و کشورهای مستقل و حکومت های مرکزی. نیاز به یک زبان مشترک که بتواند فراسین. قوالتین و افکار حکومت گران را به تمام نقاط کشور برساند. اساسی می شد و بدون خط و

نوشتار هم اختراع شده بود. یک یا دو زبان در گونه و نمود خطی و نوشتاری علاوه بر امور دیگر این وظیفه را نیز به عهده گرفت و نمود نوشتاری عمومیت بیشتری یافت و زبان مشترک مردم با سواد شد.

قبل از اسلام چنین زبانی برای برقراری و استمرار حکومت همیشه در ایران وجود داشته است. حتی در کنار آن، زبان دینی اوستا هم دیده می‌شود که البته هر دو زبان به مرحله مشترک بودن رسیده بودند.

پس از اسلام هم این وظیفه زبان فارسی دری بوده، که در هر کجای سرزمین بزرگ ایران، زبان مشترک ایرانیان باشد.

این اشتراک در درک و فهم و دریافت، بیشتر یا تنها در گونه نوشتاری این زبان است و گونه گونه گفتاری همین زبان مشترک چون با لهجه‌های گوناگون محلی آمیخته و بیان می‌شود. نمی‌توانست زبان مشترک میان همه اقوام و قایل درک برای همه ایرانیان باشد. مگر اینکه به قول معروف «کتابی» صرف زده می‌شد که تازه آن هم متعایل به گونه نوشتاری و برگرفته از آن است.

اینجا که برشمریم، بخشی از ویژگی‌ها، توانایی‌ها و تفاوت‌های دوشکل زبان بوده نمود گفتاری و نمود نوشتاری.

زبان رادیو و تلویزیون، کتبی یا شفاهی؟

به راستی زبان رادیو و تلویزیون، شفاهی است، یا کتبی؟

البته از این روی که از رادیو، زبان را به صورت شفاهی می‌شنویم، ممکن است فکر کنیم با این طور به نظر برسد که زبان رادیو شفاهی است. اما وقتی خبرهای رادیو را گوینده می‌خواند و می‌دانیم که از روی نوشته‌های این کار را می‌کند آن وقت به فکر می‌افتیم که این زبان فقط شفاهی نیست. همین طور وقتی گوینده شعری می‌خواند، یا مطالبی را از کتاب‌های قدیم و جدید نقل می‌کند، باز فکر می‌کنیم که زبان رادیو شفاهی نیست و آن وقت میان شفاهی و کتبی بودن این زبان، مردد می‌مانیم.

این تردید و سرگردانی میان شفاهی و کتبی، با گفتار و نوشتار همیشه وجود داشته است. حتی برای گویندگان و نویسندگان رادیو، در تلویزیون هم همین‌طور است. اگرچه در تلویزیون تصویر، رنگ، نور و خیلی چیزهای دیگر هم هست ولی به هر صورت، زبان نقش اصلی انتقال پیام و مفهوم را بر عهده دارد.

حتی در نمایش‌های رادیویی و تلویزیونی، با همه تلاش و هنری که بازیگران و هنرپیشگان در بیان دراماتیک و کاملاً طبیعی خود دارند، باز می‌دانیم که متن نمایش به صورت نوشته در اختیارشان بوده و بارها آن متن را

خوانند و ترمین گردانند. تا به خوبی نقش خود را بازی کند و چنان بیان طبیعی و روانی داشته باشد که تصویر اینکه از روی نوشته می‌خوانند در شنونده به‌وجود نیاید. (با وجود آن که نام نویسنده نماینده هم رسماً اعلام می‌شود)

در خواندن اخبار اتا، اصل پیام در متن خبر و در نوشته است و گوینده خبر باید نشان دهد خبری که می‌خواند مستند و از روی نوشته است و به این ترتیب اعتبار و سندیت دارد (سیاست اخبار خبرخوانی در تلویزیون، که گوینده با استفاده از یک دستگاه نوشتن نزدیک و در جلوی دوربین به نام «تایکوت» این اصل را معکوس و مخدوش نشان می‌دهد. نمی‌دانیم مستکی بر چه فکری است) و چه سیاسی را دنبال می‌کند؟ باید در این مورد بیشتر صحبت کرد! از سوی دیگر مجری یک مسابقه رادیویی یا تلویزیونی، قسمت‌هایی از برنامه را که سؤال‌های مسابقه است، از روی نوشته می‌خواند و جواب‌ها را نیز، ولی خیلی وقت‌ها هم با شرکت کنندگان، حتی شنندگان و بینندگان، از خود و بدون نوشته صرف می‌زند یا در گزارش‌های ورزشی، گزارشگران و مفسرین، بدون وقفه صحبت می‌کنند در خیلی برنامه‌های دیگر هم همین دوگانگی وجود دارد. در بعضی برنامه‌ها، از گزارشگران سؤال‌هایی می‌شود و آنها بدون استفاده از نوشته پاسخ می‌دهند. (البته گاهی هم به نوشته‌ها و یادداشت‌های خود مراجعه یا نگاه می‌کنند)

در این فصل، به بررسی این مسئله می‌پردازیم و سعی می‌کنیم جویی برای این سؤال پیدا کنیم که زبان رادیو (و تلویزیون) شفاهی است؟ یا کتبی؟ کمتر خواننده یا شننده‌ام که یکی از صاحب نظران و استادان زبان یا ادبیات فارسی، در سخنرانی‌ها و مقاله‌های متعددی که درباره اشتباهات و غلط‌های خوانی‌های رادیو و تلویزیون داشته، یا گفته و نوشته‌اند و ر اینم‌هایی سودمندی هم کرده‌اند، به طور مستقیم به این سؤال پرداخته باشند یا اگر توجه کرده‌اند، پاسخی قطعی برای آن یافته باشند.

در چند سینار زبان فارسی در صداوسیما استادان و صاحب‌نظران، سخنرانی‌های ارزشمندی در جهت شناخت زبان در این دو رسانه و مسائل مربوط به آن ایراد کردند و انتشارات سروش آنها را چاپ و منتشر کرد.

در «نخستین سینار زبان فارسی در صدا و سیما» از جمله سخنرانان، دکتر نصرالله یورجوانی استاد دانشگاه و سرپرست نشر دانشگاهی بودند که در سخنرانی خود با عنوان «زبان رادیو و تلویزیون، شفاهی یا کتبی؟» این سؤال را مورد بررسی و پرسش قرار داد و چنانکه ملاحظه خواهید فرمود به جواب اصلی و اساسی هم نزدیک شده است. متن سخنرانی را انتشارات سروش چاپ کرده است. اجازه بفرمایید قسمت‌هایی از این سخنرانی را مرور کنیم.

قبل از این کار، بگویم که ایشان برای طرح مسئله زبان در رادیو و تلویزیون و نشان دادن ارزش و اهمیت این دو رسانه صوتی و تصویری، و جایگاه زبان در آنها، و امر پیام و پیامرسانی، و انتقال مفاهیم و بسیاری مطالب دیگر، به نکته‌هایی نوبته و اشاره کرده‌اند که از بسیاری جهات مورد علاقه هر جستجوگری است که بخواهد به زبان معیار و بیان معیار، آنچه که در رادیو و تلویزیون مورد استفاده است، دست یابد.

بخش‌هایی از این سخنرانی که با موضوع بحث ما مربوط است، نقل می‌شود و علاقتان را به متن کامل سخنرانی ارجاع می‌دهیم. درباره بخش‌هایی هم که مربوط به فرهنگ، گفتاری و نوشتاری در ایران قبل از اسلام است و موافق نظر سایر پژوهشگران نیست، در فصلی جداگانه توضیح خواهیم داد.

دکتر یورجوانی:

«امروز در تاریخ رادیو و تلویزیون، حتی به هرات می‌توان گفت در تاریخ

زبان فارسی روز بهتری است^۱ و اهمیت آن در تشکیل و برگزینی همین سمبلی است که درباره زبان فارسی ندارک دیده شده است.

«این حادثه خود یکی از مهم‌ترین وقایع فرهنگی است که در نیمه قرن اخیر در صحنه فعالیت‌های فرهنگی کشور پدید آمده است.»

اهمیت این سمبل به ماهیت صدا و سیما و ارتباط آن با زبان بستگی دارد. صدا و سیما امروز یکی از مهم‌ترین وسایل ارتباطی در جامعه ماست و سرنوشت زبان فارسی بیش از هر رسانه دیگری در دست اوست. صدای سیما وسیله‌ای است که می‌تواند زبان فارسی را زنده نگه‌دارد و می‌تواند آن را منسوخ کند. این استعداد و این قدرت در اختیار هیچ رسانه دیگری نیست.

«از عصر این رسانه در کشور ما مذلت زبانی نمی‌گذرد و پیش از این نیز کوشش‌هایی برای حل مسئله زبان در این دستگاه به عمل آمده است. ولی آن کوشش‌ها یراکنده بوده و مبتنی بر برنامه‌ریزی صلب شده‌ای نبوده و به هر حال ادامه نیافته است. به جرأت می‌توان گفت که در رادیو و تلویزیون کشور ما تا کنون اقدام مؤثری در راه حفظ و بهبود زبان فارسی صورت نگرفته است و این بیشتر بدین علت است که دانش فعالیت و نفوذ رادیو و تلویزیون هیچ‌گاه به پایه امروز نرسیده و مسئله زبان نیز تا این حد جدی نبوده است.»

رادیو و تلویزیون نه تنها برای حل مسئله زبان اقدام مؤثری به عمل نیاورده بلکه در حقیقت خود مسئله زبان به طور کلی و مسئله زبان فارسی به‌خصوص، در همه ابعاد آن مطرح نشده است. قبل از اینکه برای حل مسئله کوشش به عمل بیاید، باید خود مسئله روشن گردد.

«شاید ما در این دو روز نتوانیم نتایج عملی فروانشی از سخنرانی‌ها و کمیسیون‌ها به دست آوریم. ولی این به‌هیچ‌وجه از اهمیت کار نمی‌کاهد. طرح

۱. ده-ین سمبل زبان فارسی در صدا و سیما تیرماه ۱۳۷۷

مسئله و توجه دادن مسئولان به آن. به خودی خود مهم است و همین‌که فرد فرد همکاران، گویندگان، نویسندگان و مجریان صدا و سیما مسئله را به جد بگیرند و آن را در جامعه فرهنگی مطرح سازند و راه را برای اقدامات عملی باز نمایند، درخور تقدیر است.

همیشه هر رسانه‌ای که برای انتقال اندیشه از زبان استفاده می‌کند با مسائلی مواجه است. کتاب و مجله و روزنامه نیز به عنوان وسیله ارتباطی، مانند رادیو و تلویزیون از زبان استفاده می‌کند. ولی همان طور که اشاره کردم مسئله زبان در رادیو و تلویزیون هشاش‌تر است. به‌رآنکه

دکتر یور هوادی در پاسخ به این سؤال می‌گوید:

«باید مسئله را از دیدگاهی وسیع‌تر طرح کنیم و نقش زبان را به طور کلی به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و انتقال فکر و اندیشه در نظر بگیریم. زبان وسیله‌ای است برای ایجاد ارتباط و انتقال فکر و عواطف میان افراد انسان. ارتباطی که افراد انسان با یکدیگر برقرار می‌کنند، منحصر به زبان نیست. استفاده از تصویر و نقش و رمز نیز از وسایل ارتباطی است. امروزه تلویزیون در کنار زبان از آنها هم استفاده می‌کند. اما از میان همه این وسایل، زبان امتیاز دیگر و اهمیت بیشتری دارد. این امتیاز و اهمیت به دلیل نسبی است که زبان با پیام دارد. زبان وسیله انتقال معانی (پیام) به دیگران است. اما خصوصیت آن در این است که زبان محلی از همان معانی است.»

«زبان یا سخن، صورتی دارد که معانی را در نهاد خود حفظ می‌کند. این صورت، ظاهری سخن است و ظاهر خود وجهی است از معنی. نسبت لفظ و معنی نسبی است. شگفت انگیز و عجیب‌که کمتر متفکری آن را نادیده می‌گیرد. این نکته بخصوص از نظر کسانی که از خوان کلام الهی قوت می‌خورند و به اعجاز قرآن نهایت دارند، پوشیده نیست.»

همین رابطه تنگاتنگ میان لفظ و معنی یا زبان و اندیشه است که زبان را

به عنوان یک وسیله ارتباطی، از وسایل دیگر متمایز می‌شود. زبان به عنوان یک وسیله ارتباطی، ناقل فکر و اندیشه است. ناقل حکمت و علم و معرفتی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و تمدن و فرهنگ را پدید می‌آورد. حیات هر تمدن در گرو حکمت و علوم و معارفی است که نسل‌های سازنده آن به مرور زمان پدید آورده‌اند. اگر این حکمت و علوم و معارف فراموش شود آن تمدن نیز از بین خواهد رفت. از آنجا که زبان جنبه‌ای از تفکر است، پاسداری از تفکر، پاسداری از زبان است. زبان جلوه‌گاه تفکر است و اگر زبان یک تمدن تغییر کند، تفکری که در دل آن زبان است و در الفاظ و عبارات آن تجلی کرده است فراموش خواهد شد.

«انجا منظور ما زبان فارسی است. این زبان جلوه‌گاه تفکر ایرانی است در دوره اسلامی. فارسی کلید گنجینه عظیمی است از حکمت و علوم و معارف اسلامی- ایرانی. این حکمت و معارف بخشی از هویت فرهنگی ماست و اگر ما کلید این گنجینه را از دست بدهیم، پیوند ما با دین ما و تفکر ما و حکمت ما و فرهنگ ما گسخته خواهد شد و ما ملت بی‌خواهیم شد بی‌ریشه و بی‌هویت.»
 «این معنی از نظر نیاکان ما که سازندگان و ناقلان حکمت و معارف ایران بودند، پوشیده نبوده است. دوازده قرن از عمر این زبان فارسی می‌گذرد و در این مدت، حکما و متفکران ما قطره قطره به خزانه علوم و معارف این زبان افزودند و دریای زبانی را به دست ما سیردادند. عظمت این گنجینه و سزای مداوم و گسترش آن در گرو یک چیز بوده است و آن حفظ صورت و قالبی است که این اندیشه‌ها و علوم و معارف و حکمت در آن ریخته شده است. یعنی زبان فارسی.»

«تاریخ زبان فارسی اصحاب آور است. فرزندان ما امروز در مدارس، اشعار شعری قدیم ما چون رودکی و فردوسی را به سهولت می‌خوانند و می‌فهمند. اشعاری که بیش از هزار سال از عمر آنها می‌گذرد همین مداوم است

که موجب شده است میراث فکری و فرهنگی ایران از دست نطاول اتمام بخون بماند و ما امروز ملتانی باشیم با هویت تاریخی و فرهنگی، نه یک ملت بی‌ریشه و بی‌سابقه.

«بطور شد که زبان فارسی در طول این مدت دراز، بهرجه اصل خود را حفظ کرد؟ این معنی به راستی شگفت آور است و چه با بعضی گمان کنند که این امر تصادفی است، ولی چنین نیست. ایرانیان سرمدی بودند با سابقه فرهنگی، با ملتانی در خشان، و چون به اسلام مشرف شدند از روی همان سابقه فرهنگی در صدد ساختن هویت جدید خود برآمدند و با تفکری اسلامی به تأسیس حکمت و معارف زبان خود مبادرت ورزیدند. همان گونه که ایرانیان به مرور زمان سعی در تأسیس این حکمت و معارف و بسط آن نمودند، زبان خویش را نیز حفظ کردند. متفکران و بزرگان ما می‌دانستند که حفظ هویت ایرانی فقط از راه تداوم بخشیدن به زبان فارسی میسر است. فردوسی وقتی می‌خواست از حیات ایرانی و هویت ایرانی سخن بگوید، موضوع زبان را پیش کشید و گفت: «عجم زنده کردم بدین یارسی». خطری که هویت ایرانی را در دوره اسلامی تهدید می‌کرد تو ادیرستی عرب بود. این تو ادیرستان می‌خواستند زبان خود را به ملت‌های مسلمان تحمیل کنند و در مواردی هم موفق شدند. فرق میان عرب و عجم در یک چیز بود و آن زبان بود. تو ادیرستان عرب مرد اسلام نداشتند. ایران ملتانی بود مسلمان. چیزی که این تو ادیرستان می‌خواستند تقی هویت قومی ایرانیان بود و این کار از یک راه میسر بود از این بردن زبان فارسی. ایرانیان مسلمان با علم به این مطلب سعی کردند زبان فارسی را زنده نگه دارند تا از این راه تسلیم قوت عرب نشوند. این خود بزرگترین خدمتی بود که ایرانیان به بهائی شدن دین مسین اسلام نمودند. ایرانیان می‌خواستند که هویت خود را و حکمت و معارف اسلامی- ایرانی خود را حفظ کنند و می‌دانستند که این کار در گروی زنده نگه داشتن زبان فارسی است.

می‌دانستند که این زبان جلوه‌گاه تفکر ایشان است و می‌دانستند که فارسی کلید گنجینه حکمت و معارفی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و می‌دانستند که اگر این کلید را از دست بدهند ارتباط آنها با نسل‌های پیشین گسیخته خواهد شد و تفکر، تجلی‌گاه خود را از دست خواهد داد.

«چگونه این کلید را حفظ کردند؟ نیاکان ما از روی علم و آگاهی کوشیدند تا زبان فارسی را که سر هویت ایشان بود حفظ کنند. اما چگونه؟»
 «در پاسخ به این سوال ما باید به مسئله حفظ و تداوم زبان در دو جامعه اشاره کنیم:

یکی جامعه قدیم که استفاده از زبان در انتقال حکمت و مآثر فرهنگی به صورت شفاهی یا گفتاری انجام گرفته است و دیگر جامعه جدید که وسیله انتقال، مکتوبات است. یعنی کتاب و مجله و روزنامه. در جامعه قدیم از زبان عمدتاً به صورت گفتاری استفاده می‌شد.

با ادب و فروتنی بسیار و با عرض یورش از استاد پور جوادی باید گفت تقسیم به دو جامعه قدیم و جدید و شیوه انتقال فرهنگ در این دو جامعه که ایشان به طور روشن و صریح از فرهنگ شفاهی یا گفتاری در جامعه قدیم و فرهنگ کتابی یا نوشتاری در جامعه جدید نام می‌برد به‌خصوص در آنجا که «کتاب و مجله و روزنامه» را در کنار هم و مربوط به جامعه جدید می‌داند ابهام‌هایی را برمی‌انگیزد!

به نظر ایشان «محول فرهنگ گفتاری و سینه به سینه به فرهنگ نوشتاری تعویلی بود که پس از اختراع گوتنبرگ و بدوژه از قرن هجدهم به بعد، ابتدا در اروپا و آمریکا و سپس در کشورهای دیگر، به‌درج پدید آمد» و اضافه می‌نماید: «جامعه جدید جامعه‌ای است که از کتابت به‌عنوان وسیله‌ای برای انتقال معانی و تفکر و اندیشه و عواطف استفاده می‌کند»

البتّه همه علم و اخلاق ما از گذشته‌های فرهنگی و وجود اندیشه‌های

متعالی انسان از زمانی است که خط و کتابت اختراع شده و آثار آن را باقی‌مانده از تمدن، فرهنگ، حکمت، معرفت و از این قبیل فعالیت‌های فرهنگی انسان‌ها قبل از اختراع خط، هیچ ضری و اثری در دست نیست و بنابراین هرچه بگویم از روی حدس و گمان است.

بعد درباره خط و کتابت دکتر خاخری در «زبان‌شناسی و زبان فارسی» می‌نویسد: «اختراع خط ظاهراً یکباره کمی پیش از هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح (پیش از سه هزار و پانصد سال قبل) در قاور میانه انجام گرفته». استاد خاخری در همان کتاب، آثار همه مطالعات علمی، فکری و فرهنگی را از زمانی که خط به وجود آمد با اندکی پس از آن می‌داند، زیرا ما از روی آثار است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم. دکتر باطنی هم در «زبان و تفکر» می‌نویسد: «وقتی درباره زبان سخن به میان می‌آید، اکثر مردم به طور ناخودآگاه به خط و نوشته فکر می‌کنند».

ج- از سه هزار و پانصد سال قبل که خط اختراع شد و در حقیقت تحولی عظیم و بنیادی در زندگی و تمدن انسان صورت گرفت، کتاب و کتابت نقش اصلی و اساسی انتقال حکمت، اندیشه، علم و فرهنگ را برعهده داشت، وگرنه بدون کتاب و نوشته، گذشته‌های فکری انسان در تاریکی و بی‌اختلاعی است. فرهنگ شفاهی هم در کنار و متأثر از فرهنگ نوشتاری می‌تواند وجود یابد. علاقه به خط و کتابت، بهت و قاج مهم تاریخی و اجتماعی، ضرب سکه، کتیبه‌نویسی، و انتقال دانش، تفکر، حکمت و معرفت، نگارش اوستا و متون مذهبی و نسخه‌داری از آنها توسط کاتبان در ایران باستان امری است غیر قابل انکار. اصولاً فرهنگ، سرگ و والایی ایرانیان چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، به گونه و مقیاسی بوده که در حافظه گفتاری نمی‌مانده و نیاز به ثبت و نگهداری آنها، نیازان ما را به طرف اختراع خط و فرهنگ نوشتاری هدایت می‌کرده است. چنانکه رودکی گفته است:

نا جهان بود از سر آدم هرگز / کسی نبود از راه دانش بی‌باز
 سرزمان بخرد اندر هر زمان / راز دانش را به هر گونه زبان
 گسرد کردند و گرامی داشتند / تا به سنگ اندر همی بستگاشتند
 دانش اندر دل چراغ روشن است / وز همه بد برین توبه‌وشن است
 جدا از اینها در ایران همیشه یک زبان مشترک وجود داشته است. زبان
 مشترکی که میان اقوام و عشایر گوناگون اتحاد و ارتباط برقرار کند و آنها را
 تحت یک حکومت مرکزی در آورد و فرمان‌های حکومت را به همه شهرهای
 ایران برساند. در گونه نوشتاری بوده است. اگر به گذشته‌های دور هم کاری
 نداشته باشیم. از قبل از زمان ساسانیان این زبان مشترک وجود داشته و وجود
 کتاب‌های متعدد نشانه آن است. فقط بعد از اسلام یکی از این زبان‌ها که
 ساده‌تر، روان‌تر و خوش‌آهنگتر بود، رونق بیشتری گرفت (زبان فارسی دری) و
 ماندگار شد. نتیجه آنکه دو جامعه قدیم و جدید غیر از دو جامعه گفتاری و
 نوشتاری باید بررسی شود. جامعه قدیم گفتاری مربوط به قبل از اختراع خط و
 کتابت می‌شود که از آن بی‌شیر هستیم و گونه دو جامعه گفتاری و نوشتاری
 همیشه در کنار هم و متاثر از هم وجود داشته است. چنانکه امروز هم هست.
 درباره وجود خط و کتابت در ایران باستان و پیچیدگی و مقدار آن گریه به
 ظاهر ارتباط چندانی با مباحث این کتاب ندارد. اما چون نشان دهنده گذشته
 تابناک فرهنگی و تمدن درخشان ایران قبل از اسلام است و خود استاد
 یوز جواد می‌گوید هم به آن مباحثی هستند. نمی‌توان از آن چشم پوشید و گویندگان
 جوان را که در حقیقت از دامه مرزداران و نگهبانان زبان و ادبی فارسی دری
 ضلوعت شد از «آن همه» بی‌خبر گذاشت. با این انگیزه در بحثی دیگر به «خط
 و کتابت» در ایران می‌پردازیم.

استاد یوز جواد می‌گوید: پس از آن، درباره شعر و سخن منظوم و ارزش و اهمیت
 آن سخن می‌گوید و اینکه در سخن منظوم خاصیت بیان حکمت وجود دارد و

جی حدیثی از قول حضرت پیامبر(ص) نقل می‌کند که عطار آن سخن را بدین‌صورت به نظم در آورده است:

آنکه بود او سرور پیغامبران، گفت: در زیر زمان شاعران.
 هست حق را گنج‌هایی بی‌شمار، من آن یک می‌دانم از هزار
 و می‌گوید: شعر سخنی است که خداوند در آن حکمت نهاده است.
 دکتر یور هوادی اضافه می‌کند:

«بنابر این، شعر نه تنها بیان‌کننده حکمت است، حکمتی دربارهٔ عالم آفرینش، بلکه خود حافظ و نگهبان این حکمت نیز هست. این خاصیت به طور کلی در هر شعری وجود دارد حتی اشعار جاهلی. این یکی از دلایل است که شعر را «دیوان عرب» نامیده‌اند. این خاصیت نگهداری و نگهبانی در شعر، نتیجه نظم یا وزن و قافیه است و لذا در کلمات هزار و مثال سوره نیز که در آنها نظم رعایت شده است، تا حدی وجود دارد. بنابراین بهترین وسیله‌ای که در جامعه قدیم، در فرهنگ شفاهی برای حفظ مآثر و حکمت معنوی و ادبیات قومی وجود داشته است، نظم بوده است که به سخن داده می‌شده است.»

«علاوه بر نظم و وزن در سخن، بزرگان ما در دوره اسلامی از وسیله مؤثری برای حفظ مآثر فرهنگی استفاده کرده و آن کتابت است. ایرانیان تا پیش از اسلام از این وسیله استفاده چندانی نمی‌کردند. بعضی گمان می‌کند که کتاب‌های ایرانی در نتیجه جنگ‌ها و هواندازی که در قرن‌های اولیه اتفاق افتاده از بین رفته است. این نکته اگر هم صحت داشته باشد، بعد از این آثار نمی‌بایست زیاد بوده باشد. ایرانیان به‌طور کلی استفاده چندانی از کتابت نمی‌کردند. اسلام بود که این شیوه نگهداری از حکمت و علوم و معارف را به ایرانیان آموخت. اسلام دینی بود مبتنی بر قرآن و قرآن کلام خدا بود که به صورت مکتوب در آمده بود و حفظ می‌شد. همین امر به دانشمندان ایرانی

اجازه داد تا برای حفظ معارف خود از کتابت استفاده کنند و سرعاً متخی به تعلیم شفاهی و سینه به سینه نباشند... دکتر یور هوادی می‌گوید: «اصول فرهنگ گفتاری و سینه به سینه به فرهنگ نوشتاری تحولی بود که پس از اختراع گوشتی و به خصوص از قرن هجدهم به بعد ابتدا در اروپا و آمریکا و سپس در کشورهای دیگر، به تدریج پدید آمد. جامعه جدید جامه‌ای است که از کتابت به‌عنوان وسیله‌ای برای انتقال معانی و تفکر و اندیشه و عواطف استفاده می‌کند... بنابراین در فرهنگ کتبی امروز، کتاب و نشریات نه تنها وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و انتقال افکار و عواطف است، بلکه خود حافظ میراث فرهنگی در زبان نیز هست»

استاد یور هوادی تا اینجای کلام خود را مقدمه و مدخلی برای ورود به بحث اصلی می‌داند و می‌گوید: «پس از این مقدمه برگردیم به زبان رادیو و تلویزیون؛ در اینجا دو سؤال مطرح است؛ یکی اینکه رادیو و تلویزیون از جنبه گفتاری زبان استفاده می‌کند یا نوشتاری آن؟ به عبارت دیگر، زبان رادیو و تلویزیون دارای وجود لفظی است یا کتبی؟ سؤال دوم این است که رادیو و تلویزیون باید از چه شیوه‌هایی برای حفظ زبان و میراث فرهنگی، دینی و ادبی ما استفاده کند؟»

سختان دکتر یور هوادی در پاسخ این سؤال خود به طور خلاصه چنین است که رادیو و سپس تلویزیون در جامعه پس از صنعت چاپ و انتشار روزنامه و مجله و اتیوه نشریات دیگر به وجود آمده است و به تعبیر ایشان «در جامعه‌ای که فرهنگ نوشتاری در آن جایگزین فرهنگ گفتاری شده بود، یعنی وجود کتبی بر وجود شفاهی حاکم شده بوده، سپس از نقش جدید و گسترده کتاب و در کنار آن مجلات، نشریات انواری و روزنامه‌ها سخن می‌گوید که به‌گونه همه جوامع را در اختیار گرفتند و اینکه «در چنین اوضاع و احوالی رادیو و سپس تلویزیون متولد شدند و جزو وسایل ارتباط جمعی در آمدند و در

نتیجه هم نقش حفاظت از علوم و معارف را بر عهده گرفتند. هم وسیله انتقال فکر و اندیشه و عواطف شدند. دیگر سخن ستور اهمیت بیشتری پیدا کرد زیرا وظیفه حفظ و حراست از زبان را هم بر عهده داشت. به این دلایل روز به روز زبان به طرف سادگی و بی‌پیرایگی حرکت کرد و ساده نویسی رایج شد. این تحول را در ایران هم می‌توان مشاهده و بررسی کرد. تحولی که نیاز جامعه ما بوده است.

دکتر یورجیوادی می‌گوید: «کشور ما وقتی وارد جامعه نوشتاری شد و با نقش جدید کتاب، نشریات، روزنامه‌ها و حتی مکاتبات اداری آشنا گردید، مجبور شد که تحولی در زبان خود پدید آورد. شعر و شاعری را که تا آن همه در آن مهارت پیدا کرده بود، و به حق برای آن اهمیت قابل می‌شد، تا حدی کنار بگذارد و به نثر روی آورد. آن هم نثری غیر مصحح و ساده و به اصطلاح نثر مرسل».

نظر دکتر یورجیوادی این است که «رادیو و تلویزیون از همین زمانی استفاده کرد. البته این زبان، زبان مردم کوچه و بازار، و زبان شفاهی مردم نبود، بلکه زبانی بود ساده. ولی این سادگی بر اثر مقتضیات جامعه نوشتاری پدید آمده بود. اکنون هم زبان رادیو و تلویزیون زبانی است متعلق به جامعه نوشتاری و دارای نثری ساده و مرسل. ولی گاهی این موضوع مورد غفلت قرار می‌گیرد. بعضی گمان می‌کنند که زبان رادیو و تلویزیون چون از صورت مکتوب استفاده می‌کنند، باید تابع زبان شفاهی باشد و این زبان شفاهی را هم باید از مردم کوچه و بازار گرفت. یا اگر بخواهند زبانی فاخر و سنجیده داشته باشند، باید به زبان ادبی جامعه گفتاری رجوع کنند. ولی باید گفت این دو زبان با وظیفه‌ای که رادیو و تلویزیون بر عهده دارند سازگار نیست».

دکتر یورجیوادی یک بار دیگر بر دو وظیفه اصلی این رسانه (یکی انتقال افکار و عواطف و دیگر حفظ و حراست از زبان) تأکید می‌کند و سپس

می‌گوید: «رادیو و تلویزیون در انتقال عواطف و افکار نمی‌توانند به طور کلی خود را تسلیم زبان شفاهی گوینده و بازار کنند، زیرا این زبان، محدود و نسبتاً ناخوان و گاهی مبهم است». در انتها دکتر پورجوادی نظرات سازنده و مفیدی عرضه می‌کند:

وسایلی که میلیون‌ها نفر را مخاطب قرار می‌دهد و نقش آموزشی و فرهنگی گسترده‌ای را ایفا می‌کند، باید از زبان فصیح و بلیغ و خالی از ابهام استفاده کند. درواقع نقش رادیو و تلویزیون از این حیث مانند کتاب و نشریات است. زبانی که در نوشتن کتاب یا حتی مقالات روزنامه و مجله مورد استفاده قرار می‌گیرد، زبان مردم عادی گوینده و بازار نیست، بلکه زبانی است ورزیده و توانا. و هر قدر این توانایی بیشتر باشد، و زبان روشن‌تر و رساتر، انتقال افکار و عواطف بهتر صورت می‌گیرد. از همین مطلب می‌توان یک نتیجه مهم گرفت. همان‌گونه که نویسندگی آئینی دارد و توسعه باید از قواعد پیروی کند. نشر رادیو و تلویزیون نیز باید بر طبق قواعد و اصولی نوشته شود.

«لذا همان‌گونه که در مدارس و دانشگاه‌ها آئین نویسندگی کتاب و مقالات تدریس می‌شود، نوشتن مطالب رادیو هم باید تعلیم داده شود و باز، همان‌گونه که تاسران قواعد و آئینی را برای ویرایش و چاپ کتاب و نشریات خود دارند، صدا و سیما نیز باید شیوه نامهای داشته باشد که مسائل خاصی نویسندگان و مجریان حل بشود» و سرانجام می‌گوید:

«در مورد ضرورت آئین نویسندگی و تعلیم آن و رعایت ضوابط یک دستگاه انتشاراتی، امروزه کمتر نویسندگانی تردید به خود راه می‌دهد. اما در مورد رادیو و تلویزیون هنوز این مطلب مورد پذیرش همگان قرار نگرفته است. هفتش این است که رادیو و تلویزیون با کتاب و نشریات یک سری اساسی دارد و آن اینکه زبان مکتوبات زبانی است که وجود آن صرفاً کتبی است. و حال آنکه رادیو و تلویزیون مخاطب را از راه شفاهی و از طریق وجود

قطعی متقل می‌سازد این نکته‌ای است بدیهی. ولی بدین معنی نیست که زبان رانید و تلویزیون مطابق زبان شفاهی مردم گوید و بازار باشد یا از بدیده‌گویی استفاده کند.

اینجا قسمت‌هایی از سخنرانی دکتر یورجیوادی بود. می‌توانید تمام آن را در مجموعه اولین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما بخوانید.

وقتی از زبان در رادیو و تلویزیون نام می‌بریم، منظور زبان رسمی این رسانه است که با بیان گوینده شنیده می‌شود. سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، درد دل‌ها، پیام‌ها و آنچه مردم می‌گویند، جدا از این مقوله است و با آن کاری نداریم. زبان مجریان و گزارشگران هم که بدون نوشته صرف می‌خوانند در فصلی دیگر بررسی خواهد شد. پس می‌ماند زبان گوینده که مطالب و پیام‌هایی را از روی نوشته می‌خواند و همین زبان رسمی و معیار محسوب می‌شود. ارزش و اعتبار این زبان در هر کشوری متفاوت است و با فرهنگ و ادبیات آنجا پیوند دارد.

زبان رسمی در برنامه‌های مختلف، جلوه‌های مختلف دارد؛ در خبرها و مسائل سیاسی، در شعر و ادبیات، در داستان و رمان، در هنر و فرهنگ در هنر و اندیشه، در علوم و فنون و در دیگر رشته‌ها، اما همان گونه که گفته شد در هر برنامه و با هر سبک و سیاقی که باشد، وقتی با بیان و صدای گویندگان شنیده شود رسمیت پیدا می‌کند. شنوندگان میلیونی آنها، توجه و انتظار خاصی خواهند داشت و تابع قوانین و مقررات ویژه‌ای خواهند شد.

مثلاً شعری یا متنی از گلستان سعدی را کارشناس ادبی با استادی می‌خواند. اگر متنی با لهجه شلیط محلی خوانده شود، یا بیق بزند و غلط هم بخواند، برای شنونده ناگوار نیست و آن اندازه معترض نخواهد بود که یک‌دهم آن اشکال را از زبان گوینده‌ای بشنود. پس بیان گوینده را میزان و معیار زبان می‌ماند.

من همیشه کار گویندگان را با کار مترجمان توانا و متعهد مقایسه می‌کنم. مترجم کسی است که پیام یا مطلبی را از یک زبان به زبانی دیگر ترجمه می‌کند. مترجم در انجام این کار باید به هر دو زبان و بر دستگاه‌های آن مسلط باشد. حتی بتواند با هر دو زبان فکر کند. در چنین صورتی است که مترجم به مهم‌ترین اصل کار ترجمه که «حفظ اصالت» است، دست می‌یابد. پس، «مترجم کسی است که با تسلط و انحراف، پیام یا مطلبی را از یک زبان به زبانی دیگر، با حفظ اصالت برمی‌گرداند» یا چنین نموداری:



در سازمان‌های جهانی، مترجمان ورزیده به قدرت و توانایی بیشتری می‌رسند و از مکتوب به ملفوظ یا برعکس را هم در کم‌ترین زمان انجام می‌دهند:



گوینده این برگردان را در یک زبان انجام می‌دهد. از خط و نوشتار به بیان و گفتار.

گوینده باید صورت نوشتاری و صورت گفتاری را بطور کامل بشناسد و بر دستگاه‌های متشکله زبان (دستگاه آوایی، دستگاه گرمایی و دستگاه واژگان و معنای آنها) احاطه داشته باشد. پدایت که سرعت انتقال، تمرکز فکر، تعهد و

حفظ امانت در چه درجه‌ای از ارزش و اهمیت است، هم برای مترجم و هم برای گوینده.

هرگاه کسی مطلبی را با صدای بلند بخواند، اگر چه تبدیل مکتوب به مکتوب است، اما هرگز نه او گوینده است و نه این عمل گویندگی. درست به آن می‌ماند که کسی با کمی اطلاع از زبانی دیگر، خود را مترجم بنامد. هر دو این کارها ویژگی‌ها و توانایی‌هایی را لازم دارد که آنان به‌دست نمی‌آید.

توانش یا توانایی‌های زبان

مجموعه توانایی‌هایی که به کمک آن می‌توانیم با افراد دیگر رابطه برقرار کنیم، به تبادل افکار، برداشتم، فکر و اندیشه خود را بازگویم، از افکار دیگران مطلع شویم، دانش خود را به دیگران منتقل نمایم و از آنها دانش و تجربه بیاموزیم، داستان بگویم، شعر بسراییم و به هنرهای کلامی برسیم، زبان است. زبان عبارت از نظامی فوق العاده «پیچیده»، «مجموعه» و «زاینده» است که میان آوا و معنی رابطه برقرار می‌کند.

نظام فوق العاده پیچیده‌ای است، زیرا که قواعد و قوانین (دستور زبان) وجود و فراوانی دارد که بر کل آن حاکم است و دستگاه زبان تماماً از همان قوانین گسترده تشکیل شده است.

مجرد است، بدان معنی که ذهنی است و با حواس پنجگانه قابل درک نیست، چون در ذهن جای دارد، داری جنبه نظری است؛ پس عینی و ملموس نیست.

زاینده است، چونکه بر اساس هر یک از قواعد حاکم بر آن (دستور زبان)، می‌توان ساخت‌های بی‌شماری را تولید کرد و بر اساس نحو (ترتیب کلمات در زبان) می‌توان بی‌شمار جمله ساخت.

و بالاتر از زبان و نظام زبان، میان آوا و معنی رابطه ایجاد می‌کند. ما با استفاده از واژه‌ها جمله می‌سازیم و به کمک جمله‌ها با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم. دیگران را مخالف یا موافق خود می‌نامیم. به شرکت و اندازشان می‌کنیم یا در آنها عواطف گوناگون بر می‌انگیزیم.

بدیدهٔ پیچیده و نظاممند زبان، مادی همهٔ دانش‌ها محسوب می‌شود (براکه زبان و تفکر رابطهٔ مستقیم دارند و هر کدام موجب استحکام و پیشرفت آن دیگری است. تفکر و زبان بدون هم وجود ندارند. تصور زبان بدون تفکر و تفکر بدون زبان غیر ممکن است. همهٔ علوم و دانش‌ها با تفکر، بدیده می‌آیند و با زبان به دیگران و به آیندگان منتقل می‌شوند).

زبان بر پایهٔ دانشی است که از ساخت آوایی، واژگانی، نحوی و معنایی نظام یافته است و از مجموعهٔ قوانینی که این دانش را تشکیل می‌دهد، می‌توانیم الگوهای زبانی نامحدود و بی‌شماری تولید کنیم.

مجموعهٔ قوانین زبان به صورت ناخود آگاه در ذهن گویندگان آن زبان نهادینه و دست‌پختی شده است. مردم با استفاده از این قوانین، می‌توانند با یکدیگر سخن بگویند. ولی قادر نیستند آن قوانین را توضیح بدهند یا توصیف کنند. دستور صرف‌زدن را سخن، به طور خودکار و بر اساس دانسته‌ها و اطلاعات خود و به میزان بهاری که کسب کرده انجام می‌دهد. مثل استفاده از دو علامت جمع «ها» و «ان» در جمع بستن اسامی. که سخن ما می‌داند آنها را چگونه به کار برد. اما هیچ کس (بدون اطلاعات و کسب معلومات) نمی‌تواند قانون استفاده از این علامت‌ها را توضیح دهد و یا وصف کند.

انسان از دانش زبانی به صورت عادی و اغلب ناخود آگاه، یعنی بدون علم و اطلاع و توجه استفاده می‌کند. مثل خیلی از اعمال و رفتارهای دیگر. آنچه انسان بر اساس این دانش زبانی، انجام می‌دهد گفتار نامیده می‌شود. پس زبان و گفتار دو مقوله در امتداد هم و در عین حال جدا از هم‌اند.

زبان علم و دانش است و گفتار حاصل و نتیجه آن.

زبان مانند علم کشاورزی و زراعت است و گفتار با حرف زدن مانند عمل کشاورزی و کشت و زرع است.

زبان مانند دانش و فن آئیزی است و گفتار و بیان مانند عمل یختن غذا و شاید بتوان گفت زبان مانند کتاب آئیزی است و گفتار مانند غذای پخته و آماده خوردن و بالاخره زبان مجموعه قوانین ارتباط با دستور زبان است و گفتار وسیله‌ای است برای ارتباط بر اساس آن قوانین.

دانش زبانی هر کسی وسیع‌تر از گفتار اوست و انسان همیشه از خط قواعد زبان که در ذهنش وجود دارد، برای گفتار استفاده نمی‌کند مثلاً جمله‌هایی را می‌فهمد که خود از بیان آنها عاجز است.

گفتار بر اثر عواملی چون: ترس، شافل‌گیری، تب، مواد مخدر و الکحل دستخوش تغییر و تا بساستی می‌شود، اما توانایی‌های زبانی بر اثر این گونه عوامل بدون تغییر باقی می‌ماند.

مجموعه قوانین زبان را که در ذهن ما اتیار شده زبان شناسان «توانش» نام نهاده‌اند. از توانش، توالی حرف زدن، شنیدن و درک مطالب را آموخته‌ایم.

دستور زبان را توصیف توانش می‌گویند زیرا در توصیف قوانین زبان، ذهن را یاری می‌دهد و ذهن با این توصیف آثار عینی زبان (اولین نمود عینی) را که گفتار باشد درک می‌کند و به کار می‌گیرد. دستور توصیفی به ما می‌گوید که گویندگان یک زبان چه قواعدی را در ذهن دارند و چگونه و به چه ترتیبی آن را برای حرف زدن در زندگی روزمره به کار می‌گیرند.

برای شروع این فصل، از کتاب «درآمدی بر زبان‌شناسی همگانی» ترجمه و تألیف دکتر سیدمحمد ضیاء حسینی بهره گرفتیم. بعضی قسمت‌ها هم عیناً تکرار شده است.

از زبان و علم بزرگان ادب و اندیشمندان شنیده یا خوانده‌ایم که شریمان

(اروپا و آمریکا) ریشه و پایه دانش پیشرفته امروز، حتی افکار خود را از شرق بویژه از دانشمندان ایرانی و از کتاب‌های آنان گرفته‌اند؛ در همین چند قرن اخیر و درست در زمانی که ما در پی‌گیری ساده بودیم، آنگاه لباس اندیشه‌های امروز را بر آن علوم و معارف پوشانند و در جهان به نام خود اشاعه دهند (شاید این نظر بر بی‌راه هم نباشد، حداقل در یازدهای مازدها)

در کتاب «درآمدی بر پیچیدگی شیوه خط فارسی» نوشته دکتر مر شمس الدین ادیب سلطانی، مطلب و نموداری توجهم رای به خود جلب نمود که آن را عیناً می‌خوانید و مشاهده می‌کنید، (با همان رسم خط کتاب)

«در سراسر تاریخ فرهنگ بشری تا همین یکی دو سده پیش، خط در انحصار معدودی بوده است» و طبیعتاً در دستور زبان به خط اهمیت بیشتر داده می‌شده است تا به گفتار. ولی اکنون تصور چیره در زبانیگ (زبان‌شناسی) خط را کم اهمیت تر می‌شمارد. با این همه در دانش زبانیگ از دیرباز همواره با چنین نموداری روبرو بودیم:



برای توضیح نمودار بالا لازم نیست به زبان‌شناسان ایرانی (غیر ایرانی) روی آوریم. فیلسوف ایرانی ابو معین خاسی خسرو علوی قبادیانی مروزی بهنگانی در سده پنجم هجری، تصور بالا را در اثرهای خود پرورانده و بر نهاده است؛ از کتاب جامع الحکمتین»

دکتر ادیب سلطانی پس قسمت‌هایی از کتاب جامع الحکمتین را نقل

می‌کنند که ملاحظه خواهید کرد. اما من در سرانجام به کتاب خاصی اشاره نمی‌کنم. اینها برگزیده بودند. قسمت‌هایی دیگری را هم به منظور کمک به انتقال به مطالب آخر دادم.

• آخر تطعيم • كل عام • قبل السفر

ان شاء الله

که با هر یک از این روش ها،

(۱۸۵) «تعلق مر نفس تاطفه را معنی صوری است، و آن مفهوم است و معقول نه محسوس است و نه متعارف. و قول لا تعلق اثر است و بر او دلیل است. چنانکه چو ما کودک خرد بینم شیر بخوردم، گوئیم که مر او را تعلق است بی آنکه از او بولی شونده باشیم البته. و چون گوییم بینم گوئیم که مرین را تعلق نیست. هر چند که هر دو حیوانند و نه این سخن گفته باشد و نه آن. و عاقل مر آنکس را راست گوی دارد که گوید مرین کودک خرد را تعلق است. و کسی را که گوید گویسه را تعلق است دروغ زین شمارد. و اگر کسی مر کودکی خرد را گوید «این را قول است» یا «کلام است» خطا گفته باشد. و شرح قول و کلام خود بگوئیم.

(۱۸۶) پس تعلق نه نازی است و نه یاری و نه هندی و نه هیچ لغتی. بل قوئی است از قوای نفس انسانی که مردم بدان قوت معنی را که اندر ضمیر او باشد بدآورند و حروف و قول بددیگری بتواند رسانند. پس مر آن قوت را کاین فعل اثر او آید - تعلق گفتند حکماء دین و فلسفه.

(۱۸۷) و اما قول سختی باشد کوتاه و معنی دارد. بل مر قول را بر چند روی

[illegible]

(۱۸۸) و اما کلام مجروح قول‌ها باشد که معنی جز بدان قول‌ها و به ترتیب آن گزارده نشود...

(۱۸۹) پس نخست تعلق است و آن مرئوس را جوهری است اندر صفت قوت و جو به فعل آید. یعنی جو مردم تمام شود و چیزی نخواهد گفتن. نخست ازو خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو به تغییر اندر نفس. سپس از آنکه مر آن را به‌آولای بیرون آرد. چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از سلیمان الهمی. علیه‌السلام که بر سبیل شکر از خدای تعالی مردمان را گفت «ای مردمان ما را مطلق یزدگان بیاموخته» بدین آیت، قوله «یا ایها الناس تعلّموا مطلق الظّاهر».

(۱۹۰) اندرین قول پیداست که مطلق و خلق به‌آولای نیست. و قول و کلام به‌آولاست. چنانکه خدای تعالی گفت به حکایت که مر عیسی را گفتم «تو کلام گفتی با مردمان اندر گهواره» قوله «تکلم الناس فی النهد و کهلان» یعنی به‌آولای سخن گفتی و جو سلیمان گفت «ما را مطلق یزدگان بیاموخته» یعنی دایم. و آن تا گفته است؛ پس تعلق سخن دانسته باشد و تا گفته. و کلام مطلق گفته باشد. و قول جزوهای کلام باشد که هر یکی را معنی باشد. و چنانگی آن جمع شود بر گزاردن یکی معنی کآن جز بدان قول‌ها گزارده نشود.

سپس دکتر ادیب سلطانی از کتاب «از ادالمعاقین» تأثیر ضرر و فتنی را که در همین معنی و مفهوم است نقل می‌کند:

«قول بر کتابت مقدم است»

«قول اریست از تعلق و تعلق مرئوس تا طقه را جوهریست و کتابت مرئورا عرضی است و استخراجی»

«کتابت پس از قول است» آنگاه گوئیم کتابت نوعی از قول است و پس از قول است. یعنی که نخست مردم را به قول باید رسیدن تا از قول به کتابت راه باید و نیز هر کتابتی قول است و هر قولی کتابت نیست چنانکه هر مردمی

چاتوری است و هر چاتوری مردم نیست. پس چنانکه مردم نوع حیوان است کتابت نوع هوانست و قول کتابتی است که زبان مر او را قلم است.»

دکتر ادیب سلطانی پس از آن می‌نویسد که در دوران معاصر نیز شاعران بهمنیار این نگرش را بخوبی مجسم ساخته است:

«وجود ذهنی به مثابه عکسی است که از وجود خارج واقع و نفس الامر برداشته می‌شود و عکس هنگامی بی‌عیب و ممتاز است که صاحب عکس را چنانکه هست نشان بدهد و به همین قیاس وجود لفظی یا مفروض به مثابه عکس و تصویری از وجود ذهنی و وجود کسی یا مکتوب هم عکس و مثالی از وجود لفظی است.»

ناصر خسرو قبادیانی حکیم، فیلسوف و دانشمند ایرانی قرن پنجم هجری (یکهزار سال پیش از این) در دو کتاب «جامع الحکمتین» و «ذوالسافرین» گفته است که زبان در ذات خود قوی ذهنی و غیرمحموس است. سخن گفتن یا قول از آثار عینی زبان یا خلق است که در عین حال خود دلیلی است بر وجود گوهر ذاتی خلق. حکیم از عینی دیگر خلق را کتابت می‌داند که عرضی و استخراجی (قرار دادی) است.

به زبانی ساده‌تر، توانایی زبان یا توانش نیرویی ذهنی و نامحموس است که هیچ گونه آوازه و آوایی ندارد. در حالی که قول و کلام فعلی است و البته به خلق با آوازه و بیان. زبان یا خلق سخنی است که هنوز گفته نشده و در ذهن آدمی است. چون گفته شود و به فعل آید (شنیده شود) آن را قول و کلام گویند. حکیم قول را اجزای معنی‌دار کلام می‌داند که چون جمع شود، حاصل آن کلام است که دارای معنی و مفهوم است و کل پیام را می‌سازد.

دکتر ادیب سلطانی با توجه به دانش زبان شناسی امروز و اندیشه‌های ناصر خسرو، نمودار دیگری را تصویر می‌کند که در آن «ناجیت خط یا نوشتار در

برابر گفتار. مطلق نیست؛ یعنی در این نمودار، خط با آنکه تابع گفتار است، سر استانه تابع زبان نیز هست.»



و و ابیات این اندیشه (اگرچه می‌گوید فرصت بحث نیست) دلیل می‌آورد که «زبان را می‌توان، هم به وسیله دستگاه طبیعی (گفتار)، و هم به وسیله دستگاه قراردادی خطی (نوشتار) منتقل ساخت.»

دکتر ادب سلطانی انتقال گفتاری را به سبب بی‌نظری ذاتی آن از وسیله و ابزار انسانی (خارج از وجود انسان) انتقالی طبیعی می‌داند که در نتیجه، هم حجم به مراتب بیشتری دارد، هم لا چندهای عاطفی و احساسی، نیرومندتر و اثرگذارتر است. در برابر، انتقال نوشتاری را دانشی تر و توانا تر می‌داند و اضافه بر آن از دلایل روانشناسی علمی، بیون نوشتار نمود عینی و دیداری زبان است. آن را لا نمود شنیداری، قویتر و ماندگارتر می‌شمارد و می‌گوید: نقش انتقال نوشتاری در انتقال فرهنگ و پیشرفت دانش بشر (شعر، ادبیات، هنرهای کلاسی، عالی اندیشه و حتی وسعت زبان و غیره) انکار نکردنی است. آشکار است که فرهنگ‌های خطدار دانش بشری را بدین پایه رسانده‌اند. نقش فرهنگ‌هایی که خط نداشتند [جامعه‌های گفتاری] در این میان کمتر بوده است. دکتر ادب سلطانی می‌گوید البته انتقال گفتاری پس از اختراع رادیو و تلویزیون و نیز ضبط صوت و اکنون نوارهای ویدیویی و CD و DVD و VCD و اکنون... او دوباره اهمیتی بیشتر کسب کرده است. و در پایان به این سؤال

می‌رسد که آیا توارهای ضبط صوت، یا توار تلویزیون او غیره، نمونه‌های گفتاری‌اند (یا شبه‌داری، یا نوشتاری) یا خواندن، یا دیداری؟ آینده را نیز نمی‌دانیم!

همان‌طور که از توانش، یعنی توانایی‌های زبان در ذهن و از روی قواعد و دستور آن، صدها هزار سال پیش از این فرزندان هوشمند انسان گفتار را فرا گرفتند و توانستند شنیدن و گفتن را در زندگی اجتماعی به کار ببرند، در روزگاری هم که نیاز به ثبت تجربه‌ها و دانش‌های خود و نیز حفظ و انتقال ارهام و دانش‌ها داشتند با استفاده از همان توانش و نیروی تفکر، به مرور و در طول زمان، خط را اختراع کردند. البته این امر ناگهانی و به سرعت اتفاق نیفتاد. از شروع آن که شاید نگاره‌های نقش شده بر دیوارهای غارها باشد، تا رسیدن به خط به معنی امروزی آن (خط الفبایی) چند هزار سال طول کشیده است. در تمام این سال‌های دراز، گفتار، تفکر و توانش، ذهن و اندیشه انسان‌های علاقمند و متفکر را ارتقا داده است.

به این ترتیب نشانه‌های آوایی، تبدیل به علائم و نشانه‌های خطی گردید و کم‌کم شیوه نوشتن و خواندن در زندگی اجتماعی راه پیدا کرد و انسان سخنگو، انسان نویسنده هم شد.

این دو نمود توانش (گفتار و نوشتار) هر کدام کاربرد، خاصیت و ویژگی خود را دارند و علت شباهت‌های ساختاری گفتار و نوشتار این است که هر دو این توانایی‌ها از یک نظام واحد گرفته شده‌اند. علت افتراق نیز آن است که دو نمود با دو کاربرد مختلف هستند.

در گذشته و شاید هنوز هم عده‌ای فکر می‌کنند که خط و نوشتار فقط بر اساس و بر پایه گفتار اختراع شده است.

در کتاب «زبان فارسی» [۵] سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه چاپ

۱۳۸۵:۸۳ دربارهٔ زبان و دانش زبان‌شناسی مطالب گوناگونی ارائه شده است.^۱ از جمله:

«ما زبان و گفتار را در خانه و پیش خود یاد می‌گیریم ولی خط و نوشتار را در مدرسه و نزد معلم می‌آموزیم. برای «گفتن» هستی نسبی‌گشیم و محتاج تمرین و پرورش و تکرار نیستیم. اما برای «نوشتن» ناگزیریم زحمت بسیار بکنیم و از درس و کلاس و مشق و تمرین گنگ بگیریم»^۲

وقتی گفتار را در خانه و از پدر و مادر و دیگران و «نه پیش خود» و خط و نوشتار را در مدرسه و از معلم می‌آموزیم. پس هر دو آموختنی‌اند و برای آموزش هر دو و رسیدن به «بهارت» باید تمرین کرد و زحمت کشید. در فصل‌های دیگر به تفصیل توضیح داده شده است. در همین کتاب، پس از آن آمده است:

«زبان و گفتار ریشه در ذات و طبیعت انسان دارد؛ حال آنکه خط و نوشتار ذاتی و طبیعی انسان نیست و ریشه در اختراع و فرهنگ دارد. انسان همواره از نعمت زبان و گفتار برخوردار بوده است؛ بنابراین، سابقهٔ زبان و گفتار به میلیون‌ها سال پیش باز می‌گردد ولی خط و نوشتار پدیده‌ای بسیار تازه است و سابقهٔ آن به زحمت به ده هزار سال پیش می‌رسد».

جالب توجه آنکه در کنار مطالب علمی و تأیید شده دربارهٔ زبان، گاه به مطالبی بر می‌خوریم که «تاکلفی» و گاه تأیید نشده است.

«از این گذشته خط و نوشتار به‌طور غیر مستقیم و به واسطهٔ گفتار با زبان پیوند می‌خورند به این معنی که ما نخست زبان را به صورت گفتار در می‌آموزیم.

۱. طالب حسن‌نادر، زبان‌شناسی این کتاب: «بنای زبان لوسی ۱۹۲۴م تکرار شد است.

۲. «نه یادداشت‌های دکتر یکه‌پوری زبان انگلیسی را و نوشتار را از نوع یکه‌پوری چارت برتلت که شامل: مدل، اندام، فرایند و تسهیل است. «نوی یکه‌پوری تنها در چهارده - پانزده - بیست و هجده تیر».

آن‌گاه گفتار را به کمک خط به شکل نوشتار می‌نویسیم.

«راز اصلی نیاز ما به آموختن خط و نوشتار این است که زبان پس از آنکه از طریق گفتار به شکل نوشتار درمی‌آید، کم‌کم آن شکل نوشتار از صورت گفتاری خود فاصله می‌گیرد و به مرور زمان و در طول قرون، شکلی متفاوت و مخصوص به خود پیدا می‌کند. برای آنکه به درستی این نکته بهتر می‌فهمیم، شکل نوشتاری و صورت گفتاری جمله زیر را با هم می‌سنجیم:

۱- شما نیز با دوستان خود به سفر رفتید.

۲- شما با دوستان خود تون رفتین سفر.

«چنانکه پیداست، شکل نوشتاری شماره (۱) از نظر تلفظ امتلا «رفتید» به جای «رفتین»، انتخاب کلمه امتلا «نیز» به جای «م» «هم» یا «خود» به جای «خودتون» و ساخت جمله امتلا «به سفر رفتید» به جای «رفتین سفر» با صورت گفتاری شماره (۲) تفاوت دارد»

«این تفاوت‌ها همان‌طور که گفتیم به مرور زمان و طی قرون در گفتار پدید می‌آیند و رفته رفته سبب می‌شوند که شکل نوشتار به کلی از شکل گفتار فاصله بگیرد. در نتیجه نوشتار، هم از گفتار تک‌تک طبقات و قشرهای جامعه و هم از گفتار تک‌تک مناطق جغرافیایی جدا می‌شود. به عبارت دیگر، نوشتار در نهایت به شکلی در می‌آید که دیگر نمی‌توان آن را دنیای زبان طبیعی و خدا دادی هیچ دسته یا گروهی از مردم جامعه به شمار آورد؛ یعنی، دنباله زبانی که خود به خود یادگرفته می‌شود از همین رو، هسته‌ی افراد جامعه ناگزیرند نوشتار را درست مثل یک زبان دوم در مدرسه و نزد معلم بیاموزند»

در این اطلاعات که باید در حقیقت زیرینا و شالوده علم و دانش زبان شناسی دانش‌آموزان بشود، چندین نکته الهام بر انگیز وجود دارد. زبان و گفتار را از یک سو، و جنس می‌داند که ریشه در ذات و طبیعت بشر دارد و آن را کاملاً از خط و نوشتار جدا می‌کند. حال آنکه چنین نیست و نوشتار، دو

رشته جدا شده از یک رودخانه‌اند. گریم یکی بسیار زودتر از منشأ جدا شده و بسیار زودتر از دومی به مقصد رسیده.^۱

ممکن است که انسان موجودی باشد با قدمت زندگی چند میلیون ساله بر روی کره زمین. ولی تا آنجا که در کتاب‌های زبان‌شناسی دیدیم، سابقه آشنایی انسان با زبان حداکثر می‌تواند پانصد هزار سال شود که اگر بخواهیم این سابقه را بیشتر کنیم به یک میلیون سال (او نه میلیون‌ها سال) خواهد رسید. و از همه اینها مهمتر آنکه می‌گوید: «کمکم آن شکل نوشتار از صورت گفتاری خود فاصله می‌گیرد و به مرور زمان و در طول قرون، مشکلاتی متفاوت و مخصوص به خود پیدا می‌کنند».

مسلم این است که خط ثابت و بدون تغییر باقی می‌ماند و سخن منقوطف در تغییر و حرکت است. ضمناً می‌گوید که خط و نوشتار پس از فاصله گرفتن از گفتار، شکل متفاوت و مخصوص به خود را پیدا کرده است. که باز هم این نظر درست نیست.

اگر تصور کنیم که خط و نوشتار از طریق گفتار به شکل نوشتار درآمده باشد، ما باید حداقل یکی دو نمونه از آن را در اولین سنگ نوشته‌ها دیده باشیم و اگر ندیده‌ایم، چرا چنین اظهار نظری پیدا کردیم؟ و اگر بوده و یافته‌ایم باید نشان بدهد که برگرفته از قواعد گفتاری است. در حالی که در قدیمی‌ترین نمونه‌های خط هم این فاصله و تفاوت وجود داشته است.

در کتاب درس زبان فارسی پس از این اطلاعات و برای تأیید این نظر، و برای آنکه به درستی این نکته بی‌سریم، یک جمله را در دو شکل گفتاری و

۱. بی‌درس، زبان و ادبیات، از مسلمان، کتاب‌های آثار و تفکرات و تفکرات، زبان و ادبیات، یک مرکز چندین آمده است: «در این بین، زبان دیگر از ترفندی می‌داند که است. حد آنکه ادبیات خط دوره اولی این ترفندی است. این عبارات، تفاوت با اظهارات خط است که در آن زبان و ادبیات، به خط و رسم، همان طرز و».

نوشتاری. نمونه آورده است. و از بررسی همین جمله در دو شکل گفتاری و نوشتاری و از تفاوت‌های آنها چه از نظر تلفظ و انتخاب کلمه و چه از جهت ساختار که در کتاب هم به آن اشاره شد. درمی‌یابیم که نمی‌تواند شکل ثابت خط. برگرفته از شکل متعوزک و متغیر گفتار باشد. در عین حال شکل گفتار هم. در زمان اختراع خط. نمی‌توانست نزدیک به شکل نوشتار. بوده باشد. مگر اینکه فرض کنیم شکل گفتار برگرفته از شکل نوشتار و خط بوده باشد و به مرور زمان. شکل گفتار از نوشتار فاصله گرفته و به این صورت درآمده باشد. که این فرض خلاف واقع و مخالف نظر زبان‌شناسان جهان است و نمی‌تواند درست باشد.

نتیجه‌گیری کتاب هم. ادامه همان برداشت‌هاست که نوشتار را به دلیل فاصله گرفتن از گفتار به شکلی می‌بیند «که دیگر نمی‌توان آن را دنباله‌ی زبان طبیعی و خدادادی هیچ دسته یا گروهی از مردم به شمار آورد یعنی دنباله‌ی زبانی که خود به خود یادگرفته می‌شود.»

دکتر باطنی در کتاب زبان و تفکر «یادگیری و رشد زبان در کودک» را در پنج مرحله با زبانی علمی و در عین حال ساده. باز می‌گوید و در مثال‌های (که در چند سبتر هم مطرح شده است) زبان آموزی را از جمله یادگیری‌های مهارت می‌داند که سلسله انصاف و مغز و ذهن کودک با همکاری اندام‌های گفتاری. او را به زبان مادری و تلفظ و مهارت در آن می‌رساند. دکتر باطنی یادگیری زبان مادری را فرآیندی بسیار پیچیده‌ای می‌داند که طی آن کودک به مهارت می‌رسد و برای رسیدن به مهارت لازم است از چند مرحله عبور کند (عمل. اشتباه اصلاح و تمرین) ملاحظه می‌فرمایید که این آموزش. نمی‌تواند خود به خود. طبیعی و خدادادی باشد. البته توانایی یادگیری زبان را که شاید به صورت زن یا زن‌هایی در انسان و در وجود او نهاده شده است. می‌توانیم یک نیروی بالقوه طبیعی و خدادادی بدانیم. وگرنه هر دو شکل نمود زبان

(گفتار و نوشتار) را باید از طریق آموزش و به کمک دیگران یاد بگیریم. متها در دو نوبت در دو زمان و به دو شیوه «گفتار» را در دامان خانواده و در معرض زبان بودن، از مامعای آغازین کودکی، تا پنج شش سالگی، و (نوشتار) را پس از شش سالگی و در دبستان و بالاتر از آن، تا پایان دراز و در مراکز دانشگاهی.

دکتر باطنی در کتاب زبان و فکر می‌نویسد: «می‌توان گفت که یک کودک طبیعی در سن چهار تا شش سالگی، به زبان مادری خود مجهز شده است. در این سن کودک به دستگاه صوتی زبان خود مسلط شده است و الگوهای دستوری آن را به راحتی به کار می‌برد. به عبارت دیگر کودک به هسته مرکزی زبان خود مسلط شده است. البته هیچ وقت نمی‌توان گفت که یادگیری زبان متوقف می‌گردد».

زبان و نموده‌های آن، جدا از هسته توانایی زبان که آن را توانش می‌گوئیم، مثل یک کتاب علمی آشنیزی است (شاید این مثل و این مقایسه خیلی مناسب به نظر نیاید) که طرز بخت انواع غذاها و خاصیت و ارزش غذای بسیاری مواته در آن شرح داده شده است. البته این کتاب نمی‌تواند برای هیچ غذایی را بگوید و شکم گرسنه‌ای را سیر کند یا نیاز بدن ما را به غذا و خوراک بر طرف سازد. ولی با استفاده از همین کتاب و ر اقصای‌های آن، می‌توانیم به کمک وسایل و ابزاری که در همان کتاب توضیح داده شده، غذای مناسب و مطلوبی را بخت کنیم.

توانش ما را به هسته اصلی زبان می‌رساند و توانایی ارتباط ما با دیگران را ممکن می‌سازد. لا توانش، در ابتدا ساده‌ترین یا شاید اولین مرحله رابطه زبانی را که شکل محفوظ و آوایی آن است می‌آموزیم. اولین مرحله از این روی، که تقریباً همزمان با یادگیری هسته اصلی زبان، وارد این مرحله (گفتار) می‌شویم و می‌دانیم که در همین اوقات است که فکر و اندیشه ما شکل می‌گیرد و رشد

می‌کند. شاید همزمانی نوشتن و کامل شدن اندام‌های عصبی با سایر توانایی‌ها و رشد تفکر و آموزش گفتار، مهم‌ترین سادۀ حیات انسانی باشد! عبور از مرحله نخست (گفتار با نمود آوایی) شرط رسیدن به مرحله بعدی (نوشتار با نمود خطی) است.

مراحل بعدی، یعنی رشته‌هایی که مثل یک جویبار می‌توانند از این رودخانه بزرگ (نوشتن) منشعب گردند، به چه تعداد است؟ من فکر می‌کنم، زمانی که انسان گفتار را فرا گرفت و هزاران سال متوالی از آن استفاده کرد و همه روابط اجتماعی و خصوصی خود را بر پایه آن استوار کرد و از یک موجود شاید ابتدایی، به انسانی متفکر و هوشمند تبدیل شد، فکر نمی‌کرد بتواند به لبث نموده‌های آوایی که مثل باد، به هوا می‌رفت و اثری از آن دیده نمی‌شد دست یابد! ولی چنین شد و توانست خط را اختراع کند و نشانه‌های آوایی را به کمک دانش زبانی خود و با یاری اندیشه خلاق و جستجوگری که به دست آورده بود لبث کند و به توانایی نوشتار برسد. جویباری زیبا و پرترنم بار دوم از آن رودخانه جاری شد و دنیا را سراب کرد. به یاری این توانایی (خط و نوشتار) چه آرزوها که برآورده شد و چانه عمل پوشید انسان واقعاً انسان شد و نام اشرف مخلوقات را بر خود نهاد. تجربه، دانش، امیدها، آرزوها و حتی تخیلات خود را در هر کجای که می‌توانست و می‌خواست می‌نوشت. خط او را جاوداتی کرده بود. نامش را بر روی سنگ‌ها، صخره‌ها، کوزه‌ها، در جای‌جای پناه‌ها و کاخ‌ها لبث کرد و پس از آن اندیشه و آرزوهایش را در دل لورالی کتاب‌ها نوشت.

اما تشعاب تمام نشده بود. نموده‌های آوایی و خطی را به کمک نوشتن و قدرت تفکر خود تبدیل به نمود حرکتی کرد. از آن رودخانه بزرگ تشعابی تازه گرفت و ارتباط حرکتی مخصوص کز و لال‌ها را اختراع کرد. همچنانکه پیش از این هم عرض شده رسیدن به یک مرحله تازه و کشف یا اختراع

هر کدام از این نمودهای جدید زبانی، ناگهان و یک شبه صورت نپذیرفته است و بی ارتباط با نمودهای قبلی هم نبوده و نیست. حرکت‌های انگشتان، دست‌ها و اشاره‌های چشم و آرو و سرو صورت هر کدام یک نمود یا تجهیزاتی از یک نمود است. تنها یراکنده و نا منظم. حتی حرکت‌های لب‌ها و مشاهده آنها که لب‌خوانی نامیده می‌شود، خود یک توانایی زبانی است. نمود حرکتی ویژه گرو لال‌ها پس از مدتی یک نمود کامل و دقیق شد که توانست برای عده‌ای جانشین نمودهای دیگر بشود. یا همان اندازه توانایی.

از رشته‌های دیگر برگرفته از آن توانایی (نوایش) می‌توان علامت مورس برای ارتباط تلگرافی و نیز علامت نوشتاری خط بریل، مخصوص نابینان را نام برد.

به این ترتیب مهم‌ترین نمودهای نوایش تا کنون اینها هستند:

۱- نمود آوایی- شنیداری یا گفتار که قدیمی‌ترین، بزرگ‌ترین و کامل‌ترین نمود زبان است.

۲- نمود خطی- خواندنی یا نوشتار که به نوشتن پیام بدون سخن گفتن می‌انجامد و پس از گفتار پر گیرترین زبان ارتباطی است.

۳- نمود حرکتی- دیداری بدون آوا و بدون خط. یعنی بدون گفتار و نوشتار و فقط با حرکت‌های قرار دای حساب شده و منظم انگشت‌ها و دست‌ها، باز و بسته کردن و دور و نزدیک گردنشان به سرو صورت و گردن (هر حرکت نشانه یک حرف، یک واژه یا ترکیب) عمل ارتباط، صورت می‌گیرد.

۴- نمود حرکتی- انتقالی. در این نوع ارتباط (مورس) تبدیل تجهیزاتی پیام (حروف) به ضربه‌های ویژه قرار دای است که با انتقال آنها به وسیله الکتریسته به نقاط دور و نزدیک و باز خوانی آن علامت‌ها و ضربه‌ها و برگرداندن آنها به خط و نوشتار، انتقال پیام و عمل ارتباط محقق می‌شود.

۵- نمود خطی- لمسی. به کمک این نمود که تجهیزاتی پیام به نقطه‌های

برجسته و روی کاغذ تبدیل می‌شود. می‌توان همه چیز را بیان کرد و سپس گیرنده با گیرندگان آن پیام با آگاهی از عنوان این قرارداد می‌تواند با لمس کردن آن نقاط با نوک انگشتان پیام را درک و باز خوانی کند این نموده خط بریل شهرت دارد و برای افراد نابینا اختراع شده است. برای نابینایان تاشوا نیز زبان ملاسمای دیگری می‌شناسیم. مانند زبانی که «هطن کلره» آموزش و بیگونگی آن را در فیلم به یاد ماندنی زندگیش دیده‌ام. در این نمود اجزای پیام با حروف واژه‌ها با فشار انگشتان دست و تغییر قراردادی آن به شخص گیرنده پیام منتقل می‌شود.

زبان یا بیان رادیو نمودی تازه

از حدود هشتاد سال پیش وسیله‌ای که اختراع شده بود به کار افتاد و رادیو نام گرفت و انسان توانست افکار، اخبار و عقاید خود را به هر زبانی که می‌خواست به کمک آن به نقاط دور و نزدیک بفرستد یا از نقاط دیگر دریافت کند. نمود گفتاری زبان وسیله و ابزار اصلی این انتقال شد.

در رادیو زبان را بدون هیچ برنامه‌ریزی قبلی به کار گرفتند ولی کم‌کم متوجه شدند که باید از قاعده و قانونی هم بهره بگیرند. پیش از آن، یک نمود دیگر زبان که خود اختراعی تازه محسوب می‌شد، نوعی ارتباط میان انسان‌ها برقرار کرده بود. یک نمود خربهای قرار دانی (مورس) برای فاصله‌های دور و نزدیک، با تئوری الکتریسته و سیم، به نام تلگراف، ولی رادیو که می‌توانست زبان گفتار را به طور مستقیم و بدون سیم رابط به کار بگیرد، اختراعی بسیار بهتر و کاملتر بود.

الکون رادیو در بسیاری موارد توانسته است جای هر دو نمود زبان یعنی گفتار و نوشتار را بگیرد. در مورد کار آبی و اثر گذاری رادیو، تا به حال صدها و شاید هزارها مقاله و کتاب تحقیقی، تشریحی و فنی نوشته شده یا از رادیو بحث شده و به دست و گوش میلیون‌ها شنونده در سراسر دنیا رسیده است و هنوز هم جای کار بیشتری وجود دارد.

برای استفاده از این وسیله ارتباطی یا رسانائی، نیاز به دستگاه‌های فرستنده و گیرنده هست. مرکزی به نام فرستنده که پیام‌ها را فرستد و در برابر نا هر تعداد که نامحدود است - گیرنده که پیام‌ها را دریافت کند. پس از مدتی دستگاه‌های پهنی رادیو هم ساخته شد. دستگاه‌هایی که بتواند صداها را ضبط کنند و در خود نگهدارند برای زمان‌هایی نامحدود و هر بار که بخواهند آن را بشنوند تمام ویژگی‌های صدای انسانی در بیان و صدای رادیو وجود دارد. هر آنکه سخت‌گوشی داشته نمی‌شوند البته این ویژگی در میلیون‌ها شنونده تخیل و تصویری ایجاد می‌کند که در بسیاری از برنامه‌های رادیو اهمیت و ارزش پیدا کرده است. این کیسود را بعداً دستگاه اختراعی دیگری به نام تلویزیون برطرف کرد اکنون تلویزیون هر تصویری را نشان می‌دهد، حتی به صورت غیر واقعی و به کمک ترفندها و شگردهای ویژه.

بعد از این حرف‌ها، به مسئله زبان در این رسانه بپردازیم که مورد نظر است. در ظاهر، گفتار و بیان انسانی وسیله انتقال مفاهیم و مطالب در این رسانه است، و در حقیقت از شکل نوشتاری استفاده می‌شود. پس در تبیین از برنامه‌ها، انسان‌هایی بدون نوشته و از خود حرف می‌زنند و ما همان حرف‌ها را می‌شنویم و در نمی‌بینیم از نوشته استفاده می‌شود.

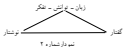
همان‌گونه که گفتیم، گوینده، گوینده نوشتاری را با استفاده از فون بیان به گونه گفتاری برمی‌گرداند. در نتیجه زبان در رادیو و تلویزیون هم توانایی‌های نمود گفتاری، هم ویژگی‌های نمود نوشتاری را در خود دارد.

از رادیو می‌توان همه فرمان‌ها و دستورهای لازم را در سطح بسیار وسیعی به اطلاع مردم رساند با آنها را از حوادث و اخبار روز در هر نقطه دنیا با خبر کرد. در شنیدن و فهمیدن پیام‌ها و خبرها همه مردم یکی سرزمین، حتی مردم دنیا به شرط دانستن زبان- با سواد و بی‌سواد یکسانند. از رادیو برای شنیدن

توابع موسیقی، که در گذشته فقط در یک محل و سالن، برای جمع محدودی قابل استفاده بوده به میزان وسیعی می‌توان بهره گرفت. اکنون امکانات بسیار به وجود آمده که می‌توان فیلم‌ها، سریال‌ها، برنامه‌های رادیو و تلویزیون، مسابقات ورزشی، مراسم مختلف، سفرهای سران کشورها و سخنرانی‌هایشان، اجتماعات هنری و غیره را هم به صورت زنده، هم ضبط شده مشاهده کرد یا در اختیار داشت. اصطلاح دهکده جهانی برای دنیای بزرگ ما کاملاً به‌جاست.

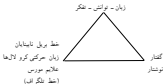
در فصل توانش نموداری را نشان دادیم که به قول دکتر ادیب سلطانی در آن تابعیت خط یا نوشتار در برابر گفتار مطلق نیست. به این معنی که نوشتار به طور مستقیم از گفتار گرفته نشده بلکه نقش اصلی با نقش مؤثر در اختراع نمود خطی را توانش و تفکر بر عهده داشته است.

اما به طور قطع و یقین گفتار که صدها هزار سال همراه جامعه انسانی بوده و ارتباط در جامعه به کمک آن انجام می‌شده و نیز مجزیه دوگانه زبان گفتار که در انتها به صداهای منفرد و مجزیه ناشننی (واچ) می‌رسیم، در اختراع خط، بسیار مؤثر و راهگشا بوده است. (واچ = صرفه‌ها، نمودار شماره ۲ را بدعاظران می‌آورم).



به نظر بسیاری از اهل فن و زبان‌شناسان این نمودار، رابطهای منطقی و محقول را میان توانش و گفتار و نوشتار نشان می‌دهد. پس از نوشتار هم، هر

نمود دیگری که از توانش گرفته شده با اختراع شده (به نسبت نیازی که جامعه با اختیاری از آن به این نمود داشته‌اند) بر اساس همین رابطه بوده است پس می‌توانیم به این نمودار فکر کنیم:



نمودار شماره ۳

بر این اساس هر نمود دیگری هم که از زبان گرفته شود. بی‌تأثیر از دو نمود اصلی گفتار و نوشتار نخواهد بود. همچنان که این دو نمود حتی در اندیشه و فکر ما هم تأثیر مستقیم داشته و دارد.

اگر بخواهیم نموداری از رابطه زبان و نمودهای اصلی آن- آوا و خط- ترسیم کنیم. باید به گوتامی باشد که همه روابط را نشان دهد و این نمودار شماره ۳ بازگو کننده این رابطه است.

زبان رادیو میان گفتار و نوشتار در نوسان است. مهم‌ترین برنامه‌های رادیو که معمولاً اخبار و تفسیرهای خبری یا برنامه‌های ادبی و ضوافتن اشعار دانشین و خیال‌نگین عارفانه و عاشقانه و مسائله ایها است. تبدیل گونه نوشتاری به گفتاری است و برنامه‌های سرگرم کننده مسابقات ورزشی و سایر گزارش‌ها به طور مستقیم گونه گفتاری را به گوش می‌رساند. با توجه به این روابط، به نظر من باید چنین نموداری را ترسیم نمود:



در این نمودار، گفتار و نوشتار، هر دو در زبان با بیان رادیو دخالت و تأثیر دارند. از طرف دیگر، مثل هر نمود دیگری از زبان، نوشتن و فکر هم، اثر سازنده و هدایتگر خود را دارند. در نتیجه، تأثیر این سه عامل ابرگفتار را باید همیشه در نظر داشت. عامل تفکر ضمناً این اثر بخشی را تأیید و هدایت می‌کند.

برای آموزش و یادگیری زبان رادیو آنچه مستقیم و چه غیرمستقیم باید به آموزش نوع مهارت متکی بود، یعنی هم ذهن و فکر فعال باشد و هم اقدام‌های گفتاری، شنیداری و دیداری. آموزش نوع مهارت همان‌طور که می‌دانید یکی دوره کامل یادگیری را از عمل، اشتباه، اصلاح و تمرین در برمی‌گیرد. ما نخست موردی را که می‌خواهیم یادگیریم و در آن به مهارت برسیم، از عمل به آن، شروع می‌کنیم. طبیعی است که چون توانایی کسب نکردیم و شناخت کافی نداریم، در آن عمل اشتباه خواهیم کرد. در اینجا باید استاد و راهنما ما را هدایت کند، اشتباه ما را اصلاح نماید و ذهن و اقدام‌های ما را با شکل درست کار آشنا نماید. در آخرین مرحله باید با دقت و با تمرکز حواس، عمل درست و اصلاح شده را تمرین کنیم. این تمرین مهم‌ترین نقش را در آموزش مهارت بر عهده دارد. هماهنگی میان اقدام‌های شنیداری و دیداری با اقدام‌های گفتاری از اصول این آموزش است. پس از مدتی کار و تمرین همراه با فعالیت‌های ذهنی و فکری به مهارت می‌رسیم که در اینجا مهارت، گویشگی و فن بیان است.

الطناً یک بار دیگر به نمودار شماره ۴ توجه کنید. زبان با بیان رادیو تحت تأثیر نوشتن و تفکر بوده و هست. گریه هنوز بسیاری از ساختارهای نوشتار و گفتار از ناخودآگاه و از ذهن ما بهره می‌گیرد و ما را هدایت می‌کند، اما همین نوشتن و تفکر، که عامل مهمی در ایجاد و شکل پذیری زبان رادیو است، بسیاری از قوانین زبان و فن بیان آن را از ناخودآگاهمان (به شرط آن که فعال باشد) می‌گیرد و به سطح آگاهی می‌آورد به این ترتیب اثر مهمترین عامل که نوشتن و تفکر است، بیشتر آشکار می‌شود.

نکته مهم دیگر این که هیچ کس را بدون آموزش و گذراندن حداقل یک دوره آموزشی فن بیان و کسب مهارت نباید اجازه بدهم پشت میکروفون بنشیند و گویندگی کند. البته در شرایط مطلوب و در صورت رعایت قانون، آموزش و کسب مهارت در تشکیلات سازمانی صدا و سیما اداره نیز منظور شده و عدم رعایت آن خلاف قانون است.

اگر گویندگی کار ساده‌ای بود که از عهده همه کس بر می‌آمد، اگر گویندگی همان حرف زدن عادی بود که شمرده‌تر و بهتر بیان شود و اگر گویندگی مخصوصاً خواندن متن ادبی و شعر به طور کلی، آسان بود و نیازی به آموزش، آن هم در دوره‌های متعدد و در مقاطع پیشینی شده را لازم نداشت، چرا در قانون استخدام نیروی انسانی سازمان آموزش منظور شده و لا همد بهتر چرا بسیاری از گویندگان با سیری کردن چندین دوره آموزشی و کار چندین ساله، هنوز وزن شعر را به درستی نمی‌دانند و کمتر اتفاق افتاده است از عهده بیان صحیح یک نثر صمدیار خوانده شده فلان شاعر برآید.

بحث بیشتر در این باره را استادان ادبیات و زبان شناسان کرده‌اند. نتیجه آنکه زبان رادیو، گریه به ظاهر حرف زدن عادی است، ولی کاری است کاملاً تخصصی که نیاز به آموزش دقیق و کسب مهارت و تجربه فراوان و الهیات توانایی دارد. کار و حرفه‌ای که چنین شرایطی را لازم دارد، باید کاری تازه و

تخصصی جدید داشت و زبان رادیو را نمودی تازه از زبان به حساب آورد. اگر این برداشت و دیدگاه دربارهٔ زبان رادیو اعمال شود و مورد قبول قرار گیرد، قسمت عمدهٔ مشکلات گویندگی حل خواهد شد و ما شاهد ظهور گویندگان توانا و سیرز، خواهیم شد.

وقتی زبان رادیو راه عنوان نمود جدیدی از زبان و توانش بدانشیم و با دیدنی تازه به آن نگاه کنیم به فکر آموزش ویژه و حساب شده‌ای باید باشیم و برای آن قوانین جدیدی تدوین کنیم و مثل دستور زبان که برای نمود نوشتاری تهیه شده، برای بیان بهتر و اصولی، توسط جمعی صاحب صلاحیت دستور بیان تهیه و تنظیم شود، چنانکه پس از آن هر کسی، حتی هر استادی به سلیقه و میل و برداشت شخصی، دستور العملی متفاوت با دیگران صادر نکند.

آخرین نتیجه‌ای که از این فصل و از این بحث می‌گیریم این است که زبان و بیان رادیو نیز هبیا و همراه نمود نوشتاری زبان فارسی که زبان مشترک همهٔ اقوام و شهروندان ایرانی است، بیان مشترک ایرانیان در همهٔ جای دنیا شده است. اگر در استفاده از زبان مشترک فارسی دری (نمود نوشتاری) داشتن سواد و توانایی خواندن و نوشتن شرط لازم است، در استفاده از بیان مشترک فارسی دری (نمود گفتاری) رادیو و بیان معیار آن چنین شرطی لزوم ندارد و ایرانیان-با سواد و بی‌سواد-در بهره بردن از این بیان مشترک یکسان هستند. این روایی است که از حدود ۶۴ سال پیش که رادیو در ایران اقتضاج شد، به جریان افتاده و هم اکنون هم این وظیفه را رادیو و بیان رادیو به عهده دارد، اما قصد این است که این فکر و اندیشه، رسمی و قانونی بشود و توجه و ارزشی را که لازم دارد دربارهٔ آن مبذول دارند.

بیان حرف پیوند «واو»، «دو»، «آء» / «و»

دستور زبان را استادان و صاحب‌ظران از مطالعه و بررسی آثار کلاسی (منظوم و ستورا) زبان فارسی از زمان رودکی گرفته تا عصر حاضر درک و دریافت کرده، یا به تعبیری دیگر استخراج نموده پس از تدوین، به صورت کتاب در اختیار دیگران گذاشته‌اند. استادان زبان و ادب فارسی می‌گویند که همه این قوانین در ذات زبان موجود است و نویسندگان و شاعران با استفاده از تسوخی ظاهری و با مطالعه آثار دیگران، این استعداد خداداده را در خویش پرورش داده، توانسته‌اند به سرودن و نوشتن بپردازند و از توانایی‌های زبان که در سلول‌های مغز و حافظه داشته‌اند، استفاده کنند. چنانکه حتی شعرها و نوشته‌های بکر و تازه‌ای ارائه نمایند. از این‌جاست که زبان‌شناسان و ادیبان، قوانین هاکم بر زبان را قوانینی قبلی دانسته‌اند، یعنی قوانینی که در ذات زبان است و از قبل در دستگاه عظیم و پیچیده زبان موجود بوده است. بر خلاف قوانین مثلاً قضایی یا اداری که قوانینی بعدی است.

اولین تلاش‌ها برای استخراج و تدوین قوانین یا دستور زبان، از حدود دویست سال پیش صورت گرفته. زیرا نیاز زمان (آرود کتاب‌هایی که در هندوستان و ترکیه عثمانی چاپ شده بود، فکر انتشار روزنامه و خرید اولین دستگاه چاپ) تحولی در زبان را ایجاد می‌کرد.

زبان فارسی دری که در آثار منشیان و ادیبان گمراد به انگیزه‌ی عقل‌فروشی و خودنمایی، به زبانی متکلفه و زشت بدل شده بود، باید زیبایی و شیرینی و کمال گذشته خود را باز می‌یافت و به همان توانایی و کمالاتی می‌رسید که هم تواند اصاصات و افکار ساده و همه‌فهم و هم اندیشه‌های بلند و والاتی حکیمانه و عالمانه و عارفانه را بازگوید و برای رسیدن به این هدف مقدس شناخت ارکان و پایه‌های کاخ رفیع سخن و دانستن قاعده‌ها و اسلوب‌های کلام لازم بود. از آن پس، سخن‌شناسان و صاحب‌نظران، چه به تنهایی و چه به صورت گروهی، به تدوین هرچه بهتر و کامل‌تر «دستور زبان» همت گماشتند. همه این کتدوکاوها و جستجوها در آثار نظم و نثر گذشته، برای بهتر و خوب‌تر شدن شکل مکتوب یا گونه نوشتاری زبان و به انگیزه راه‌نمایی نویسندگان و شاعران دیگر، برای آفرینش آثار هنری جدید و تازه و نیز کمک به آموزش بهتر صورت نوشتاری و مکتوب فارسی دری به نسل جوان بود. زیرا که زبان فارسی، زبان مشترک همه ایرانیان و پیوندهنده و اقوام و تبارهای گوناگون ایرانی بوده و هست. همه این تلاش‌ها در زمانی صورت می‌گرفت که هنوز تا اختراع رادیو سالیان دراز، باقی‌مانده بود و شکل مکتوب با گفتاری زبان، طبعاً آزاد بود و هر کسی به دلخواه و آبیخته با لهجه مادری و جغرافیای خود، این زبان مشترک را بیان می‌کرد. پس عجیب نیست که نویسندگان، شاعران و اندیشمندان کاری به‌کار بیان فارسی نداشتند و صورت و گونه مکتوب را اصل می‌دانستند و برای زیباتر و کامل‌تر کردن آن، همه توان و تلاش خود را به‌کار می‌گرفتند. حتی انواع اشکال خط، خوشنویسی، زیباترینی، تزیین و تذهیب نیز به همین منظور صورت گرفته است.

اختراع رادیو و تلویزیون و استفاده از نوعی گونه گفتاری در آن، ما را به بازنگری در کتاب‌های «دستور زبان» و هماهنگ‌کردن اصول نوشتاری موجود در آنها با گونه گفتاری یا بیان معیار رادیو دعوت می‌کند. اصول و نکاتی که در

یان و در گویشگی دارای اهمیت است و دستور زبان که ویژه مسائل نوشتاری است بهر معنی از کنار آنها می‌گذرد.

در این بخش با یکی از ظرایف کار بیان معیار و گویشگی در رادیو آشنا می‌شویم.

در اغلب کتاب‌های دستور زبان فارسی حتی کتاب‌هایی که بعد از تأسیس رادیو نوشته شده و می‌شود در تعریف حروف آنها را کلمانی می‌دانند که خود به خود معنی مستقلی ندارند. اما برای پیوند اجزای جمله به یکدیگر یا نسبت‌دادن یا اضافه کردن کلمه‌ای به جمله یا ربط‌دادن دو جمله به یکدیگر به کار می‌روند.

این تعریف که از دستور زبان فارسی دکتر خاخری نقل‌قول شد، کامل‌ترین تعریف برای حروف است. دستورهای دیگر هم از همین تعریف با مشابه آن استفاده کرده‌اند.

در کتاب دستور زبان فارسی (۲) تألیف دکتر حسین انوری / دکتر حسن احمدی‌گوی، حرف ربط کلمه‌ای تعریف شده که دو کلمه همگون یا دو عبارت یا دو جمله را به هم می‌پیوندد و آنها را همبند و هم‌ارزش می‌سازد و در توضیح بیشتر و کامل‌تر حرف ربط «و» می‌نویسد:

«این کلمه در زبان فارسی قدیم وَ و در زبان پهلوی او (a) و در زبان باستان لوا (ava) است. در تداول امروز نیز وَ تلفظ می‌شود. (حسن و حسین آمدند» حسن و حسین آمدند. واو عطف عربی که مفتوح است در این کلمه تأثیر گذاشته. این است که در فارسی نیز گاهی آن را مفتوح تلفظ می‌کنند. حسن و حسین آمدند. این حرف امروزه بین دو کلمه معمولاً به صورت «اه» و در بین دو جمله به صورت «و» و در آغاز جمله نیز (مخصوصاً در شعر) «و» [مفتوح] تلفظ می‌شود.^۱

۱. حرف ربط در این کتاب به صورت «و» و ربط را به صورت «اه» می‌نویسم و هیچ اشکالی در حرف

خداوندان کدام و نیکی‌بختی چرا سختی خورد از بیم سختی؟

سعدی (گلستان)

«... دیدم که نصیحت نمی‌خورد و نام گرم من در آهن سرد او اثر نمی‌کند...»
سعدی (گلستان)

خوشبختانه ما امروز در بیان معیار و در گویندگی دو نوع تلفظ برای حرف ربط «و» داریم و می‌توانیم با استفاده بدیها از این دو «آوا» و در کنار آنها استفاده از علامت بی‌آوای «ویرگول» توانایی بیان خود را بالاتر ببریم و موسیقی گفتار زبان فارسی را زیباتر و گوشنوازتر و انتقال مفاهیم را بهتر سازیم.

در اغلب کتاب‌های دستور زبان مثل دستور زبان فارسی دکتر خاتلری از «حرف اضافه» و «حرف ربط» نام برده شده ولی بعضی زبان‌شناسان و از جمله پروفیسور احمد شقایی در کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی، هروف را اجزای گنگی کلام، هروف اضافه را افزوده‌ها و هروف ربط را پیوندک‌ها نام گذاشته و گفته است که دستور زبان را بر اساس معیارهای علمی زبان‌شناسی بررسی کرده است.

هیچ‌کس باید از کتاب نخستین دستور، از ابوالقاسم یرواعظم نام ببرم که به قول خود سعی و تلاشی فراوان کرده تا دستوری بر آن بنویسد که دیگران در پی دستور زبان پنج استاد نوشته‌اند.

آقای یرواعظم در این دستور و نیز در همه نوشته‌های خود سعی دارد تا از به‌کاربردن اصطلاح‌ها و واژه‌های رایج (به قول خود) تازی، پرهیز نماید تا

مطلب درج‌شده در آینه‌ها و ازبک‌های دین‌پایان، مجله، آنجا که این حرف ربط آری، را [۱۵] می‌توانید پیدا کنید ما نیز به درد تعمیری در نوشته‌های پیری و ازبک‌ها از در «نات زیر و پیش» انداخته و به اصطلاح کم تا به کم درآوردیم بیان مطلب را و در این اوج می‌گردد.

برای مانند (به سر چهارسوی کرمانیان آمد) و (هر چنگیز و شکبه که
دیده بخیرید) و (بر گوازه نهاد) و (بر پشت گرفت) و (آن خون‌ها و نجاست‌ها بر
جاده و پشت او می‌ریختند) و (او در هر نفسی می‌مرد از شرم و خجالت مردمان)
(السرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید)
گاه نیز واژه‌ها را به یکدیگر می‌پیوندند، در این کاربرد نیز میان آن واژه‌ها
ایده‌آلودگی و گاه همانندی باشد.

برای مانند، چون به خاتمه رسید، از آن خواجگی و (آب) جامه با وی هیچ نماند بود و (آزاد) و (خوشدل) درآمد.^۱ (از همان نوشتار)

در جامه‌ها، هنگامی که این پیوند میان گفتار است، آوایی خود را از دست می‌دهد و آوایی «*o*» لاتین را می‌خورد برای مانند:

لا ایران و از دست تیره وران (ز خنجر گفاران و جنگی سران
(مردوسی)

ولی اگر در آغاز گفتار بیاید همان آوایی بالاتر، خویش را دارد
 و آن خلطی کلام او را زبانه ز مستح و آن در کف دست است
 (مقدمه)

۱. نحوه‌ی ملکی که آقای ویته اسلم می‌آوردت بسیار گشت و برای بار اول آنجا می‌باشد. ...
 و یک در چوبی که داخل هر جعبه اول یکبار در جعبه می‌نکد و برای بار دوم در جعبه
 می‌نکد و چوبی که در میان جعبه و به صورت تیرکوب می‌باشد، از آقایان که آقایان تیرکوب و تیرکوب
 می‌باشد است.

[illegible]

چون به سلفه رسد آنگاه مراجع را واجب جدا با دو سجده نموده، بوقت و اوقات و در هر دو نماز.

یا،

اگر زنده باشد، به زنده‌ان بود و اگر گشته برادر میدان بود
(فردوسی)

یا،

شد از سیل سم هم‌چو دریای خون و با آمدش هر دو دیده برون
(فردوسی)

یکیار دیگر به این سخن باز گردیم که آنچه به نام دستور زبان فارسی نوشته شده، برای بهتر شدن صورت مکتوب بوده، تا زبان فارسی را که پیونددهنده ایرانیان است و زیباترین آثار ادبی و علمی و عرفانی به این زبان نوشته شده است، پیراسته و کامل کند، تا «آیین نگارش»^۱ و «شیوه نگارش»^۲ را به خوبی بیاموزیم و «غلط نویسیم»^۳. تا زبان زیبای فارسی دری، از گردن گزرویی‌ها و سهل‌نگاری‌ها حفظ شود، و به بهره‌زیبند و شایسته ادب و شعر و فرهنگ ما خدش‌های وارد نیابد.

در شرایط فعلی، وظیفه کارشناسان است که یکیار دیگر، آثار نظم و نثر بزرگان و فرهیختگان ادب ایران را برای دستیابی به قاعده و قانون درست‌خوانی و پیدا کردن زبان یا بهتر بگوییم بیان معیار، بخوانند و «دستور بیان» را از آنها استخراج و تدوین کنند. کاری که با هنوز انجام نپذیرفته یا آنچه صورت گرفته کافی نبوده است.

از جمله این قاعده‌ها، همچنان که متوجه شده‌اید یکی هم گویندگی و بیان معیار، و شیوه تلفظ درست، حرف ربط یا پیوندگی «و» است. بیان و تلفظ «ولو» (حرف ربط «و») در شعر کاملاً روشن و تاج و زن آن است. اگر در آغاز مصراع

۱. علمی و احمد - بحر

۲. علمی و رتدر - ناصر

۳. علمی و لهراسبی - نجفی

ناصر خسرو در قصیده «زنده بودن عالم و مرده بودن جاهل»^۱ این حرف ربط با پیوند را چند بار با هر دو تلفظ و به چند صورت به کار برده است.

۱- بجوی و بنویس، آنگه بخوان و، باز بپرس

پیش پیامور، آنگه بدان و، بر دل کار

۲- شکار شمر، گوزن است و، آن یوز آهو

و مرد بخرد را، علم و، حکمت است شکار

۳- که مرد علم، به گور اندرون، نه مرده بود

و مرد بهل، آبر تخت بر، نژد مردار

۴- و گر هواش گوید، شاد باشم سخت،

کسی که باشد، برهان نمای و دعوی دار

۵- نگوید آنگه، ناموخته است و، اصلش نیست

سخن نیارد، سخت، به وزن و به معیار

۶- ایا عقید، تقدیر و، قید حاشیا؟

به حق، حرمت و آرزم، احد مختار

۷- که مر مرا و مر آن را که، علم دین طلبد

ز بهنگ، محنت پر هانمان، ایا غبار؟

۸- و هر که بد کند او با کسی که بد نکند،

به الفتش کن، یار و یار و برادر دمار.

در این قصیده ناصر خسرو، حرف ربط «واو» یا «ه» آوا و سه تلفظ در ابیات مختلف آمده است. این شعر نمونه و راهنمای بسیار خوبی برای بیان این

۱. نقل از خاتمه، «برهان» - رده، کرانی، دکتر نکستین، «این» - بیت و - حرقت
پستهای پیلار، «صدای»^۹ و بر است در کتاب جامع الفکر، «صدای» - صدیق حسن
چرخ

پیوندگی است. در برابر هر بیت، شماره گذاشته شده تا مراجعه آسان تر باشد.
در مصراع اول و دوم بیت اول، در مصراع اول و دوم بیت دوم، در مصراع
دوم بیت چهارم، در مصراع اول و دوم بیت پنجم و در مصراع اول و دوم بیت
ششم با آوای «آ».

در آغاز مصراع اول بیت چهارم و در مصراع دوم بیت هشتم یا مستطع
قصیده، با آوای «و» متصل به کلمه بعدی (وگر- و زو).
در آغاز مصراع دوم بیت دوم، در آغاز مصراع دوم بیت سوم و در آغاز
مصراع اول بیت پایانی با آوای «و» به صورت مستقل و جدا از کلمه بعد.
در مصراع اول بیت هفتم هیچ اعرابی بالای «ولو» نیست، زیرا می توان از
دو آوا استفاده کرد (و یا و) اما به یک دلیل من تلفظ «و» را ترجیح می دهیم. اگر
چه این حرف ربط در میان مصراع قرار گرفته، اما چون بیان «آ» بعد از مصوت
«آ» خوش آهنگ نیست، بنابراین آوای «و» در بیان زیباتر است (به سلیقه من)،
«که مر مرا و مر آن را که علم دین طلبد»^۱

از شعر بگذریم و به سراغ تر بریم که صفت اشکال های بیان، در تر است.
تلفظ حرف ربط یا پیوندگی «و» وقتی دو واژه را به هم پیوند می دهد، چه
مترادف و چه متضاد یا اسم و صفت یا فاعل و فعل یا هر دو واژه و ترکیب دیگر.
چتر این است که با آوای «آ» (O) بیان شود

حسن و حسین، یرویز و بهرام، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، دشت و

۱. بعضی از شاعران و استفاده اشعار فارسی تر سلامی پورن، در تدریس می کنند و این
تدریس را نظرات، وانی و حرف ربط، و در آغاز مصراع یا بیت به صورت مستقل می دانند
و به جای تلفظ هر یک مصراع، آن را به صورت و، آوا می دانند، مثل: او زرد چهل تبر تحت بر
پرت و دروازه ای این بلور را سال ملت است: اندام و ده استفاده به تعداد از تدریس های دیگری
و تلفظ و، استفاده می کند، به ویژه که در اغلب طول مای پس از قافیه، سعی در تدریس و
تلفظ طول مایه و، را می بینم.

دمن- باغ و وراخ، شیر و یلنگ، سگ و گریه، موش و گریه، گل و گیاه، زن و مرد، یار و جوان، دختر و پسر، سیاه و سفید، تاز و شمره، شج و دلال، گل و بلبل، صبح و شام، شب و روز، بهت و جدل، عمل و نقل...

اعضای صورت: چشم و آبرو، لب و دندان، چشم و گوش، ریش و سبیل، سر و گردن...

اعضای بدن: دست و پا، سر و سینه، دست و دل، سر و پا، دل و قلوب، دل و چکر، چشم و آبرو، لب و دندان، دل و دماغ... و خلاصه هر دو واژه‌ای که بتواند در هر یونگی کنار هم قرار گیرد، می‌تواند و بهتر است که با آوازی «آه» به هم وصل شود.

گاهی دو واژه را که می‌تواند دو فعل باشد متصل و پیوسته می‌نویسند، مانند: جستجو و گفتگو، که در اصل جست‌وجو و گفت‌وگو بوده است و باید به همین صورت هم تلفظ شود، گفتگو، جستجو. مانند: شست‌وشو (شستشو) و (گفت‌و‌رو).

پس به‌طور معمول هر دو کلمه‌ای که در یک مجموعه و در کنار هم قرار بگیرد و رابطه‌ای میان آنها به‌وجود یابد «واژه رابط» را به‌صورت «آه» (O) بیان می‌کنیم. اما در مواردی که موضوع و محتوای کلام، اصرار در بر بسته و نمایان‌کردن هر واژه به‌طور مستقل دارد، این قاعده می‌تواند تغییر کند. به‌طور مثال به این جمله توجه فرمایید: کودکان در خانواده به‌ویژه در سال‌های اول زندگی نیازمند وجود و حضور دو تکیه‌گاه قابل اعتمادند: (پدر) و (مادر). معنی و مفهوم کلام ما را به طرف بیان کامل و مستقل هدایت می‌کند و گوینده آگاه بلافاصله درک می‌کند که باید به اعضای موضوع، روی این دو نام تکیه کند و نام پدر و مادر را مشخص و بر بسته آوا نماید، پدر و مادر، در همه جمله‌های مشابه نیز به همین صورت عمل می‌کنیم.

استفاده از کلمه‌های هم‌معنا و متضاد، در نوشته‌های علمی، بسیار کم و نامر

است و این ترکیب‌ها را بیشتر در نوشته‌های ادبی و فرهنگی در سبب وسیع گفته. از شعر گرفته تا رمان و داستان و حتی در گزارش‌های تحقیقی و پژوهشی و امثال آن، می‌توان دید، که بیشتر برای روشن شدن مطالب و جهت فهم موضوع و شاید هم بیشتر اوقات به یروی از رسم و شیوه‌ای از گفتن و نوشتن و اغلب ناخودآگاه صورت می‌گیرد.

تند و تیز، پاک و پاکیزه، عدل و داد، نک و نهاده، داد و قال، آت و آشغال... به صورت خود لعل، نشست و برخاست، رفت و آمد، رفت و رو، رفت و روپناه، هشتجوا (هست و هجو) و گفتگو (گفت و گو) خود آمد، امروز و فردا، دیروز و امروز، شب و روز، صبح و شام، ظهر و عصر، وقت و بی‌وقت...

دوای ضارح، سوز و گداز، گفت و خیز...

دو اصل مثبت و منفی، هست و نیست، بود و نبود، دار و ندار...

اسم امدت - نفع، خیرت و یرت، هرج و مرج، هارت و یورت، تار و مار، شل و ول، ساخت و یافت، آش و لاش، شز و شوژ، لات و لوت، یول و یلم، چای و چلم، کج و کولم...

الهامات متوالف، نور و روشنائی، مرگ و میر، خورد و خوراک، صلح و حقد، علم و اندوه درد و رنج، پاک و پاکیزه...

الهامات متضاد، خوب و بد، داشت و زیاده، چای و لایم، عشق و نفرت، کوچک و بزرگ، ریز و درشت...

در جمله‌های تقابلی بی‌غفل که اغلب به صورت ضرب‌المثل در آمده:

آدم گدا و این همه ادب، من و انکار خدا، ما و این حرف‌ها، هنر و این همه فروتنی، آگ این گوی و این میدان، این خط و این نشان، و بسیاری نمونه‌های دیگر، که نشان می‌دهد بهترین شکل و طرز بیان، استفاده از آوایی دانه می‌باشد.

اجاز. بفرماید اکنون به سراغ نوشته‌های مختلف و گوناگون برویم و حرف ربط یا پیوندک «و» را در آن جمله‌ها بررسی کنیم.
از کتاب‌های فارسی دبستان، متون ادب فارسی سال اول، ادبیات و علوم انسانی، درس ۳ «شعر در اسلام»:

«دین اسلام در سرزمینی ظهورکرد شعریور و شاعرین. قوم عرب در سخن و سخنوری پیردست بود در سخن‌شناسی توانا بود و به شعر و شاعری قدر فراوان می‌نهاد شاعرانی که مقارن ظهور اسلام در بنی‌نضیر عرب می‌زیستند، از اهمیت شایانی بهره‌مند بودند و در نزد قوم خویش، گرانمایه و عزیز روزگار می‌گذاردند»

در این متن نوشته سمندر خا حکیمی، شعریور و شاعرین، سخن و سخنوری، شعر و شاعری، و گرانمایه و عزیز، ترکیب‌هایی است که با قراری که قبلاً معلوم کردیم با آوای «آ» به هم پیوند خورده‌اند ولی هرکجا که جمله‌ای تمام شده و جمله دیگری آمده است، با «و» به هم متصل می‌شوند.

یادآگراف بعدی که از چند جمله و چندین ترکیب تشکیل شده است، قاعده دیگری را بر ایمن روشن و معلوم می‌دارد:

«بیاد عجاز، روح صحرا، اسرار بیابان، نسیم‌های ریگزاران، دشت وادی‌ها، تاخت‌و‌تازها، شپ‌ها، مهتاب‌ها، ستارگان، پرنده‌گان، صحرایی، جنگ‌ها، صاعقه‌ها، عشق‌های جوانان قایل، دشت‌ها و سراب‌ها، آب‌ها و نکل‌یوها و...» (۶) اینجا همه، از آن مردم، شاعرانی بهره‌دست و بی‌توان ساخته بود که هنوز قصه‌های آنان به دماغ زبان به گوش روزگار زمزمه می‌شود.

حکایتی که چندین ولاد از ترح دستوری واحدی، در متن بیاد، بهترین شیوه این است که آنها را با ویراویل (یا از هم جدا کنیم و آخرین تام یا ولاد را با «و» به پایان برسانیم. این حرف ربط «و» قبل از آخرین ولاد نشان‌دهنده آخرین نام و پایان جمله است.

در این متن، نویسنده علاوه بر ویرگول از حرف ربط هم بهره گرفته و نام‌های آخر را با «و» به هم پیوند داده (.... دشت‌ها و سراب‌ها و اسب‌ها و نکایوها و...) این رویه، بیان را از زیبایی و یکدستی دور می‌سازد. بهتر بود به جای چند «و» باز هم ویرگول گذاشته می‌شد یا به این صورت:.... عشق‌های جوانان قبایل، و دشت‌ها و سراب‌ها و اسب‌ها و نکایوها و غیره... یکدستی بیان می‌شد.

در اینجا یک نکته دیگر را هم بگویم و آن اینکه، در رانیدو که فقط صدا و بیان گوینده وجود دارد و خط و نوشتاری دیده نمی‌شود، علامت سجاوتندی چند نقطه، هیچ معنی و مفهومی ندارد. وجود چند نقطه، فقط در نوشته (که می‌توان آن را دید) معنی پیدا می‌کند. به این معنی که مطلب و موضوع ادامه دارد یا می‌تواند ادامه داشته باشد. برای انتقال این مفهوم در رانیدو به جای چند نقطه، می‌توان چنین گفت: و غیره / و غیره / و انتال اینها / و مانند این... و کلمه‌ها یا مفاهیمی در این حد و معنی.

اکنون نوشته‌ای دیگر، از همان کتاب، درس ۶ «نقطه‌اندازی» از عباس اقبال:

«غیر از مردم لائالی و بی‌مالات، هیچ‌کس نیست که پیش از خروج از خانه و قدم‌نهاندن در کوچه، لائال روزی یکبار خود را در آینه نبیند و وضع سر و لباس و کفش و کلاه خود را تحت مراقبت نیلورد و نواقص و معایب و بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌های هیئت ظاهر خویش را به شکلی ترمیم و اصلاح نماید. چرا برای اینکه انسان ذاتاً خودخواه است و خود را از هیچ‌کس کمتر و پست‌تر نمی‌شمارد و بر او بسی ناگوار است که با هیئت و اندامی تاسار و شکل و ریختی متفکر، در مقابل دیگران جلوه کند و دیگران در ظاهر او عیب و نقصی قابل سرزنش و خردگیری ببینند و بر او بخندند».

نوشته عباس اقبال، چنانکه ملاحظه فرمودید، درست مطابق بر این اصل

بیان را نویسی است که به آن رسیدیم یا نرسیم می‌رسیم، اینکه کجا از «و» کجا از «ه» و کجا از «ه» (ویرگول) استفاده کنیم.

نویسنده فاضل حدود ۴۰ سال پیش به اعتبار استعداد ذاتی خود و درک درست از زبان (یا نوشتن زبان) این زیبایی را حتی به صورتی تاضوفاگاه شناخته و به کار برده است. اما در کار و نوشته بسیاری از نویسندگان این زمان، حتی نویسندگان رادیو هم، این توجه و دقت را کمتر می‌بینیم که در چنین مواردی، ویراستار یا گوینده در صورت داشتن شمع و ذوق و آگاهی، باید بی‌دقتی نویسنده را ببران کرده، نوشته را اصلاح نماید و بیان را زیباسازی کند. اکنون به سطری دیگر از این نوشته توجه کنید.

«ممکن است انشای کسی (است) نارسا و مهم و دور از قواعد فصاحت و بلاغت باشد».

در اینجا سه واژه با سه صفت برای انشا آورده شده. زیبایی بیان حکم می‌کند که این سه واژه مربوط به انشا را پیوسته و یکسره اما کنیم. این پیوند با آوای «ه» بهتر صورت می‌پذیرد و پس از آن آوای «و» و سپس ترکیب (فصاحت و بلاغت).

یک نکته هم در اینجا این است که این سه واژه کوتاه و موهجایی است و به راحتی می‌توان یکسره و با آوای «ه» هر سه را بیان کرد. اکثر واژه‌ها پیچیده‌هایی باشد و توان آنها را در یک ترکیب یانی قرار داده زیرا بیان آنها کشدار و طولانی می‌شود. بهترین راه این است که از ویرگول و در آخر از «و» استفاده کنیم. در بارانگراف بعدی قاعده دیگری را خواهیم شناخت.

«ذوق، تنها آن نیست که انسان، فریخته و دلدار هر منظره زیبا و هر هیئت موزون و هر آهنگ دلنواز شود، بلکه یک درجه از ذوق سلیم هم آن است که انسان طبعاً از هر منظره زیست و هر هیئت ناموزون و هر آهنگ ناساز، تنفر و اشتراک حاصل کند و آنها را با اگر «ه» تاضوخی تلقی نماید، تا طبعش به

ستی و زشتی نگراید و همیشه جویای زیبایی و رسایی و درستی باشد.
 در این قسمت چون ترکیب‌های منظمه زیاده هشت موزون و آهنگ دلنواز،
 هر کدام با حرف اضافه «هر» آمده، یعنی تکوا «هر» سیار تکرار شده (هر
 منظمه زیاده، هر هشت موزون، هر آهنگ دلنواز) دیگر نمی‌توان به کمک «آه»
 آنها را به هم پیوند داد (تلاطمی در بیان پس دوراد باقی می‌ماند یکی
 استفاده از «و» و دیگر استفاده از ویرگول «،» و «و» برای آخرین ترکیب
 ...) فریخته و دلداده هر منظمه زیاده، هر هشت موزون و هر آهنگ دلنواز و برای
 تکرار این ترکیب‌ها در حالت منفی نیز همین‌گونه باید عمل کرد.
 اکنون به نوشته‌های استادان و نویسندگان دیگر معاصر نگاه کنیم و آنها را
 بخوانیم. از دکتر یوسفی:^۱

«استاد تشتر، علاوه بر زبان‌های فارسی و عربی و ترکی و آلمانی که زبان
 مادری اوست، با زبان‌های فرانسوی و انگلیسی نیز آشنا است.
 در این متن، آلمانی را که توضیح «زبان مادری» در پی آن آمده، از
 زبان‌های فارسی و عربی و ترکی جدا می‌کنیم
 «فارسی و عربی و ترکی» و «آلمانی که زبان مادری اوست»
 در این صورت مفهوم کاملاً ترک و متقل می‌شود.^۲
 باز هم از دکتر یوسفی:^۳

«طبی باشد، بهرمانی روشن و دلپذیر، مویی سپید و شست‌افزایی، نگاه‌های
 نوازشگر و بهرمان، همراه با متانتی در رفتار و تأملی و سلاطنتی در گفتار،
 تصویری است از شاعر استاد فرانسائی، محمود فرخ».

۱. از برگه‌های تراشیده شده، موجودی از مقاله مایه‌روشنی ما در گفتگو با استاد تشتر.
 ۲. در این ترک و متقل را با تامل، و با آهنگی جدا کرده، ریاده و ریخته‌ای در گفتار،
 است، ترک مطلب و تشتران.

۳. از مقاله موجود و از گفتگو با استاد تشتر.
 ۴. از مقاله موجود و از گفتگو با استاد تشتر.

بازهم از دکتر یوسفی^۱

«چند سال از عمر محمود (محمود فرخ) به آموختن الفبا و قرآن و خواندن کتاب‌های موش و گربه و حسنین و علی والدین و حسین نژاد و نصاب‌العبدان و گلستان سعدی گذشت.»

اگر در رسانه‌ای مثل رادیو، چند سطر بالا را به همین شکلی که استاد نوشته است، علامت‌گذاری نکرده بخوانیم کاملاً و به‌طور شایسته و لازم، از غنن بیان و اصل زیاده‌خواهی و انتقال درست مطالب با رعایت بهترین موسیقی و آهنگ بیان، بی‌روی نکرده‌ایم، ما باید برای انتقال درست این جمله‌ها با بیان مناسب و زیبا و حفظ آهنگ، کلام در «نقطه‌گذاری» اعمال سلیقه کنیم، به این شکل:

«چند سال از عمر محمود به آموختن الفبا و قرآن، (کمی مکث) و خواندن کتاب‌های موش و گربه، حسنین، علی والدین، حسین نژاد، نصاب‌العبدان و گلستان سعدی گذشت.»

بعضی مواقع توسعه کاملاً توجه قواعد بیان و غنن گویدگی هست و نکات لازم را رعایت می‌کند و ظرافت‌های گفتاری و زیبایی بیان را به‌کار می‌گیرد که در آن صورت کار گوینده راحت‌تر است، اما در گویدگی نکات و ظرایفی هست که هرگز در خط و نوشتار برای آن تشابه و علامتی وضع نشده است، در چنین مواقعی، گوینده به شرط داشتن آگاهی‌های لازم، صبق دارد برای حفظ زیبایی بیان، در نقطه‌گذاری و استفاده از «ا» یا «و» یا «برگول» مختار باشد و اعمال سلیقه کند، مثل همین موردی که عرض شد.

بهتر آن است که آموختن الفبا و قرآن را با کمی مکث و پس از آن با تلفظ «و» از بقیه جدا کنیم و سپس به جای چندین «و» از «برگول» به استفاده ناییم.

۱. از صد مجرده و از پلنگات سرانجام (ج).

بهتر آن است که دستور بیان و «فنون گویشگی و نویسنده‌گی برای رادیو» را همه دست‌اندرکاران این رسانه بیاموزند و با هماهنگی کامل، همکاری کنند. برای تلویزیون هم رعایت همین اصول لازم است. بیان در رادیو و تلویزیون به یک اندازه اهمیت دارد.

نمونه‌های گوناگون نثر فارسی و درست و زیاده‌خوانی آن، بهترین الگو و بهترین نمونه برای ما است. استاد یوسفی‌تری سنجیده و حساب شده دارد، او می‌داند که زیاده‌خوانی چیست و با استفاده به‌جا از نشانه‌های نقطه‌گذاری، توان انتقال معنی و ایجاد احساس و عاطفه را در نوشتار خود به بهترین شیوه دارد. «سعدی سعدی دوستی مهربان است، صمیمی و ششخوار، بخشنده و بزرگووار، امید بتکان و بسیار دوست‌داشتنی، در برابر خداوند باید اخلاص داشت و سوز...»^۱

وقتی در چند جمله کوتاه که خود یک جمله بلند و کامل را می‌سازد هدف فعل صورت می‌گیرد برای استحکام و پیوستگی کامل اجزاء باید از آوایی ساده استفاده کرد.

نمونه‌ای دیگر از همین نوشته:

«در عالمی که هر موجود جاندار و بی‌جان، با سعدی در هم‌دلی و جوشش است و رازگویی، و اشیا و احوال و حرکات آنها از نظر او پوشیده نمی‌ماند، سیر در بوستان و دریافتن اندیشه‌ها، تخیلات و پیام سعدی، محتاج است به فکری آماده و ذهنی حساس و بیدار».

در این نمونه جاندار و بی‌جان با هم پیوند نزدیکی دارد و سه واژه هم‌دلی و جوشش و رازگویی هم، همین‌طور، اما احوال و حرکات، هر دو مربوط به اشیا

۱. جهاد مطارب سعدی و یونس از جمله اولیاد استاد جدود است و مطلب‌های ترس آمده، است.

است. در اصل «اِشیا» و «اِحوال» اشیا و حرکات اشیا بوده که اشبای دوم آن حذف شده است. «اِشیا» و «اِحوال» و حرکات آنها

در بعضی موارد و در برخی از نوشته‌ها گوییده می‌شود است که از دو آوایی «ا» یا «و» هر کدام را که بهتر بداند اختیار کند. البته باید توجه داشت که حفظ توازن و قرینگی هم که نویسنده در اثر خود به کار برده لازم است. در این نوشته سرز ابوالقاسم فراهانی که از کتاب‌های فارسی سال دوم دبیرستان برداشته شده این مورد وجود دارد:

«نامۀ نامی که تاقۀ مشک، تر و تسخّطِ خطّ دلیر بود، در بهترین وقتی و خوش‌ترین وجهی رسید و ساعتِ خاطر را رنگِ باغِ بهشت و موسمِ اردیبهشت ساخت...»

...بلی رسیدن این قاصد و رساندن این کافز، بعد از عهدِ عهد و قطع امید، فریبی بعد از شدت و فریبی بعد از محنت بود و - خاطری‌شان را با همه آشفتگی پندارِ شاد و شکفتگی داد که - نمودبالله اگر شمع‌ای از این معنی به آسمان رسد و فکر انتقام کند.

در جاهایی که علامت فتحه و ضمه گذاشته شده تکلیف روشن است. ولی در مواردی که «واو» بدون اعراب است گوییده می‌تواند خود انتخاب کند. پس از پایان هر جمله و در شروع جمله بعدی بهتر است از «ه» استفاده کنیم و در مواردی که حذف فعل صورت گرفته از «ا» البته به شرط آنکه جمله کوتاه باشد.

و بلا از همان کتاب: «ایر اعیام ادهم» از تذکره الاولیاء
«آن سیرخِ ظافِ یقین، آن گنجِ عالم غزلت، آن گنجینه اسرار دولت، آن پرورده لطف و کرم، ایر اعیام ادهم سر صدالله علیه شفی وقت بود و صدیق روزگار، و در انواع معاملات و استلاف حقایق، عظمی تمام داشت و مقبول همه بود و بسی شایخ دیده بود»

«قتل است که از ابراهیم پرسیدند که: «از چیست که خداوند تعالی فرموده است: آدمونی آتشچپ ننگم. می‌خوانیم و اجابت نمی‌آید» گفت: «از هر آنکه خدا را تعالی و تقدس می‌داند و طاعتش نمی‌دارد. و رسول وی را می‌شناسد و متابعت سنت وی نمی‌کند. و قرآن می‌خواند و بدان عمل نمی‌نماید. و نعمت می‌خورد و شکر نمی‌گوید. و می‌داند که بهشت آراسته است از برای مطهران. و طلب نمی‌کند. و دوزخ آفریده است از برای عاصیان. با سلاسل و اغلال آتشین. و از آن نمی‌ترسد. و نمی‌گریزد. و می‌داند که شیطان دشمن است و با او عداوت نمی‌کند. و می‌داند که مرگ هست. و ساختگی مرگ نمی‌کند. و پدر و مادر و فرزندان را در خاک می‌کند و از آن عبرت نمی‌گیرد. و از عیب‌های خود دست نمی‌دارد و همیشه به عیب دیگران مشغول کسی که چنین نوزد دعای او چون به اجابت پیوندد؟ این همه تعطل از آثار حقت صبری و رحیمی است و موقوف روز جزا است».

در این متن برای ارزش‌گذاری هر جمله (هر چند کوتاه) و طرح سائیل مختلف و پاسخی که به آنها داده می‌شود. بیشتر از آوایی «و» استفاده می‌کنیم. به اضافه آن که معمولاً بعد از هر فعل و در آغاز جمله بعدی. حتی به صورت مبتدا و خبر. بهتر این است که «و» آورده شود. اما هرکجا که دو یا سه واژه پیوسته و به هم مرتبط آمده. با آوایی «اه» وصل کردیم.

اکنون به چند نمونه دیگر توجه کنید. این نمونه‌ها از کتاب «ایران را از یاد نبریم و به‌دنبال سایه همای» از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن است:

«... نظم و استحکام و عقل جامعه انگلستان. پرکاری و انضباط و صنعتگری مردم آلمان و آرایش و نظافت و استقامت سوسی. بهترین نمونه‌گویندگی به همین صورت است. یعنی پیوسته خواندن مشخصات سوازمای هر یک از جوامع.

«در رشته‌های گوناگون، ادبیات و تاریخ و ایران‌شناسی و بهداشت و آیین

دوستیابی و آبرازی و طباطبی و خاطرات جنگ و اتم و عرفان و غیره...
 اجزای این جمله هیچ‌گونه اجناس و همبستگی باهم ندارند (از نظر
 نویسنده هم چنین است). بهترین پیشنهاد این است که همه را با ویرگول به هم
 پیوند دهیم و قبل از غیره «و» بگذاریم:

«در رشته‌های گوناگون: ادبیات، تاریخ، ایران‌شناسی، بهداشت، آیین
 دوستیابی، طباطبی، خاطرات جنگ، اتم، عرفان و غیره...
 مثالی دیگر:

«دستخوش و سالی‌ها، هوس‌ها، ندامت‌ها و صبرتهایی است»

که بهترین بیان به همین صورت است.

اما در این جمله:

«دره‌ها این کشورها، اگر کارخانه و دود و بوی و بخار هست، سوز و
 کبابخانه و تاتار و دانه‌گاه نیز هست»

که بهترین شیوه گویندگی در این جمله، خواندن یک‌سره و یک‌تکلی هر
 قسمت آن، با استفاده از «و» است.

«بزرگ‌ترین مردان و پست‌ترین مردان، در این آب و خاک پرورده
 شده‌اند»

در چنین مواردی که دو صفت برای یک موصوف آمده ولی موصوف
 (مردان) هر بار تکرار شده است، حتماً باید با «و» خواند، ولی اگر موصوف
 یک‌بار آمده بود، یعنی بار دوم آن حذف شده بود، با «و» زیاده می‌شد؛
 بزرگ‌ترین و پست‌ترین مردان...

در چند جمله متن زیرین به علالت «و» و «و» دقت کنید و دلیلش را
 دریابید. این نمونه خوبی است:

«... در دم شکسته می‌شود و قیافه خاضع و خندان و ذلیل به خود می‌گردد و
 شلخته خود را از هم می‌گشاید و جمع می‌کند و کلاه از سر برمی‌دارد و آن را

به سینه می‌چسبند و خم و راست می‌شود و هر چه خلوص و نرمی و پندگی دارد در نگاه خویش گردد می‌کند و صدای خود را محض می‌سازد و عبارتهای شیرین و گوشنواز بر زبان می‌آورد.

حالا به این مسئله توجه کنید. از همان مجموعه:

«گاه بگریزد گاه بختند و گاه کف بزنند و گاه پتنگ و دندان به همدیگر نشان دهند گاه بهترند نشانها کنند و همواره به کار خویش مشغول باشند».

بعضی وقتها نویسنده به ریزه کاری‌های گویندگی و فن بیان توجه کافی ندارد. در چنین مواقعی گوینده آگاه باید از فنون بیان و نکته‌های آموخته خود استفاده کند و متن نویسنده را برای رسیدن به بهترین شیوه بیان و ویرایش کند (بدون درهم ریختن اساس متن و فقط در همین اندازه، مثلاً در جمله‌های بالا «و»های اضافی را بردارد و به جای آن ویرگول بگذارد.

«گاه بگریزد گاه بختند گاه کف بزنند گاه پتنگ و دندان به همدیگر نشان دهند و گاه بهترند نشانها کنند و همواره به کار خویش مشغول باشند».

که می‌توان جمله آخر (و همواره به...) را به عنوان تسجیدگیری نهایی از جمله‌های قبل (با آوردن «و») جدا کرد و با این‌کار بر آن تأکید نمود.
به سختی درباره شاهنامه فردوسی از هیچ پنهانی توجه کنید:

«... خسروی و روش هریک از او خردمندی و خاموشی و شجاعت و ستیزه‌جویی و سبک‌سری و خرم‌رایی و بی‌اعتنایی و نام‌آوری... چنان آشکار است که گویی شخصی با آنان هم‌عصر و یار و آشنا بوده است».

اول ببینیم آیا می‌شود این صفت‌ها، ترکیب‌ها و واژه‌ها را دوتا دوتا کنار هم و در یک مجموعه قرار داد... که نمی‌شود. پس بهترین راه برای بیان بهتر این است که آنها را با ویرگول از هم جدا یا بهتر بگویم به هم وصل کنیم. هر اولین ترکیب (خسروی و روش) که باید با «و» خوانده شود، بقیه صفت‌ها را با ویرگول می‌خوانیم و قبل از نام‌آوری «و» می‌گذاریم. ولی به جای چند نقطه در

نوشته که در رمانی معنی و مفهومی ندارد، کلمه «و غرض» جواب‌گویی نظر نویسنده است و پس از آن، «هم‌عصر» را هم می‌توانیم از بار و آشنا جدا کنیم. پس:

«خوبی و روش هر یک از» خردمندی، خاموشی، شجاعت، سیزده‌هویی، سبک‌سری، خودرایی، بی‌اعتنایی، نام‌آوری و غرض پتان آشکار است که گویی شخص با آنان هم‌عصر، و بار و آشنا بوده است. در نوشته زیر از استاد بهمنی، جمله‌هایی هست که توانایی بهترین نحوه گویندگی و بیان مطلوب را در خود دارد:

«دلاوری و بزرگواری و بزدل‌پرستی رستم، خردمندی و آهستگی و بردباری گودرز، خسرویی و خودرایی طوس، نادانی و خودکامگی کیکاویوس، پاک‌نهادی و شرم سیاوش، کین‌توزی و استقامت افراسیاب، وفاداری و یختگی پیران، نام‌جویی و گستاخی یوز، شجاعت و ناپختگی سهراب، بدآموزی و ناپاکی سودابه، ملاحت و پاکدلی گیو، پاک‌نهادی فروید، دلیری و مهرجویی بهرام، بزرگ‌منشی اسفندیار و صدها تن دیگر با صفاتی خاص...»

الکون به سراغ آثار کلاسیک برویم و سری به چند کتاب بزنیم این مطالب از کتاب‌های فارسی دبیرستان گرفته شده است. در تتر این‌گونه کتاب‌ها (کتاب‌های کهن و کلاسیک)، کمتر اجزاء، دخالت داریم و بهتر این است که همان‌گونه که نوشته شده است، خوانده شود. البته اصل زیاده‌خواهی را هم نباید فراموش کرد. باید متذکر شوم که علامت‌گذاری‌ها به تشخیص و سلیقه من است. ولی در بیشتر موارد جز این هم راهی نیست. از تاریخ بهیمنی، صنگ وزیر:

«... این پوسهل مردی نام‌زاده و، محتشم و، هاضل و، ادیب بود اما شرارت و زحارنی در طبع وی مژگه شد و لا یدیل الخلق الله و با آن

شرارت دلسوزی ندانست و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و بهار
بر چاکری چشم گزینی و آن چاکر را لت زدی و فرو گزینی. این مرد از کراهه
بجستی و فرصتی بستی و غریب گردی و آلتی بزرگ بدین چاکر رساندی. و
آنگاه لای زدی که فلان را من فرو گزینم و اگر نکرد دهد و پشیدم و
خرمندان دانستند که نه چنان است و سری می‌چنانیدندی و پوشیده خنده
می‌زدندی که وی گز افگونی است.

همان‌طور که اشاره شد، علامت‌گذاری‌های «و» یا «و» به انتخاب و سلیقه
من است. اگر شما شکل زیباتر و بهتری تشخیص دادید، در خواندن مختار
هستید.

از کیم‌های سعادت امام‌محمد غزالی در شناختن نفس خویش:

«... پس ترا حقیقت خود طلب باید کرد تا خود تو چه چیزی و از کجا
آندی و کجا خواهی رفت؟ و قدرین متزلزلان به چه کار آمده‌ای؟ و ترا از هر
چه آورده‌اند؟ و سعادت تو چیست و در چیست؟ و شقاقت تو چیست و در
 چیست؟ و این صفات که در باطن تو جمع کرده‌اند، بعضی صفات سوزان و
بعضی صفات دنگان، و بعضی صفات دیوان، و بعضی صفات فریشتگان است.
تو از این جمله کدامی؟ و کدام است که آن حقیقت گوهر توست؟ و دیگران
غریب و غاربت‌اند که چون این ندانی، سعادت خود طلب توانی کرد. چه هر
یکی را از این، غذای دیگر است و سعادت دیگر است. غذای سوز و سعادت
وی در خوردن و خفتن و گشتن‌کردن است. اگر تو سوزی، بهد آن کن تا شب
و روز کار شکم و شهوت راست داری و غذای دنگان و سعادت ایشان، در
دریدن و وزن و گشتن و خشم‌راندن است. و غذای دیوان شرنگیختن و مکر و
صیلت‌کردن است. اگر تو از ایشان، به کار ایشان مشغول شو تا به راحت و
نیکبختی خویش رسی و غذای فریشتگان و سعادت ایشان، مشاهدت جمال
حضرت الوهیت است. و آن شهوت و خشم و صفات بهائم و سیاح را به ایشان

راه نیست. اگر تو خریده گوهری در اصل خویش، جهد آن کن تا حضرت
آلوهیت را بشناسی و خود را به مشاهدت آن جمال راه دهی...

از بهارستان جامی، بخشندگی

«عالم را برسدند که فی الحال یک گوسفند بکشت و بیخت و پیش من
آوردند. بخوردم و بگفتم...»

جمله‌های کوتاه با فعل‌های ساده را با «آه» بخوانیم بهتر. ضووش آهنگتر و
زیباتر است.

از تذکرةالاولیای عطار نیشابوری، علاج:

«آن قیل الله... فی سبیل الله... که هم در غایت سوز و اشتیاق بود و هم در
شدت لهب فراق، مست و بی‌قرار و شوریده روزگار بود و عاشق صادق و
یاکباز، و جهدی عظیم داشت و ریاضتی و کراستی عجیب و عالی‌هست و
عظیم‌قدر بود، و او را مصائب بسیار است به القاطبی مشکل، در حقایق و اسرار
و معارف و معانی و صحبتی و فصاحتی و بلاغتی داشت که کسی نتوانست
دقتی و نظری و فرائسی داشت که کسی را نبود و اغلب در کار او با کردند و
گفتند او را در تصوف قدیمی نیست مگر ابو عبدالله خفیف و شبلی و ابوالقاسم
قشیری و صهیب الله...»

«قتل است که درویشی در آن میان از او برسد که «عشق چیست؟ گفت:
«امروز بی و فردا و پس‌فردا، آن روزش بکشد و دیگر روز بسوختند و
سوم روزش به باد دافتند یعنی عشق این است.

و سرانجام از گلستان سعدی، از مقدمه:

در این نمونه فقط از تر سعدی استفاده می‌کنیم و از آوردن اشعار و ابیات
به دلیل آنکه در بیان آرای «و» یا «و» تابع قاعده وزن شعر هستیم و در بیان آن
تردیدی نداریم، می‌گذریم.

صفت ضحای را عز و جل که خلعتش موجب قربت است و به شکر انورش

میزد نعمت هر نفسی که فرو می‌رود سبب حیات است و از بسوزن برمی‌آید
مخرج ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و از هر هر نعمتی شکر می
واجب است.^۱

«باران رحمت بی‌صاحبش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا
گشیده. برده ناموس پندگان به گناه فاعش ندرد و وظیفه روزی به خطای متکر
نیزند».

«فرشی باد صبارا گفته تا فرش زمین بگسترده و دایه ایر بهاری را فرموده
تا بنات نبات در مهد زمین پیروزد درختان را به خلعت نوروزی قباي سبز و سبزه
(سبز و سبزه) در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر
نهاده. عصاره تالی به قدرت او شهد قایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل
باسق گشته».

«در خبر است از سرور کائنات و مظهر موجودات و رحمت عالمیان و
صفت آسمان و همه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم».^۲
«که یکی از پندگان گفته کار پریشان روزگار. دست اثبات پامید اجماعت، به
درگاه حق. چل و خلا بر دارد. ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند. باز
اعراض کند. دیگر بازش به تضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی فرماید:
(یا ملائکتی قد استجیت من عبیدی ولیس له شئ فی تقد شقوت لدا) دعوتش را
اجابت کردم و از امیدش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری پندیده همی شرم
دارم».

۱. طبع انصاف آرد ای پند برون جملت وای به طلل آنکه علی است. حیات تد،
او در هر جمل پندار با آواز او، هم بر توان آن را پندار به سزای ایتد، و حفظ ریلر و
دوش استکی کلام سحر بیگر طوت

۲. هر چند، دایه بهر است با و از درگاه. درود تا هر صیدتی و صیدتی بهر بهر است
نزد

«عاشقان کعبه چالاش به قصیر عبادت معترف کنه ما عبدناک حق عبادتک، و آصفان عیله چالاش به تحتر منسوب کنه ما عرفناک حق معرفتک».

«یکی از صاحبزادان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و / و در بحر مکاشفت مستغرق شده. آنکه که ازین معاشقت باز آمد، یکی از یاران به طریق اتباط گفت: ازین بستان که بودی ما را چه نفعه کرامت کردی؟ گفت به خاطر داشتم که چون بدرخت گل رسم دانی بر کسم هدایه اصحاب را، چون برسدیم بوی گلیم بستان مست کرد که داشتم از دست برفت».

«ذکر جلیل سعدی که در اقوال عوام افتاده است، و حجت سختی که در بسط زمین رفته، و نصب الجیب حدیثی که همچون شکر می‌خورند، و رفته متناهی که چون کافه زور می‌برند، بر کمال فضل و بلاغت او حمل توان کرد، بلکه خداوند جهان، و قطب دایرة زمان، و قائم مقام سلیمان، و ناصر اهل ایمان، شاهنشاه معظم اتابک اعظم مظهر الدنیا و الدین ابوبکرین سعدین زندگی (صلی الله تعالی فی ارضه رب ارضی عنه و ارضه) به عین عنایت نظر کرده است، و نصیبین بلیغ فرموده، و ارادت صادق نموده، لایهم کافله انام، خاشع و عوام به محبت او گزایدند که: (الاناس علی دین ملوکهم)».

«یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم، و بر صغر ثقل کرده تأسف می‌خوردم، و سنگی سراجله دل به الماس آپدیده می‌ساختم، و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم»:

«بعد از تأمل این معنی مصلحت آن دیدم که در تشییم عزالت نشییم، و دامن صحبت فراموشد چشیم، و دفتر از گفته‌های پیرشان بشویم، و منبعد پیرشان نگویم».

«تا یکی از دوستان که در کجاوه اتیس من بودی و در حجره جلیس، به رسم هدییم را در در آمد. بستان که تشاط ملاحظت کرد و / و بساط ملاحظت

گسترده بهوش نگفتم و سر از زانوی عهد بر نگرفتم. رنجیده نگه نکرد و گفتم:

کسی از متعلقان منش بر حسب واقعیه مطلع گردانید که فلان عزم کرده است و نیت جزم که بخت عصر معتکف نشیند و خاموشی گزیند. تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجاہدت پیش. گفتا: به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم بر ندارم. مگر آنکه که سخن گفته شود بر عادت مألوف و طریق معروفه که آزرمن دوستان بهیست و کفایت یمن سهل و ضلالت راه صوابست و / و نفس رانی اولوالآلایب، ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.

«فی الجمله زبان از مکالمه او درکشیدن، قوت ندانستم و روی از معادله او گردانیدن مروت ندانستم، که باز موافق بود و ارادت صادق.

چه حکم ضرورت سخن گفتم و تفرج گران بیرون رفتیم. در فصل ربیع که صولت برد آوریده بود و / و اولان دولت وارد رسیده.

«شب را به بوستان یکی از دوستان، اطاق بیت افتاد. موضعی خوش و خرم و درختان در هم، گشتی که خردمستان بر خاکش ریخته و بقدر لریا از تارکش آویخته.

«بامدادان که خاطر باز آمدن بر دای تشن تشن غالب آمد، دیدمش دانی گل و رحمان و سبل و خیران فراهم آورده و / و آهنگ رهیج کرده. گفتم: گلستان را چنان که دانی بخای، و عهد گلستان را وفا می نماند. و حکما گفتند: هر چه نیاید، دلبستگی را نشاید. گفتا: طریق چیست؟ گفتم: برای نزعت ناظران و / و / فصاحت حاضران، کتاب گلستانی توانم تصنیف کردن. که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش و ریحش را به طیش خریف مبدل نکند.

فکر می کنم ذکر نمونه های قدیم و جدید از تر هارسی ادبی و غیر آن، کافی

باشد. هر یک از این نمونه‌ها می‌تواند الگویی برای گویندگان جوان و سایر علاقه‌مندان قرار گیرد. ذکر این نکته را لازم می‌دانم که بعضی از مواردی را که به عنوان نمونه آوردم می‌تواند قاعده و قانونی برای زیاده‌خواهی، انتقال مطلوب معنا و گویندگی درست باشد. در بعضی موارد دیگر هم می‌توان اعمال سلیقه کرد ولی از توجه به کل آنها می‌توان به قاعده و دستوری رسید:

اول- در بیان ترکیب‌های دوواژه‌ای و سه‌واژه‌ای و به ندرت چهارواژه‌ای بهتر است این ترکیب‌ها را با «آه» به هم مربوط و متصل کنیم. پیوند آنها به این گونه، البته به شرط آنکه واژه‌ها کوتاه باشند، زیاده‌تر است.

دوم- اگر کلمه‌ها یا واژه‌ها چند تا بود و می‌شد آنها را دوتا دوتا یا حتی سه‌تا سه‌تا جدا و ترکیب کرد، بهتر است این ترکیب‌ها را با «آه» به هم پیوند دهیم و به ترکیب‌های بعدی متصل کنیم. اگر در مجموع دو ترکیب تشکیل می‌شد، آن دو ترکیب را با «و» و اگر چند ترکیب بود، آنها را با ویرگول و آخرین ترکیب یا مجموعه را با «و» بیان می‌کنیم.

سوم- هر کجا که جمله یا فعل به پایان می‌رسد، در شروع جمله بعدی «و» می‌آید. مگر آنکه جمله‌ها کوتاه یا تک‌جمله‌ای و از نظر معنی کاملاً به هم پیوسته باشند، یا یکی از فعل‌ها حذف شده باشد که در این صورت می‌توان از «آه» استفاده کرد. اگر پس از هر فعل، بلافاصله واژه گفت نباید آن را با «آه» ادا می‌کنیم.

تکیه در زبان فارسی

۱- تکیه هجا

در بیان فارسی و در کار گویندگی، به نکتاتی برمی‌خوریم که دستور زبان نویسان (دستوربان) یا به آن توجه کافی نکردند و یا اگر کسانی مانند زبان شناسان به آن پرداخته‌اند، اغلب با تاههای اختصاصی و گاه علمی و (در نتیجه گنج‌کنده‌برای غیر اهل آن) و بیشتر از دیدگاه زبان‌شناسی بوده است و نه برای فن بیان و گویندگی.

یکی از این نکات که برای گوینده، دانستن و رعایت آن لازم و واجب است، تکیه یا کوبه است.

در معنی تکیه و تعریف این اصطلاح، در کتاب مبانی زبان‌شناسی آقای ابوالحسن نجفی چنین می‌خوانیم:

«تکیه عبارت است از برجسته کردن آوایی قسمتی از کلام (عمولاً هجا) نسبت به قسمت‌های دیگر همان کلام، یا در تقابل با کلام دیگر»
و در کتاب وزن شعر فارسی دکتر خاخری آمده است:

«وقتی کلمه یا عبارتی را تلفظ می‌کنیم، همه هجاهایی که در آن هست به یکی درجه از وضوح و برجستگی ادا نمی‌شود، بلکه یکی یا چند هجا برجسته‌تر است. همین برجستگی خاصی یکی از اجزای کلمه در یک سلسله

اصوات ملغوظ، موجب می‌شود که حدود فواصل هجاها را تشخیص بدهیم و هر یک از کلمات جمله را جداگانه ادراک کنیم. این صفت خاصی بعضی از هجاها را که موجب انفکاک اجزای کلام از یکدیگر است در فارسی تکیه کلمه یا به اختصار تکیه می‌خوانیم.^۱

اجازه بفرمایید تعریف تکیه را از کتاب «آوانتاشی» دکتر علی محمد حق شناس هم بخوانیم:

«تکیه از نظر تولید از ترکیب مختصه‌های تغییر در فشار هوا، اختلاف درجه زیر و بمی، و تفاوت در گشتش و آکثای حاصل می‌شود و از نظر شنیداری به رسایی بیشتر تغییر می‌شود. در امتداد زنجیره آوایی، دسته گسترده‌گی هجاست که خود ممکن است تشکیل یک واژه تک هجایی بدهد یا چیزی از یک کلمه چند هجایی باشد. در هر زنجیره آوایی آن هجا را که نسبت به هجاهای پیرامونش با درجه بیشتری از مشخصات فوق تولید می‌شود، هجای تکیه‌بر گویند.»

«تکیه بدیدمائی نسبی است. به این تعبیر که در رابطه با گویندگان (سخن‌گویان) مختلف، بلند یا آهسته سخن گفتن، یا جایگاه هجای تکیه بر در زنجیره گفتار، درجه رسایی تکیه تغییر می‌کند. با این همه در یک زنجیره گفتار که در تولید آن عوامل بالا ثابت و بی‌تغییر فرض شده باشد، پادامی از هجاها نسبت به هجاهای پیرامون خود رساتر شنیده می‌شوند.»

سایر استادان ادبیات و زبان شناسی هم تقریباً همین تعریف‌ها را درباره تکیه دارند.

با این تعریف‌ها لازم است قبل از بحث درباره تکیه، کمی هم از هجا صحبت کنیم.

۱. بدنام این نام را با اصطلاح «تغییر» درج کرده است.

دکتر خاتلری در «وزن شعر فارسی» با توجه به این که می‌گوید تعریف دقیق و کامل هجا آسان نیست، اتاده اختصار توضیح می‌دهد:

«گفتار عبارت است از یک سلسله از اعانات صوتی متوالی که یایی به گوش شنونده می‌رسد. اما شنونده در این سلسله، قطعاتی تشخیص می‌دهد که به منزله حلقه‌های متصل زنجیر است. این حلقه‌ها را هجا یا شطّح (syllable) می‌خوانیم.»

«هر هجا از دو حرف یا بیشتر تشکیل می‌شود که از آن میان یک حرف مرکز یا رأس هجاست و حرف‌های دیگر تابع آنند این حرف مرکزی غالباً مصوّت است.»

و در «کمیت هجاها» می‌گوید:

«هجا که بنای وزن شعر فارسی بر آن است از حیث کمیت دو نوع دارد که یکی را هجای بلند و یکی را هجای کوتاه می‌خوانیم.»

«در همه زبان‌هایی که بنای وزن آنها بر کمیت هجاها است همین دو نوع وجود دارد و همیشه مقدار هجای بلند دو برابر هجای کوتاه است. علت آنکه میان انواع هجا در همه زبان‌ها نسبت ۶ به ۲ وجود دارد. شاید این است که این نسبت ساده‌ترین نسبت‌های ریاضی است و در اصوات موقوف که حدوث آنها به وسیله آلات دقیق، مانند آلات موسیقی انجام نمی‌گیرد، حفظ نسبت‌ها مشکل‌تر و ادراک آن نسبت‌ها به وسیله سمع دشوارتر است و ناچار به ساده‌ترین نسبت‌ها اکتفا باید کرد.»

ابوالحسن نجفی هم «تعریف هجا را بسیار مشکل و تقریباً نا ممکن می‌داند» و تعریف آن را در هر زبانی متفاوت می‌خواند و تنها به تعریف صوتی هجا اکتفا کرده، می‌گوید:

«هجا از ترکیب یک مصوّت با یک یا چند صامت به وجود می‌آید. بنا بر این تعداد هجاها به تعداد مصوّت‌ها است. در هر عبارت هر مقدار مصوّت باشد همان مقدار نیز هجا هست.»

ابوالحسن نجفی در جدولی چهارراه ۶ نوع تقسیم می‌کند. ولی در حقیقت این ۶ نوع، تقسیماتی است که از همان دو نوع بلند و کوتاه، دکتر خاخری گرفته شده که در فصل تقطیع شعر به آن خواهیم پرداخت.

تعریف هجادر کتاب دستور زبان فارسی دکتر محمد علی اسلامی چنین است: «هجا، پیش از این دربارهٔ حروف گفتیم؛ حروف فارسی همگی ساکن و خاموشند و با کمک حرکات یا حروف مصوّت (اصدادار) که عبارت از این شش علامت هستند: «اَ»، «اِ»، «اُ»، «یَ»، «وِ» و «وِ» آنها را تلفظ می‌کنیم.»

«اکنون می‌گوییم و اثر به هم پیوستن حروف بی صدا (صامت) و صدا دار (مصوّت) هجا به وجود می‌آید و آن با یک جریان صوت حاصل می‌گردد»

ملاحظه می‌فرمایید که هجا در زبان فارسی از نگاه زبان شناسان و ادیبان متفاوت است. یکی آن را تعریف تاشدتی و مشکل، دیگری کسی مشکل و سومی آنان می‌داند ولی همه در یک چیز اتفاق نظر دارند که: از یک تا چند حرف بی صدا و یک حرف صدا دار، یا از نظر آوایی، از یک واژه و یک یا چند همخوان تشکیل شده که با یک جریان بازدمی بیان می‌شود.

برای بیشتر شناختن هجا، سری هم به کتاب آواشناسی زبان فارسی نوشته دکتر بدله نمره می‌زنیم:

«هجا در زبان فارسی عبارت از یک رشته آوایی پیوسته است که از یک واژه و یک تا سه همخوان تشکیل می‌یابد. منظور از رشته آوایی پیوسته آن است که اهزای سازندهٔ هجا طی یک فرایند تولیدی بدون مکث، تولید می‌گردند. واژه به منزلهٔ مرکز یا هسته یا محور هجاست و همخوان در حکم حاشیه یا دایرهٔ آن است. این که می‌گوییم واژه مرکز هجاست بدین سبب است که اولاً موجودیت هجا بستگی به وجود واژه دارد زیرا اگر واژه را حذف کنیم دیگر هجایی باقی نمی‌ماند. در صورتی که می‌توان از یک هجا یک تا دو همخوان را حذف کرد بی آنکه به موجودیت آن لطمه‌ای وارد آید»

به این ترتیب در ساختمان صوتی یک زبان ابتدا باید به تحلیل واج‌ها (واکه و همخوان با به تعریفی دیگر صوت و صامت) و سپس هجاها و پس از آن واژه‌ها پرداخت. به این ترتیب واژه با کلمه از یک با چند هجا تشکیل یافته است.

ساختمان و تعریف هجا مانند همه اجزاء و ترکیبات دیگر در هر زبانی ویژه همان زبان است. بنابراین می‌تواند در بعضی زبان‌ها، تعریف آن مشکل باشد. که ربطی به زبان فارسی که دارای وزن و آهنگ هجایی است ندارد. زبان فارسی به دلیل داشتن همین ویژگی، زبانی آهنگین و خوش نواست و در شنیدن بیان کامل و طبیعی زبان فارسی، به راحتی می‌توان، آواها یا واج‌ها را تشخیص داد. در نتیجه در چنین زبانی درک هجاها و تعیین صد و سرز آن کاری مشکل نیست، به طوری که حتی در کودکان‌ها، کودکان آن را به شکل بخش کردن کلمات می‌آموزند. اشتناخت هجا به همین مقدار برای کودکان کافی است، در فصل وزن شعر باز هم از هجا که رکن اصلی وزن شعر فارسی است صحبت خواهیم کرد. اکنون به گفتگوی قبلی (کوبه، یا تکیه) بازگردیم. دکتر خاتلری «در کتاب وزن شعر فارسی» درباره موضوع و جای تکیه در کلمات فارسی می‌گوید:

«درباره تأثیر و دخالت تکیه در ساختمان صرفی کلمات فارسی تا کنون در این زبان بحثی نشده است.^۱ و نخستین بار نگارنده این کتاب در «تحقیق انتقادی در عروض فارسی» از این مطلب ذکری به میان آورده»
«... اما چنانکه گفته شد، زبان شناسان اروپایی این معنی را مورد تحقیق قرار داده و اخیراً نیز یکی از دانشمندان آمریکایی طبن مطالعاتی در این باب بحث کرده است».

۱. استدلالات زیاد چلیب کتاب که سال ۱۳۴۵ تدوین برد است.

دکتر خاتلری در کتاب وزن شعر فارسی به چند قاعده کلی دربارهٔ تکیه در کلمات فارسی اشاره دارد که آن را با ذکر نمونه و توضیح بیشتر در اینجا می‌آوریم:

اسم به‌طور کلی آنچه اسم در زبان فارسی داریم، تکیه آن در آخرین هجاست. (توضیح آنکه اگر کلمه‌ای یک، هجایی باشد چه کوتاه، چه بلند و چه کشیده خود دارای تکیه است، مثل: سر، گل، آب، باد، بند، دست، دور و مانند)

اسم مام مانند: کتاب، مهران، میوه، اقیانوس، درخت، اسب و خورشید که به ترتیب: تاب... ران... ژم... توس... رخت... اسب و... شید. (هجاهای پایانی کلمه، با آخرین هجای کلمه) تکیه بر هستند و بر همین سوال است اساسی دیگر مثل اسم ذات مانند: مرد، زن، پسر و گوسفند و اسم معنی مثل: هوش، سفیدی، سیاهی، کوشش، راستی و خرد که همه در آخرین هجای کلمه تکیه می‌گیرند.

اسم در حالت نکر، با مفعول اضافه کردن «ی» در آخر اسم مثل: مردی (یک مرد)، کنایی (یک کتاب)، خیابانی، کشیدای و مانند آنها هیچ تغییری در تکیه هجا نخواهد داشت و تکیه در آخرین هجا خواهد بود.

«او مردی دانشمند بوده.

«دیروز کنایی خطی خریدم.

«خیابانی بی‌آب و علف بر سر راهش بوده.

«کشیدای با خط میخی در موزه دیدم.

اما همین «ی» وقتی در حالت نسبت باشد هم محل تکیه هجا تغییر می‌کند، هم معنی دیگری می‌گیرد مثل:

«مردی» به معنی کیفیت مرد بودن، مردانگی، «مردی زاننده در ضربه بر سر» یا «عاشقی پیداست از زاری دل»

با «کتابی» به معنی آنچه مربوط به کتاب است: «دوست من کتابی حرف می‌زند»

با «خیابانی» به معنی آنچه منسوب به خیابان است. نام خانوادگی و آنکه و آنچه با خیابان مربوط است. «آقای خیابانی از دوستان من است.»
«ضبط‌کنشی‌های خیابانی. برای رانندگان. راهنمای خوبی است.»

با «بیابانی» به معنی آنچه منسوب و مربوط به بیابان است و آنکه بیشتر در بیابان است و با بیابان ارتباط دارد. «معمود راهنمای بیابانی است.»

ملاحظه می‌فرمایید که در حالت نسبت، تکیه به آخرین هجا (هجایی که از ترکیب حرف بی‌صدای انتهایی واژه و «ی» نسبت ساخته شده) منتقل خواهد شد. در حالی که «ی» علامت تکرار چنین وضعی پیدا نمی‌کند.

به‌طور کلی می‌توان گفت اسم عام و خاص، اسم مصدر مثل: پرورش، آراش، نگوشت و... گریه، خنده، اندیشه، سوره و... گفتار، کردار، ساختار و... و هر اسم مصدر دیگر یا مصدر، اسم فاعل (مختوم به «ان» و «ند»)، اسم مفعول و همه انواع و اقسام صفات (اجامه و مرکب و غیره) و تمام اسم‌های مرکب به هر صورت و شکلی، تکیه آنها در آخرین هجایی واژه است.

در واژه‌های مرکب چه اسم و چه صفت و چه قید، وقتی که در واژه با هم ترکیب می‌شوند، تکیه واژه اول برداشته می‌شود و آن دو واژه در حقیقت یک واژه خواهد شد که تکیه در آخرین هجا است. تنها تفاوت در تعداد هجاها خواهد بود مثلاً واژه «سمن رویان» در مطلع غزلی از حافظ را در نظر بگیرید:

همین‌طور ترکیب «سری رویان» در مصراع دوم همین بیت:

سمن رویان چهار خم یسو پشیتند، پشیتند.

سری رویان قرار دل یسو پشیزند، پشیزند.

سمن اسم است و تکیه آن در هجایی آخر یعنی «ن» است و «یو» نیز اسم یا صفت است با یک هجا، که تکیه در همان یک هجا است. وقتی سمن و یو

ترکیب شوند. تکیه از واژه سمن و هجای «سن» برداشته می‌شود و سمن به خود یک واژه می‌شود. یعنی تکیه به آخرین هجای واژه سمن به مستقل می‌گردد؛ همین طور است ترکیب بری رو و چون جمع بست شود. تکیه به علامت جمع می‌رسد. یعنی همیشه در جمع کلمات علامت جمع (ان) و «ها» به کلمه متصل می‌شود و هجای دیگری به آن اضافه می‌کند. پس می‌توان گفت علامت جمع هم مثل کلمات ترکیبی به کلمه متصل با آن ترکیب می‌شود و مجموع آنها مثل یک واحد است؛ یک ترکیب و یک واژه و تکیه در آخرین هجای آن قرار دارد.

نمونه دیگر: خداپرست. واژه خدا از دو هجا تشکیل شده که تکیه در هجای آخر آن است. دا و پرست نیز همین طور است و تکیه در هجای آخر یعنی پرست قرار دارد. اما چون دو واژه «خدا» و «پرست» با هم ترکیب شوند. مثل یک واژه می‌شوند که با داشتن چهار هجا (خدا / دا / پرست / پرست) تکیه در آخرین هجا خواهد بود. خداپرست. اگر این قاعده رعایت نشود و تکیه واژه اول بر هجای پندام و بخوانیم: خدا پرست معنی آن به کلی عوض می‌شود. پرست در این حالت فعل امر است و معنی آن چنین خواهد شد: خدا را پرست. خدا را پرست کن.

این قاعده در ترکیب پسوند و پیشوند هم قابل اجرا است. مثلاً واژه پلا ترکیب پلاداشت را در نظر بیاورید با دو بیان و دو معنی مختلف: پلا داشت به معنی ۱- جلوی کسی را گرفتن (گرفت) و ۲- پلاداشت به معنی کسی را به طور موقت زندانی کردن. در این جمله: «او را امروز پلاداشت گرفته» یا در این جمله: «علی بیرون را از اقدام به این کار باز داشتند» ترکیب پلاداشت یا تغییر تکیه هجا در دو جمله متفاوت به کار می‌رود و دو معنی و دو کارکرد متفاوت پیدا می‌کند. و نیز ترکیب بازگشت به معنی آمدن پس از رفتن، برگشتن و مراجعت. در این جمله: «در راه بازگشت به خانه او را دیدم» یا در این جمله:

نام‌های اندازی، «بازگشت به خانه مؤرخ...» و اگر هر دو واژه ترکیب داشته باشند بازگشت، یعنی برگشت، یا دوباره آمد، مثلاً در جمله «او برپرواز از سفر بازگشت»، دو کلمه «باز و گشت» از نظر دستوری وقتی که ترکیب می‌شوند، اسم مصدر یا مصدر مرفوع خواهند شد، ولی اگر باز و گشت به عنوان دو واژه در کنار هم و به دنبال هم قرار بگیرند، گشت یک فعل کامل است با زمان ماضی و شخصی مفرد غایب و «باز» خود قید خواهد بود. در همه ترکیب‌هایی نظیر آن، نیز همین حکم جاری است.

در حالت نداد با خطاب در این حالت اسم با علامت ندا (چه در اول واژه، مثل: ای، آقا، یا و غیره و چه در آخر مثل: الف آخر) متادا می‌شود. در صورت نخست تکیه از هجای آخر به هجای اول منتقل می‌شود و به طور طبیعی هجای اول را با فشار و تأکید ندا می‌گویم. در شعر تاسع مضمون:

ای آنکس ششمنگی و سز اواری و ندر نهان سرشک همی یاری
از موبهری؛

«ای» یا ششمنگی! شمه سرو هل که پیش‌آهنگ بیرون شد از منزل»
با از حافظ؛

«الا یا ایها الناس! ادركاً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»
و در بیان ای عاشقان! در شعر مولانا و ای آدم‌ها! در شعر تیما بوشیج و در بیان خطایی یا علی! یا رب! و غیره.

در مورد «ای» در ترکیب «ای دوست» که «ای یار» و مانند آن تکیه هم روی «ای» و هم روی «دوست» می‌شوند یعنی تکیه از «ای» صورت می‌گیرد و «دوست» یا «یار» با اسم بعدی راهم در بر می‌گیرد. همین‌طور در «ای خدا»، «ای عشق» و مانند آنها.

بی اگر علامت ندای «ای» و «ایه» و «ایه» در اول اسم باشد، تأکید و تکیه هجا، تقریباً اول کلمه واقع می‌شود.

اما اگر اسم به واسطه الفی آخر متنا شود، جای تکیه هجا در واژه تغییر نمی‌کند و در همان جای اصلی خود باقی می‌ماند. در این حالت توجه داشته باشید که اگر جای تکیه هجا تغییر کند و به آخر واژه یا به هجای آخر، منتقل شود، معنی به کلی تغییر خواهد کرد. مثلاً واژه یا اسم «یاره» را در نظر بیاورید؛ که تکیه روی مصوت «آ» در واژه «یاره» واقع است و بدون خطایی شود بدون تغییر در تکیه هجا «یاراه» تلفظ خواهد شد. مثل:

یاراه بهشت صحبت یاران هضم است

دستار یار ناما مستاسب بهمن است

«معدی»

اما اگر تکیه چهارا به آخر کلمه بیسم و آن را «یاراه» بر وزن «یاراه» تلفظ کنیم، نه تنها از حالت خطایی خارج می‌شود، بلکه معنی دیگری هم پیدا خواهد کرد به معنی: قدرت و توانایی. در جمله «اصد از شدت خستگی یارای حرکت نداشت».

در حالت اضافه، در این حالت حرف ساکنی که در آخر کلمه اول قرار دارد، با حرکت زیر یا کسره، که علامت اضافه است ترکیب می‌شود و هجای دیگر را می‌سازد (هجای میان دو کلمه) این هجا همیشه بی تکیه است و تکیه روی هجای قبل از آن قرار می‌گیرد. یعنی در همان جایی که در کلمه اول، قبل از حالت اضافه قرار داشت. کلمه بعدی هم تکیه هجای خود را حفظ خواهد کرد (تکیه در آخرین هجا) مانند: مدای محنت، دندان طلا، گوی دماوند، سراپا دانش، نابگوی مغازه، من مطالعه پنجه کلاس، شیشه پنجره، خلیج فارس، دریای مازندران، او بهاری، یای لادت، دیده احترام، گوینده رادیو و نگاه

صورت باز. در حالت مفت و موصولی نیز همین قائمه برقرار است مانند: پدر، مهربان، نقش تازه، ایمانِ راسخ و انسانِ فرهیخته. به این ترتیب در ترکیب‌های اضافی، هر دو واژه در آخرین هجای خود تکیه ضوابط داشت و علامت اضافه (یا) بدون تکیه است.

تأکید من و بر بی تکیه بودن هجای کسره (هجایی که از حرف ساکن آخر اسم اول و کسره اضافه ساخته می‌شود) بی دلیل نیست. نام برنامدهای رادیو که در «آرم» یا نشانه برنامه‌ها گفته می‌شود، اغلب به صورت ترکیب‌های اضافی است (اضافه و مضاعف اله یا صفت و موصوفه) ترکیب‌های دولایی، سه‌لایی و به ندرت بیشتر، مانند: یا کاروانِ صلّه، خونِ خدا، آشیانه عقاب، خانه عشق، ارمود تاریخ، ورزش در سال گذشته، هفت قانون رستم، بردهٔ هرازد صبح، مردانِ بزرگ، تاریخ ادب ایران و بسیاری دیگر.

معمولاً گویندگان در خواندن آرم برنامه‌ها بیشتر دقت می‌کنند تا زیباتر بیان شود و به سفارش تهیه‌کننده یا مدیر برنامه، آرم و نشانه را به اصطلاح «گندار» می‌خوانند که بر بسته‌تر و نمایان‌تر شود. به این خاطر همیشه این ترکیب‌ها را با تأکید بیشتر و کشیده‌تر می‌خوانند. (کلمات را با کشش بیشتری بیان می‌کنند)

بسیار شنیده‌ایم که در مواقع خواندن آرم، کسره اضافی را هم، با فشار و به صورت کشیده، خوانده‌اند که در نتیجه هجای کسره هم تکیه‌دار شده است. مثلاً ترکیب «یا کاروانِ صلّه» سه تکیه هجا دارد. اول در حرف همراهی «یا»، بعد در کاروان (روی هجای «ا» و «ا» و سومی در صلّه (روی هجای «ا» و «ه» و هجای اضافی بین دو کلمه کاروان و صلّه، یعنی «ن» بدون تکیه است. ولی گوینده به اشتباه هجای اضافی «ن» را هم تکیه می‌دهد و در نتیجه این ترکیب دارای چهار تکیه می‌شود. «یا... و... ا... ه...»
حتی گاهی تکیه‌ای که به اشتباه بر روی هجای «ن» (کسره اضافی) می‌گذارند، قوی تر از تکیه‌های اصلی است.

مسلم است که این کار و چنین بیان کردنی خلاف قاعده و قانون بیان است. هم موسیقی بیان فارسی را خراب می‌کند (به دلیل ایجاد تکیه‌های بیجا و هم به دستگاه آوایی زبان فارسی خدشه وارد می‌سازد.

یادآوری می‌کنم که در حالت نکره نیز شیوه صالت اضافه است. یعنی اگرچه حرف آخر کلمه با یای نکره، هجای دیگری می‌سازد ولی این هجا همیشه بی‌تکیه است مانند کتاب که تکیه روی «ب» تکیه است و چون یای نکره بگیرد «کتابی» می‌شود. اگرچه حرف ساکن آخر هجا یعنی «ب» با یای نکره هجای تازیانه ساخته (ب) ولی همچنان تکیه هجا در همان جای قبل باقی می‌ماند (ب کتاب) یا «بازرگان» که تکیه روی «ن» گاه است و در حالت نکره اگرچه «ن» با علامت یای نکره با وحدت هجای تازیانه را می‌سازد «بازرگانی» ولی این هجا تکیه نمی‌گیرد و تکیه در همان جای قبلی باقی می‌ماند.

در مورد «یکی» و «یکه» علامت نکره که در اول واژه واقع می‌شود باید دقت کنیم که علامت نکره تکیه نگردد. اگر «یکی» و «یکه» تکیه دار شود، معنی تعداد خواهد داشت.

وقتی می‌گوییم «یکی کتاب خریدم» اگر «یکی» بی‌تکیه ادا شود، نکره است و منظور تکایی است. تا نشناسی ولی اگر «یکه» با تکیه ادا شود آن وقت به معنی آن است که تعداد کتاب خریداری شده یکی است.

با در این دو مصراع از سعدی

یکی گریه در خانه زال بود

یا

یکی را که در بند بینی معتد

که اگر به «یکی» تکیه داده شود، منظور تعداد خواهد بود و نه نکره و ناشناسی.

اگر به کلمات مختم به های غیر مفلوط، یا کلمات مختم به مصوت «آ» یا کلمات مختم به مصوت «او» یا تکره اضافه شود باز همین حکم جاری است مانند:

خانه — خانهای. پروانه — پروانه‌ای. افتاده — افتاده‌ای.
دانا — دانایی. برتا — برتایی. شیدا — شیدایی.
بربرو — بربرویی. جانور — جانوری. گیسو — گیسویی.

در حالت نسبت یعنی زمانی که پای نسبت به آخر کلمه افزوده می‌شود چه مصدر و اسم مصدری باشد چه جز آن، بدون استثنا آخرین هجا که با همان علامت نسبت ساخته شده، تکیه می‌گردد، مثل: شادی، روشنی، خداکاری، استادی، شاگردی و گدازدانی. همچنین (زادگی، فراز انگي، پیرافانی، یا آلودگی، استیلا، وافتادگی و مرجعیت.^۱

تفاوت میان «ی» تکره یا وحدت، و «ی» نسبت یا مصدری در تغییر هجای تکیه، یا تغییر هجای تکیه‌بر است.^۲

در صورت نخست (اضافه) هجای تکیه در واژه تغییر نمی‌کند و هجای تازه آخر واژه، به هیچ روی تکیه نمی‌گردد و در صورت دوم (نسبی) همیشه تکیه روی هجای تازه پایانی است. به خاطر داشته باشید که تغییر محل تکیه همیشه موجب تغییر معنا خواهد شد.

اکنون به تکرار در افعال می‌پردازیم.

۱. در «در بیان دل» در، مصدر، امری، و رفتن، است. مانند: تلهو - در تلهو -
در تلهو می‌روین آرد، در تلهو جلد جلد استیلا پیدا می‌کند تکیه ملود جلد تکرار،
یا رددت است.

۲. در این بل، و در بل، تلهو، معنی را داریم، به دلیل تمایل و اصل تکرار ما توضیح
در اسم تکرار

در همه صیغه‌های فعل ماضی بعد از سر از سرود غایب، تکیه روی هجای
مقابل آخر است. مانند: نوشتید، خریدید، شنیدید و شنیدید. و در
صیغه سرود غایب، تکیه روی هجای آخر است. مانند: شنید، پستید، افتاد،
فرمود، رسید، یزید و آزمود.

اگر بای «زخته» یا «آکیده» بر سر هر کدام از افعال بیاید، در آن صورت در
هر شش صیغه تکیه در اول کلمه و روی حرف «ب» قرار می‌گیرد. مانند
بخورد، بفرمود، بفرسودید، بشنید، برفتند، بگفتی، بگفتی و...

در ماضی استمراری، تکیه قوی روی حرف «می» واقع می‌شود. مانند:
می‌نشتید، می‌خواندم، می‌خواستید، می‌شنیدید، می‌خوردید و می‌دویدند. در
ترتیب قدیم که حرف «ی» بجای «می» استمراری در آخر فعل می‌آمد، در
خواندن آنها، تکیه در هجای مقابل آخر است. مانند: «شنیدی، خوانستی،
نشتی و گفتی».

در مضارع حالی، تکیه در تمام صیغه‌های شش گانه روی هجای آخر جزء
اصلی فعل (اسم مفعول) قرار دارد. مانند: رفتایم، ضربه‌ای، افتاده‌اند،
آزموده‌اید، پرداخته‌ایم و گفته است.

در مضارع بعید، دو تکیه وجود دارد؛ یکی روی هجای آخر اسم مفعول و
دیگری روی هجای اول فعل معین «بودن» مانند: رفته بودم، پستیده بود،
دیده بودند، گذاشته بودید، ساخته بودی و یفته بودیم.

فعل مضارع- اگر بدون حرف استمرار «می» به کار رود، تکیه روی هجای
آخر است. ولی اگر با «می» استعمال شود، تکیه قوی روی «می» قرار می‌گیرد.
مانند:

آورم — می‌آورم	نویسند — می‌نویسند	تیم — می‌تیم
افکن — می‌افکن	یرسد — می‌یرسد	شوید — می‌شوید

مثل **لر** - اگر بدون حرف «پ» علامت فعل **لر** به کار رود تکیه روی هجای آخرین فعل است. مانند: **بستد**، **گزن**، **گشای**. اگر فعل **لر** یک هجایی باشد، تکیه روی همان هجاست مانند: **جو** (جوی)، **دان**، **خواه**، **دار**، **گنوب** و **کوش** و اگر با حرف **لر** «پ» اتصال شود تکیه بر روی «پ» خواهد بود مانند: **بستد بگزن**، **بگشای بجو** (جوی)، **بدان**، **بخواه**، **بدار**، **بگنوب** و **بکوش**. درجات **نهی** و **قی** - همیشه تکیه قوی روی حرف **نهی** «ن» یا **قی** «ز» است. مانند: **منشین**، **مشو**، **مروید**، **مرو**، **نمی‌دانی**، **ندانست**، **ترفت**، **نباید**، **نگرده** است. **نشدایی**.

حرف استفهام - اگر حروف استفهام یا ضمائر پرسشی، یک هجایی باشد، مانند: **که**، **چون**، **چند** و مثل آن، دارای تکیه است و همیشه تکیه را تکیه می‌دارد. مانند: **که می‌داند؟** **که رفت؟** یا **کی گفت؟** **کی باید بود؟** (افادت بین **که** و **کی** یا **چه** و **چی**، در کاربرد تلفظی آن در بیان محاوره‌ای، یا در خواندن و بیان کتابی است) **چه می‌کنی؟** **چه گفتی؟** **چی شد؟** / **چه شد؟** («چون» کاربرد ادبی دارد مثل: **چون شد که آمدی؟** و **غیر از**، **چوتی؟** است به معنی **چون هستی؟** / **چگونگی؟**) و اگر، **چند** هجایی باشد، تکیه با روی **جزء** پرسشی یا در تمام واژه است مانند: **چگونگی؟** **چه طوری؟** **چه کردی؟** یا روی هجای آخر است مانند: **کدام؟** **کجا؟** و اگر مرکب باشد **جزء** استفهامی و پرسشی همیشه تکیه دار است مانند: **پرا؟** **که را؟** **چه کسی؟** **بقدرا؟** **چه اندازه؟**.

می‌توان به این نتیجه رسید که در حروف استفهام یا ضمائر پرسشی، اگر **جزء** «که» و «چه» به تنهایی باشد، تکیه در همانجا است و اگر با **جزء** دیگری همراه باشد، گاه **جزء** اول، یعنی همین «که» و «چه» تکیه می‌گیرد و گاه تکیه به هجای آخر انتقال پیدا می‌کند.

درضایر، **میهم** یا **میبهات**، مانند: **برضی**، **بعضی**، **عدای**، **گروهی**، **یازماری**، **هر کسی**، **خیلی‌ها** و **غیر**، هرگاه به صورت ترکیب ساده باشند، مانند **اسم** و

صفت. در هجای ما قبل آخر تکیه می‌گیرند. در ضمائر مبهم که جزء اول آنها هیچ. همه و هر. قرار بگیرد. مانند: هیچ کسی. هیچگاه. هیچ وقت. همه جا. همه روز. همه سال. همه کسی. هر که. و هر چه. تکیه روی هجای اول با جزء اول ترکیب می‌شود. لذا در ضمائر پرستی و مبهم مانند «هرکسی» و نیز در آنجا که از «همه‌کس» معنی و مفهوم «هرکسی» مورد نظر باشد. تکیه در هجای آخر ترکیب است. و البته کاربرد آن بیشتر در شعر است مانند:

هر کسی را توان گفت که صاحب نظر است

عشق بازی دگرو. نفس پرستی دگر است

«عطفی»

یا:

فرصت شعر طریقه زندگی. که این نشان.

چون راه گنج بر همه‌کس آشکاره نیست

در این شعر حافظ. «همه‌کس» معنی «هرکسی» می‌دهد و بنابراین تکیه

باید روی هجای «... کسی» باشد.

اما وقتی همه‌کس به معنی همه افراد باشد. نوع ترکیب تغییر می‌کند و تکیه

روی «همه» قرار می‌گیرد مثل این بیت دیگر حافظ:

همه‌کس طالب یازند. چه هشیار و چه مست

همه‌ها خانه عشق است. چه مسجد. چه گشت

ضاخرم هست در «دومین سینار زبان فارسی در صدا و سیما» ضمن

سخنرانی خود با عنوان «گویندگی. شیوه‌ها و دشواری‌های آن» نقلی از حافظ را می‌خواندم با مطلع:

راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست

آنجا هر آنکه جان بیازند چاره نیست...

تا رسیدم به این بیت:

فرصت شعر طریقه رانده، گد این نشان.

پس راه گنج بر همه کس آشکاره نیست
و ترکیب «همه کس» را با تکیه بر روی هجای «کس» خواهم و عرض
کردم باید به همین شکل خوانده شود تا «همه کس» معنی «هرکس» را بدهد.
و گرنه به معنی «همه مردم» خواهد بود و شعر حافظ مفهوم درست خود را
نخواهد داشت. استادی که مورد احترام من و همه است و از پیشگوسایان و
بزرگان ادب و فرهنگ ما است، با کم لطفی و بی‌توجهی گفت:
هیچ قانونی نمی‌کند، هر دو یکی است. خوشبختانه بعضی استادان
زبان‌شناس که در سمینار حضور داشتند اشاره کردند که البته تفاوت می‌کند و
درست می‌گوییم. من هم به احترام همه سکوت کردم.

تغیر در تکیه هجا همیشه و مستأ تغییر در معنی و مفهوم را در پی دارد، مانند:
در گذشت و در گذشت، مردم و در دم، باز خواست و باز خواست و غیره...

گفتیم که ضمایر متصل در حکم اسم و صفت هستند و روی هجای آخر
تکیه می‌گیرند، مانند: من، تو، او، و ما که یک هجایی هستند و تکیه روی همان
هجاست ولی اگر دو هجایی باشند مانند: شما، ایشان و آنها، تکیه روی هجای
آخر است.

ضمایر متصل مفعولی که حالت متممی و اضافی دارند، همچون در حالت
اضافه تکیه نمی‌گیرند، زیرا که جزء آخر کلمه آنها با کسره اضافه ترکیب
می‌شود و هجای دیگری به وجود می‌آورد که بی تکیه است و تکیه به هجای
قبل از آن داده می‌شود، مانند: کلاهتان- بردش- دیدشان- خانه تان، نامه‌ام،
سرایتان، کتابش و کتابت، در مورد بیان و تلفظ کتابت یعنی «کتاب توه» باید
دقت کرد که محل و جای تکیه رعایت شود، (مثل خیلی ترکیب‌های مانند آن)
یعنی مستأ تکیه در هجای ما قبل آخر قرار بگیرد، زیرا اگر جای تکیه تغییر
کند و به هجای آخر (...) منتقل شود، به صورت «کتابت» بیان می‌شود که به
معنی نوشتن خواهد بود.

تکیه در یثند و بدود.

در تمام ترکیب‌های یسنودی، تکیه روی هجای آخر قرار می‌گیرد (مستجاوز از اینجا نوع یسوند داریم که فقط نمونه‌هایی آورده می‌شود؛ اینجا درازا، داند، گفتار، پدیدار، گرفتار، خوراک، خندان، سالام، عصرانه، دخترانه، نورانی، نمکدان، علقزار، رضار، دانشکده، دانگر، آخرین، دانشمند، پرنده، رفته، بدی، خوبی، هنر، انانیت، سیم، زاینه و غیره).

به‌طور استثنا در چند مورد تکیه در هجای ماقبل آخر است، مانند یسوند «آه در دریا، خوشا شگفتا دردا، قزما و بادا یسوند «ی» در مواردی که نشانه تکرار و وحدت است، مانند شیری، مهری، ماهی، دلی، رویی (روباهی)، مرغی، کنای، یگانه‌ی.

در مورد ترکیب‌های یسنودی دو حالت پیش می‌آید:

الف - یسنودهای تکیه‌دار؛ در این حالت یسنودهایی که بر سر فعل می‌آید علاوه بر تکیه فعل، خود نیز تکیه می‌گیرد؛ در این نوع ترکیب، دو تکیه خواهیم داشت: (تکیه یسوند و تکیه فعل)؛ مانند:

در گذشته: «دیروز یکی از استادان دانشکده ما در گذشته»

بر آورد: «مخلوط بزرگ همه آرزوهایش را بر آورده»

باز گشت: «برسو امروز صبح از سفر خارج به ایران باز گشته»

باز داشت: «سرمای شعبه او را از دانه سر باز داشت»

ب- یسنودهای بدون تکیه؛ در این حالت یسنودهایی که بر سر فعل می‌آید، بدون تکیه است. در این نوع ترکیب فقط یک تکیه خواهیم داشت. (تکیه در آخرین هجا) مانند:

بر آورد: «بروانه مدت سفرش را یک ماه بر آورد کرده بوده»

در گذشته: «دیروز به خاطر درگذشت یکی از استادان ما دانشکده تعطیل

بازگشت: «دیروز بازگشت برستور از سفر خارج، چشمن گرفتیم»
 بازداشت: «مأموران پلیس علی را پس از یک ساعت بازداشت، آزاد
 کردند»

در باره انواع ترکیب در زبان فارسی و جایگاه تکیه در آنها و تمایز معنایی
 که به دنبال تغییر در ساختمان ترکیب به وجود می‌آید، در فصلی دیگر با هم
 صحبت خواهیم کرد.

اگر پیشوند بر سر اسم یا مصدر یا صفت یا بن ماضی و مضارع قرار بگیرد،
 جز در موارد فعلی شدن، در بقیه موارد، تابع قاعده اسماء خواهد بود و تکیه به
 همانی آخرین تعلق خواهد گرفت. مانند: بخرد، بپوش، بنام، بشکوه، بباغتر،
 بازگشت، بازداشت، بازرس، برآورد، بر خورد، بر چسب، برقرار، بیگانه، بی
 ادب، بی دست و پا، بی خوشتن، در خواست، در گذشت، درگیر، فر اگیر،
 فراخور، فروکش، فروگذار، فروتن، فرومایه، قهقمد، ترس، تداشت، ناگام،
 ناروا، ناپسند، تابود، تابندری، نامادری، واضواست، وادار، واریز، واگیر، وارفته،
 ورشکست، ورتداز، ورزیده، هسکار، هسفر، همدیگر، همزاد، همچنین،
 هسلان، و بسیاری دیگر.

همچنین باید بدانیم بعضی از این ترکیب‌های پیشوندی وقتی در حالت
 تاسزا و متادی قرار بگیرند، پیشوند آنها تکیه بر می‌شود، مانند: نادانانک، نامردانک،
 ناقلاک، بی‌عرفتک، ورزیدهک، لاتضبطک.

یادآوری می‌کنم که در مورد متادا قرار گرفتن کلمات به ویژه در خواندن
 شعر، تکیه روی «ای» (علامت ندا) نمی‌گذازد و چنین رسم شده است که
 «ای» را بدون تکیه و بدون فشار ادا می‌کنند ولی پس از آن را تکیه می‌دهند.
 مانند: ای دوست! که تکیه، بیشتر روی «دو» است یعنی روی قسمت نخست
 همانی کشیده «دوست» واقع می‌شود.

نموده دیگر، واژه خداوند از سه هجا تشکیل شده است: «خدا / نا / وند» و چون اسم است مطابق قاعده، تکیه روی آخرین هجا یعنی «وند» واقع خواهد شد. اما وقتی متادا شود و در اول آن «ای» قرار گیرد، تکیه پس از «ای» خواهد بود. حتی می‌توان گفت که تکیه در این حالت از هجای دوم هم عبور می‌کند و قسمتی از هجای بعدی را هم دربر می‌گیرد. همین طور است درباره «ای پروردگارا ای عزیز» «ای خردمند عاقل هشیار» «ای شایب از نظره» «ای عاشقانه» و «الا ای همتن دل‌داده» که در این صورت، تکیه، گاه تمام ترکیب را در بر می‌گیرد. اما کلمه «پاه» چنین نیست و خود تکیه می‌گیرد مانند: یارب یا علی یا حسین یا هوا یا عشق و یا امام.

در مورد علامت ندا (الف آخر) که کلمه یا آن متادا می‌شود مانند: خداوند همه واژه‌ها یکسان نیست. گاه مثل همین مورد «خداوند» تکیه روی آخرین هجا، «وند» است و چون متادا شود، «خداوند» حرف ساکن «ده» که در آخر هجای «وند» است، با «ای» ندا، خود هجای دیگری می‌سازد «ده» در این حالت اندکی از تکیه هجای «ون» تا اول هجای «ده» هم ادامه پیدا می‌کند. همین گونه است واژه‌های «پروردگارا»، «عزیز» و «شازنده» اما در کلمه‌هایی مانند: دل‌داده و سرور، ایه دو صورت عمل می‌شود.

الف- گاهی نظر همان حالت قبلی است و تکیه بر روی آخرین هجای اسم است. این در صورتی است که معنی دیگری در زبان فارسی نداشته باشد «پار»

ب- گاهی تکیه را روی اولین هجا قرار می‌دهند. مانند: «پار» در «دل‌داده» تکیه روی هجای «دل» است. گاهی از آن هم عبور می‌کند و کمی از هجای بعدی را هم دربر می‌گیرد. همین گونه است واژه‌های: «پناه» «دلا» «سرور» و «شاد»

انتخاب جای تکیه هجا در این موارد، که بیشتر در شعر و در نثر ادبی اتفاق می‌افتد، بسته به ذوق و سلیقه گوینده است. مشروط به آنکه معنی کلمه تغییر نکند.

بیشترین اشتباهی که در رعایت جای تکیه در کلمه می‌شود، یکی در ضمیر متصل «ت» مخاطب مفرد است. این ضمیر مثل سایر ضمائر نظیر خود، مطلقاً تکیه نمی‌گردد ولی با کم‌ترین بی‌توجهی گویند: اگر تکیه، که در هجای ماقبل آخر (قبل از ضمیر)، است به آخرین هجا (ضمیمه) داده شود، «ت» از حالت ضمیر دوم شخص مفرد، خارج و متصل به کلمه شده، ترکیبی دیگر با معنی دیگر ساخته می‌شود.

کلمه «وصلت» از این توج موارد است که به دو گونه تلفظ می‌شود:

در صورت نخست، به معنی وصل تو؛ تکیه بر روی «وصل» است.

نه وصلت دهنده بودم گاشکی ای گل نه هجرات

که جامم در جوانی سوخت، ای جامم به قربانت

«شهریار»

در صورت دوم، به معنی پیوند زناتسویی، تکیه بر روی «ت» است.

میان دو همزاده وصلت افتاد دو خورشید سیمای بهتر تو را

«سعدی»

درک تفاوت، میان بیان دو کلمه و نظایر آن و اصالی جایگاه تکیه در آنها

و به کار بردن و رعایت این تفاوت هنگام گویندگی، در مواقع عادی شاید ساده و راحت باشد. زمانی مشکل می‌شود و گویند، را به اشتباه می‌اندازد که در بیان شعر پس از آن کلمه، به ویرگول برسد و بتواند تعلیل^۱ بدهد به این شعر

۱. اینها نوعی تعاقب به معنی حلقه تکرار نام است در خلال جمله نه جمله جداگانه است. درباره تعاقب آنرا در فصل ترتیب در هر جمله مایه در باب «درآمد» دید.

جمال‌الدین عبدالرزاق استغاثی دقت بفرماید که از کتاب‌های فارسی دیهستان نقل می‌شود و بدی از ترکیب بد معروف اوست. همدی است در نعت حضرت رسول اکرم (ص):

ای آرزوی قسدر. عشایت وی صبله آسمان سرایت

در عالم نطق. هیچ ناطق تا گفته سزای تو. عنایت

هر جای که خواجدهای غلات هر جای که ضروری. گدایت

قصدم از اشاره به این آیات از همدی. توجه به غایب‌های عشایت (عقایی تو)؛

سرایت (سزای تو) و طرز و شیوه بیان آنها و کلماتی نظیر آنها است مانند: عنایت (عقایی تو) در ترکیب رنج و عنایت.

قبل از آن بایستی در باره «علق» کمی بیشتر فکر کنیم. پس از قطعه سکوت است. چون صبله تمام شده است اما پس از ویرگول علق است. یعنی صبله تمام نشده است.

یکی از ابزارهای موسیقی بیان و گفتار در هر زبانی به ویژه در زبان فارسی غیر از هجای کوتاه و بلند و تکیه‌های شدت و ارفاع (آزیر و پعی) استفاده از توقیف‌ها، قطع و وصل‌ها، درنگ‌ها و تعلیق‌های مختلفی است که در بیان این زبان وجود دارد.

همچنان که برای خط و نوشتار در هر زبانی دستور زبان جداگانه و ویژه‌ای هست. در آوا و گفتار هم دستور بیان خاصی وجود دارد و همان‌طور که در دستور (زبان‌ها، صرف و نحو) وجود دارد. در دستور بیان هم صرف و نحو هست؛ یعنی باید باشد. قبلاً گفتیم که باید مثل کشف و استخراج دستور زبان که از بررسی متون نظم و نثر گذشته و معاصر صورت گرفته است. برای درست خواندن و تلفظ صحیح کلمات و ابزارهای صبله، و بیان ترکیب‌ها و جمله‌های ساده و مرکب و بسیاری نکته‌های دیگر هم باید بشنیم و موازین اصولی و قواعد بیان را برای گویشگی (اعلم و فنی که مربوط به وسایل ارتباط جمعی

صوتی- تصویری یا رادیو و تلویزیون است. از بررسی آن همه کتاب‌های نظم و اثر بیرون می‌آوریم. یا به اصطلاح استخراج کنیم. اما درباره صرف و نحو زبان و اشاراتی که به صرف و نحو بیان شد، باید توضیح بیشتری بدهیم.

تعریف صرف و نحو از کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی تألیف یوسفور احمد شفايي به طور فشرده نقل می‌شود:

«بررسی اجزای کلام و شناختن آنها در شکل‌های ظاهری و تغییراتی که می‌کنند، برای آنکه بعداً با هم و در کنار هم جمع شوند را علم صرف می‌گویند».

«و علم نحو، دانش پیوند دادن کلمه‌ها و اجزای زبان در ترکیب‌ها و سپس در جمله‌های ساده و در نهایت در جمله‌های مرکب است» برای انتقال مفاهیم گوناگون،^۱

این وظیفه صرف و نحو دستور زبان برای نوشتن است. همین قاعده و ترتیب را می‌توان در دستور بیان هم به کار گرفت. نکته در وضوح کلمه و در اجزای جمله زمانی که به تهایی و به صورت مجزئ است. و هنگامی که با کلمه‌ها و اجزای دیگر ترکیب می‌شود. و باز با زمانی که همان کلمه در جمله قرار می‌گیرد و بیان می‌شود. تفاوت اساسی دارد.

حالت بیان و آهنگ ادای کلمات بستگی به آهنگ جمله دارد و چون هر جمله‌ای، آهنگش متناسب با مفهوم پیام و مقصود و منظور گوینده در تغییر است. پس اجزای کلام و کلمات تشکیل دهنده هر جمله‌ای هم، تابع آهنگ ادای کل جمله خواهد بود. در جمله‌های پیوسته، هر جمله آهنگ کاملی دارد که با کمی تعلیق، و یا گنگ حرف ربط «و» به جمله یا جمله‌های بعدی پیوند

۱. کلمه ما و جمله‌های مرکب و ترکیب‌های پیوسته و وابسته به دایره کامل و ... ربط می‌دهد. جداگانه از ترکیب هر جمله را دایره بررسی قرار داده است.

می‌خورد. مانند این جمله: «صبح زود از خواب بیدار شد. صبحانه خورد و به اداره رفت.»

همین جمله چون به صورت مرکب یا وابسته باشد، پیوند جمله‌ها بیشتر خواهد بود و در نتیجه، در بیان آن، باید تعلق بیشتری بدهیم: «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و به اداره رفت.»

در جمله مرکب پیوسته سه جمله را یکی پس از دیگری و به صورت پیوسته و با استفاده از دو علامت پیوند «و» و «-» بیان می‌کنیم و بین هر کدام از جمله‌ها، کمی درنگ یا مکث مختصر کافی است. اما در جمله مرکب وابسته، معنی و مفهوم و در نتیجه بیان جمله، فرق می‌کند. منظور و مفهوم جمله وابسته این است که: به این دلیل که توانست صبح زود از خواب بیدار شود، صبحانه خورد و به اداره رفت، یا به این دلیل که صبح زود از خواب بیدار شده بود، توانست صبحانه بخورد و به اداره برود. مفهوم عکس آن، این است که: اگر صبح زود بیدار نشده بود، نمی‌توانست صبحانه بخورد و به اداره برود. این وابستگی به دلیل وجود حرف ربط «چون» است و در چنین یایی تعلق بیشتر خواهد شد و تعلق یعنی کشش بیشتر آخرین کلمه یا آخرین هجای کلمه. این حالت تعلق و کشش، روی تکیه هجا اثر می‌گذارد و در نتیجه آن در معنی واژه، تغییر به وجود می‌آورد. شبیه همان حالتی که قبلاً گفته شده، تبدیل «بای» وحدت یا تکرم، به «بایی» نسبت یا مصدری، یا تغییر «ب» ضمیر در واژه «حالت» به معنی حال تو که به علت تغییر محل تکیه از هجای ماقبل آخر (حال) به هجای آخر، (حالت)، تغییر در معنی کلمه را موجب می‌شود و تبدیل آن به «حالت» (تکیه در آخرین هجا) به معنی وضعیت، کیفیت، چگونگی و وضع و حال.

با در یابایی از قصیده عبدالرزاق، که بسیار هم شنیدم، در خواندن، به دلیل بی‌توجهی یا به جهل رعایت تعلق، لغات (قافیه‌ها) با تغییر محل هجای

تکیه بر تبدیل به لغایت (اما پایان و انتها) شده است (چون تلفظ «خ» و «ق» در فارسی به یک گونه استبد همین طور، سرایت (سرای نو) و تغییر هجای تکیه و تلفظ اشتباه آن به صورت سرایت (الترکدن، صری بودن) و بسیاری کلمه‌های ظریف آنها که معنی و مفهوم شعر را یا تغییر داده یا کاملاً بی‌معنا کرده است.

این تغییر تکیه هجا در تلفظ حرف ربط یا پیوند «و» که به صورت «آ» یا «وَ» بیان شود نیز هست. در جمله مرتب و ایستاد، «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و (و) به اداره رفت.» اگر حرف ربط را با آوای «وَ» ادا کنیم، «وَ» یک هجای تکیه بر خواهد بود و قبل از آن کلمه «خورد» یکی هجای کشیده است و اگر حرف ربط را «آ» تلفظ کنیم، «خورد» تبدیل به دو هجا خواهد شد، یکی «خور» و دیگری «آ» و دو جمله ساده «... صبحانه خورد» به اداره رفت» وابستگی بیشتری خواهد یافت و سریع‌تر هم بیان خواهد شد.

تکیه در زبان فارسی

۱- تکیه کلام

در فعل تکیه در زبان فارسی پس از بررسی اظهارنظرهای چند تن از استادان زبان، با یک نوع تکیه آشنا شدیم. از این جهت می‌گوییم یک نوع تکیه. زیرا که تکیه در زبان فارسی منحصر به همین نوع که بعضی استادان تعریف کرده‌اند نیست. همچنین باید بدانیم که تکیه یکی از واحدهای زیر زنجیری زبان است که در بیان و در گفتار اعمال می‌شود. ولی در زنجیره کلام و در خط و نوشتار علائمی برای آن نداریم و در حقیقت بر جستار گردن آوایی قسمتی از کلمه است یا بر جستگی خاص یک هجا از کلمه است. این بر جستگی هجایی اغلب موسیقی کلام، وزن و بیان زبان فارسی را ممکن می‌سازد و در ساخت این موسیقی نقش اصلی را دارد و در بسیاری موارد هم سبب تمایز و تغییر معنایی می‌شود که نمونه‌هایی از آن را مشاهده فرمودید و با تأمل و تغییر تکیه هجا در کلمات فارسی آشنا شدید.

اما نوع دوم تکیه در زبان فارسی، بر جستار گردن واژه یا کلمه‌ای از زنجیره کلام یا جمله است. بدون اینکه در تکیه هجا یا هجای تکیه بر، دخالت با اثری داشته باشد یا تغییری در آن بوجود بیاورد.

مثالی برای تکیه نوع دوم بیاوریم:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشگاه دیدم»

این یک جمله ساده خبری است بدون پیچیدگی. در بیان همین جمله ساده و برای آنکه منظور و مقصود پیام‌رسان به‌طور روشن ادا شود و گاهی هم برای کامل شدن معنی و مفهوم پیام، حتی برای تأکید بر موضوعی خاص، باید بر روی یک یا چند کلمه تأکید بیشتری بکنیم و آن کلمه یا کلمات را با برجستگی بیشتری ادا نماییم.

اگر گوینده پیام بخواهد بر فاعل جمله که در اینجا «من» است تأکید کند، «من» را با برجستگی خاصی که نام آن را هم تکیه گذاشته‌اند بیان می‌کند و مقصود این می‌شود که من یرویز را دیدم، نه کسی دیگر. (تکیه روی «من» است.)

ما هم مثل زبان‌شناسان برای این توج «تکیه» علامتی را بر روی کلمه یا کلماتی که تکیه می‌گیرند قرار می‌دهیم. با اجازه استادان برای این تشابه و علامت چیزی شبیه عدد ۸ بر بالای کلمه مورد نظر می‌گذاریم. فراموش نشود که انتخاب این علامت برای گویندگان است و شبیه به عدد ۸ بودن آن هم به این دلیل است که می‌توان زوایه آن را کم یا زیاد کرد:

/ ^ / ^ / ^ / ^

«من امروز صبح یرویز را در دانشگاه دیدم»

اگر پیام‌رسان بخواهد زمان این دیدن را برجسته کند و به اصطلاح بر آن تأکید نماید، تکیه کلام را روی واژه «امروز» قرار می‌دهد و می‌گوید:

«من [^]امروز صبح یرویز را در دانشگاه دیدم»

یعنی این دیدن همین امروز اتفاق افتاده است نه دیروز یا پیش یا هر زمان دیگری.

اگر پیام‌رسان بخواهد زمان را دقیق‌تر اعلام کند، تکیه را تا «صبح» هم ادامه می‌دهد و تکیه را روی هر دو واژه «امروز» و «صبح» می‌گذارد. زیرا که

زمان امروز خیلی دقیق نیست و می‌تواند تمام طول روز را در برگیرد. پس می‌گوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

اما زمان در امروز صبح هم می‌تواند مثلاً از ساعت ۶ تا حدود ۱۲ باشد. پس اگر گویند پیام بخواند زمان دیدن یرویز را دقیق‌تر از این بیان کند، به ترکیب امروز صبح، ساعت ۸ را هم اضافه می‌کند و تکیه و تأکید را روی «امروز صبح ساعت ۸» می‌گذارد و این ترکیب را یکسره و با تکیه و تأکید بیان می‌کند:

«من امروز صبح ساعت ۸ یرویز را در دانشکده دیدم»

به همین ترتیب اگر پیام‌رسان قصدش اشاره به شخص «یرویز» باشد و بخواند بگوید که یرویز و نه شخص دیگری را دیدم، تکیه کلام را روی واژه یرویز قرار می‌دهد و می‌گوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

اگر پیام‌رسان بخواند محل ملاقات را نشان بدهد و بر روی محل ملاقات تأکید داشته باشد، می‌تواند تکیه کلام را روی دانشکده بگذارد و بگوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

توجه داشته باشید که دانشکده هم جای بسیار بزرگی است و چندین اتاق و محل‌های گوناگون دارد و اگر پیام‌رسان، بخواند محل ملاقات را دقیق‌تر بیان کند، می‌تواند قبل از دانشکده نام محلی را هم اضافه کند و مثلاً بگوید «کتابخانه دانشکده» حتی پس از دانشکده برای دقت بیشتر در دادن نشانی بگوید: «کتابخانه دانشکده ادبیات» و تکیه کلام را روی تمام این ترکیب بگذارد (اولد جزئیات دیگر، مثلاً اینکه فشار تکیه بین این سه واژه چگونه تقسیم خواهد شد و تکیه از نوع شدت یا ارتفاع باید باشد و به چه نسبت و

شعر نمی‌شوم. گوینده خود در اصل و در زمان گویندگی به این طرایف خواهد رسید.

پس اجازه بفرمایید برای اینکه انتخابی نکنیم و فراموشان نشود نام این دو نوع تکیه را مشخص کنیم.

تکیه نوع اول را که موسیقی کلام و وزن شعر و وزن بیان فارسی را می‌سازد و جایگاهش مشخصاً روی هجای کلمات است و در اصل گذشته با آن آشنا شدم، «تکیه هجایی» یا «تکیه هجاء» یا «هجای تکیه» می‌نامیم و تکیه نوع دوم را که در انتقال معنی و مفهوم پیام نقش حتی نقش اساسی دارد، «تکیه واژه» یا «تکیه کلام» نام می‌گذاریم.

من زبان‌شناس نیستم و ادعایی هم در این زمینه ندارم. اگر هم اظهار نظری می‌کنم یا حرفی از دانش زبان‌شناسی می‌زنم اطلاعاتی است که از کتاب‌های زبان‌شناسی به‌دست آورده‌ام. ادیب هم نیستم ولی نوشته‌های همین خرمین دانش استادان ادبیات بوده و هستم. من یک «گوینده» هستم و هر چه را که آموخته‌ام برای استفاده در فن بیان و کار گویندگی بوده است. ادبیات، زبان‌شناسی و هر چه را که خوانده‌ام و آموخته‌ام برای استفاده در گویندگی بوده است.

پس اگر در بعضی مواقع و در بعضی موارد اظهار نظری می‌کنم خدای نخواست به‌سزایی به‌ساحت مقدس و محترم این استادان عزیز نیست. کار و حرفه گویندگی همان‌طور که می‌دانید تازه و جدید است و باید برای شناختن و شناساندن آن سعی کرد. من هم این کار را می‌کنم.

در جست‌وجوی مطالب مختلف و شاید تازه هر کتابی را که داشتم دارم و می‌شناختم مطالعه کرده‌ام. حتی کتاب‌های فارسی دبیرستان را و مخصوصاً کتاب‌های «زبان فارسی» دبیرستان را که همه نوع مطلبی در آنها برای استفاده دانش‌آموزان فراهم آمده است. نام مؤلفان را که در ابتدای کتاب خواندم به

ارزش و اعتبار آن بیشتر آگاه شدم و دانستم که برای کار من بسیار مفید خواهد بود. همچنان که همین‌طور هم شد.

نکته‌ای که در درس ششم زبان فارسی [۵] و زیر عنوان «واحد‌های زیر زنجیری گفتار» توجه مرا را جلب کرد بر اینان شرح می‌دهم و فکر می‌کنم در بررسی و شناخت «تکیه» مفید است. ابتدا اجازه بفرمایید، عین مطلب کتاب را نقل کنم:

تکیه

«هنگام ادا کردن یک جمله، برخی از هجاهای آن را بر جسته‌تر و مشخص‌تر از هجاهای دیگر تلفظ می‌کنیم. مثلاً به جمله‌ی «هر کس باید تنها سقانه بنویسد» توجه کنید. بر حسب این که در واژه‌ی /تها/ تکیه روی هجای اول یعنی /تن/ یا روی هجای دوم یعنی /ها/ باشد، معنی جمله تغییر می‌کند. در حالت اول، منظور ما این است که «هر کس دون کجک دیگران اید طاه بنویسد» اما در حالت دوم، می‌گوییم «هر کس باید فقط طاه و نه بزرگ‌تر بنویسد». به این واحد زیر زنجیری - یعنی ادای یک هجا با شدت و فشار بیشتر- در اصطلاح «تکیه» می‌گویند»

و پس از آن جای هجاهای تکیه‌دار، در زبان فارسی، در اسم (مفرد و جمع) یا صفت و در افعال به صورتی مختصر بیان می‌شود.

برای فهمیدن و درک مطلبی که با عنوان «تکیه» در کتاب زبان فارسی [۵] نظام جدید آموزش متوسطه آمده، باید آن را دوباره خواند. یک بار دیگر فحسی از این جمله کتاب فارسی را مرور کنیم:

«بر حسب این که در واژه‌ی /تها/ تکیه روی هجای اول یعنی /تن/ یا روی هجای دوم یعنی /ها/ باشد، معنی جمله تغییر می‌کند»

برای درک بهتر نکته‌های این درس نخست باید توجه داشته باشید که در زبان فارسی دو تکیه وجود دارد:

۱- تکیه هجاء

۲- تکیه کلام یا تکیه وازء

بهتر آن است که این تکیه را همان تکیه کلام بنامیم زیرا گاهی تکیه بیشتر از یک کلمه را دربرمی‌گیرد.

همچنان که گفته شد و در انواع «تکیه هجاء» دانستیم اسم به‌طورکلی در هجای آخرین خود تکیه می‌گیرد مثل:

افراسیاب، سمنو، استخوان، کتاب، دفترچه، گل، پروردگار، پخچال، فرش
با هر اسم دیگری، آخرین هجای آنها یعنی «- باب»، «-نو»، «-ضوان»...
تکیه‌دار است و اگر اسمی یک هجایی باشد، مثل گل، فرش، یا سرو تن همان
یک هجا تکیه دارد. هر اسمی در صورتی که جمع بسته شود، گاه در زبان
فارسی با دو علامت «هـ» و «ان» این کار صورت می‌پذیرد تکیه باز هم در
آخرین هجاست، یعنی تکیه به علامت جمع منتقل می‌شود، زیرا هر اسمی با
علامت جمع، ترکیب می‌شود و همچون یک وازء، آخر آن تکیه خواهد داشت؛
کتاب‌ها، سرزمین‌ها، گلخانه‌ها، سربازان، باتوان، فراوانگان و هر نمونه دیگر.

با این قاعده، وقتی پس از کلمه «تن» علامت جمع «ها» می‌آید دیگر نمی‌توانیم به نوبت گاهی به «تن» و گاهی به «ها» تکیه بدهیم. یک تکیه وجود دارد و آن هم روی علامت جمع یعنی «ها» است. حتی اگر وازء «تها» را جمع تن بنامیم و آن را یک وازء بنامیم باز مشمول قاعده تکیه اسم و انواع آن می‌شود که در هجای آخر تکیه دارد. به این ترتیب به هیچوجه «تن» در وازء تها تکیه نخواهد گرفت.^۱

۱. برای اینکه جمله برتر با این علامت در این مورد یک استثنا وجود دارد و این عبارت است:

واژه «تهاه» در زبان فارسی چند معنی دارد. یکی همین که صحبتش بود؛ جمع تن، معنای دیگر آن چنین است؛ بگانه، بدون دیگری بودن، تکی و تنها، واحد، و نیز به معنی قطع، مثل اینکه در مقام اظهار عشق و علاقه می‌گویم: تنها ترا دوست دارم. یا در این جمله: تنها تو از این موضوع با خبری.

در هر صورت و با هر معنی که برای «تهاه» قابل باشیم، این واژه یک هجای تکیه بر دارد و آن هم هجای «هاه» یعنی آخرین هجای تنها.

ما چون مشکلات کار گویندگی و بیان معیار را بررسی می‌کنیم، در اینجا باید بگوییم که همین واژه تنها را با توجه به معنی آن که «تن» باشد و برای انتقال معنی و مفهوم به شنونده (در بیان حالت جمع) بین تن وها کمی درنگ می‌کنیم. (بدون قطع قس، حتی بسیاری از ویراستاران و استادان زبان هم در مواقع نوشتن اگر منظور از «تهاه» جمع تن باشد، آن را جدا می‌نویسند: «تن‌هاه» و نه «تهاه» البته هم ویراستاران و هم گویندگان این کار را برای انتقال بهتر و کامل‌تر پیام می‌کنند و عموماً توجه دارند که این درنگ کوتاه، سریع و بدون قطع قس، تغییری در تکیه هجا و محل آن ایجاد نخواهد کرد، یعنی نباید ایجاد بکند. مقایسه کنید با کلمات مشابه دیگر مثل: دست‌ها، پاها، ابروها، سنوبرها، سبیل‌ها و غیره.

پس اینکه در کتاب فارسی دبیرستان آمده است: «اگر تکیه روی هجای اول / تن / یا روی هجای دوم /ها / باشد، معنی جمله تغییر می‌کند» از اساس

ترجمه بدینگونه شد: «علم ما آفیلان اعداء رحمت» بهت را بدینگونه، به علم ما و آفیلان اعداء رحمت بهت را بدینگونه، تو جمله اعداء، که من آنرا خطاب مستقیم می‌دهم و با محل «علمی» بدینگونه، تمام مرتبه تکیه روی مجاز اول علم ما و آفیلان است. بحث چهره‌ها و نیز بافتار کرامی و ذریه و غیر جمله «به» که با محل «بدینگونه» تمام مرتبه خطاب مستقیم است و کتاب مجاز دوم «داشت جمع است» روی آخرین هجای جمله: علم ما و آفیلان.

انتباه و غلط است و مخالف قواعد زبان فارسی و دستور زبان و زبان‌شناسی است.

برگردیم به جمله‌ای که در کتاب فارسی آمده و جای حرف دارد.
«هر کس باید تنها مقاله بنویسد»

در همین جمله دو منظور یا دو مفهوم (با تغییری در هجا که در نظر داشتند) بررسی شده است:

۱- هر کس بدون کمک دیگران باید مقاله بنویسد.

۲- هر کس باید فقط مقاله و نه چیز دیگر بنویسد.

اگر بخواهیم در اینجا به نتیجه درست (شیء آنچه مورد توجه در کتاب بوده) برسیم بایدیم از تکیه نوع دوم یعنی تکیه کلام یا تکیه واژه کمک بگیریم.

در صورت اول که «هر کس بدون کمک دیگران باید فقط مقاله بنویسد» باید تکیه کلام را روی واژه «تنها» بگذاریم و پس از آن لفظی درنگ کنیم. تکیه کلام را با علامت A روی واژه مورد نظر (که در حالت اول «تنها» است) مشخص می‌کنیم:

«هر کس باید [^]تنها مقاله بنویسد»

در صورت دوم: «هر کس باید فقط مقاله و نه چیز دیگر بنویسد» باید تکیه کلام را به واژه «مقاله» بدهیم و علامت را روی آن واژه بگذاریم. تکیه کلام در اینجا نیز با علامت A روی واژه مقاله، نحوه بیان جمله را مشخص می‌سازد:

«هر کس باید تنها [^]مقاله بنویسد»

به این ترتیب معلوم است که برداشت کتاب درسی دبیرستانی نظام جدید انتباه و نارساست و در ضمن دانستیم که در زبان فارسی علاوه بر تکیه هجا،

تکّیه کلام هم داریم که در ارتباط با معنی جمله است و جایگاهی آن می‌تواند معنی جمله را بکلی متفاوت کند.

چون در این جای کتاب «زبان فارسی» فقط از یک نوع تکّیه نام برده شده است، (تکّیه هجا)، نمی‌شود دانست که آیا به نوع دوم تکّیه (تکّیه کلام یا تکّیه واژه) هم اعتقاد و با آن آشنایی دارند یا خیر؟ و آیا این اسم را مناسب می‌دانند یا نام دیگری بر آن می‌نهند؟

تأیید معنایی در همان جای تکّیه بر، با تکّیه هجا هم ممکن است. مثل موردی که در کتاب آمده:

در حاشیه صفحه بعدی کتاب، اشاره‌ای مختصر به «ی» نکره و «ی» مصدری شده است که: «ی» نکره تکّیه را به خود اختصاص نمی‌دهد مثل: دانشجویی از مر وارد شد. در حالی که «ی» مصدری تکّیه می‌گیرد. مثل: دوران دانشجویی پادش به خیر. ما نیز در فصل تکّیه در زبان فارسی، در بررسی نوع اول یعنی تکّیه هجا به‌طور مشروح و با ذکر نمونه‌هایی آن را توضیح دادیم. یادآوری می‌کنم که:

«ی» پس از اسم در حالت نکره مانند حالت اضافه است. یعنی صرف آخر کلمه اگرچه با «ی» (علامت نکره) جای دیگری می‌سازد ولی این هجا همیشه بی‌تکّیه است. اما در حالت نسبت یا مصدری فرق می‌کند. یعنی «ی» نکره با «ی» نسبت و مصدری، متفاوت عمل می‌کند. در حالت نسبت یا مصدری (آخرین هجا [هجایی که به کمک «ی» ساخته شده] تکّیه می‌گیرد مثل شاگردی و شاگردی، استادی و استادی، ناتوایی و ناتوایی، پهبندی و پهبندی... هر کدام از این واژه‌ها در دو حالت «نکره» و «نسبت» خوانده می‌شوند. اولی نکره و دومی نسبی و مصدری.

علامت و نشانه‌ای را که برای جای تکّیه بر یا تکّیه هجا به صورت (Y) در

زیر همان حجاب قرار گذاشتیم به خاطر دارید؟ گویند می‌تواند در واژه‌هایی که ممکن است غلط خوانده شود یا در تکیه عجای آنها به شک و تردید دچار شده از این علامت استفاده کند. مثل وصیلت (به معنی وصل تو) و وصیلتی (به معنی پیوند زناشویی) یا در ترکیب‌هایی: بازگشت (فعل) و بازگشت (مصدر)، بازداشت و بازداشت (در فصل ترکیب‌ها تفاوت و تمایز آنها با توضیح بیشتر آمده است).

در مورد «ی» نکره و «ی» نسبت که گرفته‌اند اغلب به تردید می‌افتد و اشتباهی می‌کند. من سال‌هاست برای پرهیز از اشتباه به طور استثنای برای این دو نوع «ی» علامت دیگری بکار می‌برم: برای «ی» وحدت و نکره مثل تابستانی (یک تابستان) زیر «ی» یک ۱ کوچک می‌گذارم: «تابستانی» (تابستانی گرم در راه است) و برای حالت مصدری و نسبت همین علامت را به صورت اقلی می‌گذارم: «تابستانی» (با گرم شدن هوا میوه‌های تابستانی از راه می‌رسند).

در جدول زیر چند واژه را برای نشان دادن محل تکیه حجاب در هر سه حالت با دو نوع علامت پیشنهادی ملاطفه خواهد کرد:

اسم	نکره یا مفرد	نسبت یا مصدری
شاگرد	شاگردی / شاگردی	شاگردی / شاگردی
دانشجو	دانشجویی / دانشجویی	دانشجویی / دانشجویی
تهیدست	تهیدستی / تهیدستی	تهیدستی / تهیدستی
معمار	معماری / معماری	معماری / معماری
فرزانه	فرزانه‌ای / فرزانه‌ای	فرزانه‌گی / فرزانه‌گی
دیدبان	دیدبانی / دیدبانی	دیدبانی / دیدبانی

به هر حال گوینده در انتخاب علالت که برای راضی‌نمایی اوست سخت‌تر است.

اکنون در چند جمله یکی از این نوع کلمات را مثلاً کلمه «دیوار» را در دو حالت نکره و نسبی بررسی می‌کنیم:

«باز آنها فقط دیواری فاصله بوده» (یک دیوار).

حالا سعی کنیم «دیواری» با حالت نکره را با «دیواری» با حالت نسبت جایجا کنیم:

«باز آنها فقط دیواری (دیواری) فاصله بوده» (منسوب به دیوار)

ملاحظه می‌فرمایید که با این جایجایی تکیه جدا و در نتیجه آن همه چیز جمله تغییر می‌کند. آوا و نحو جمله به هم می‌ریزد، معنی آن از دست می‌رود و جمله از پایه شلط می‌شود. اکنون این واژه جدید و تغییر یافته را باید در جمله‌ای دیگر و با مفهومی دیگر بکار برد، «ما در مدرسه روزنامه دیواری داشتیم»

در جمله زیر واژه «دیوار» را در هر دو حالت نکره و نسبت با هم می‌آوریم: «در مدرسه ما دیواری بود که همیشه روزنامه‌های دیواری را روی آن دیوار نصب می‌کردیم» حالا هر دو واژه را در ذهن خود مرور می‌کنید.

می‌توان چندین نمونه شبیه آن را ساخت.

حالا همان واژه «تجارت» را در نظر بیاورید. در دو جمله متفاوت یکی با باری وحدت یا نکره و دیگری با باری نسبت یا مقدری:

۱- او در زندگی مرد تجاری است. (یک مرد تجاری است)

۲- او در زندگی عاشق تجاری است. (تجاری را دوست دارد)

ساختار این دو جمله به هم نزدیک است و حتی با آندکی مسامحه در تألیف می‌توان در جمله را کاملاً شبیه هم ساخت و واژه «مرد» یا «عاشق» را عیناً در هر دو جمله به عنوان فاعل آورد.

- ۱- او در زندگی مرد تنهایی است. (یک مرد تنها است)
 - ۲- او در زندگی عاشق تنهایی است. (تنهایی را دوست دارد)
- ولی اینجا از موارد نامر است و نمی‌توان با یک یا چند مورد نامر و استناد قاعده ساخت.

از دیگر واژه‌هایی که با تغییر تکیه هجا، تبدیل به دو واژه با دو معنی متفاوت می‌شود، می‌توان از چند نمونه دیگر هم یاد کرد مثلاً دو واژه کتاب به معنی نوشتن و عمل نوشتن یا تکیه در آخرین هجا و واژه کتابت به معنی کتاب نو. یا تکیه در هجای ما قبل آخر. یا دو واژه حالت به معنی وضع و چگونگی چیزی یا تکیه در آخرین هجا و حالت به معنی وضع و حال نو. یا تکیه در هجای ما قبل آخر و چندین واژه شبه اینها یکی به صورت اسم و اسم مصدر و دیگری به صورت اضافه (مضاف و مضاف الیه) یا ضمیر متصل.

هیچ کدام از این دو واژه‌های «یک شکل» نمی‌توانند در یک جمله و به جای یکدیگر بنشینند و کاربردی با معنی درست داشته باشند، زیرا هر کدام معنی جداگانه‌ای دارند. فقط در خط و کتابت شبه هستند ولی در تلفظ و تغییر جایگاه تکیه هجا از یکدیگر متمايز می‌شوند. در نتیجه در بیان معیار رادیو، این جایگاه تکیه هجا فوق العاده مهم است و در تلفظ آنها باید دقت کرد.

گفته باید قبل از ضبط یا بخش. با دقت کافی جمله‌های حاوی پیام را مرور کند تا معنی درست آن را درک نماید. در این صورت است که اشتباه نخواهد کرد. بارها این بیت معروف شیخ اهل سعدی را از رادیو تلفظ و اشتباه شنیده‌ایم: (خدایا به عزت که خوارم مکن / به دل گشته شرمسارم مکن سعدی خدایا به بزرگی و جلالت سوگند می‌دهد عزت = بزرگی و جلالت تو = عز تو. خداوند ترا به بزرگی و جلالت سوگند می‌دهم که مرا خوار مکن. نمونه‌های متعدد کاربرد تکیه کلام و استفاده نادرست آن را در خبرها می‌توان شبیه مثلاً در خبرهای پس از جمله به عراق بود که:

دادم. از این قبیل اشتباه‌های مربوط به تکیه کلام در همه برنام‌ها وجود دارد و شنیده می‌شود. من قصد ندارم «اشتباه‌ها» را ردیف کنم ولی شما خودتان اگر مایل باشید و کمی دقت کنید در همه برنام‌ها و همه بخش‌های خبری، این تکیه کلام‌های غلط و اشتباه را خواهید شنید البته توجه داشته باشید اینجا فقط اشتباه‌های تکیه است و غیر از غلط‌های رایج و انواع دیگر غلط خوانشی‌ها است.

در تکیه هجا گفتیم که زبان‌شناسان عموماً «تکیه هجا» را از نوع زیر و بمی می‌دانند که در آن عامل «ارتفاع» که همان زیر و بمی آوا باشد، دخالت دارد. به قول دکتر خاطری که خود در آزمایشگاه فونتیک پاریس تحقیق دقیق به عمل آورده:

«به موجب این تحقیق ثابت شده است که تکیه کلمه در فارسی امروز، نتیجه شدت صوت نیست، بلکه برخلاف نظریه زبان‌شناسان اروپایی عامل «شدت» در آن بسیار ضعیف است و در مقابل عامل ارتفاع به وضوح تمام وجود دارد. حتی همان صفت زبان‌های باستانی هند و اروپایی و از آن جمله سنسکرت و یونانی، در فارس امروز وجود دارند».

در همین کتاب (هوزن شعر فارسی) استاد خاطری اشاره می‌کند که «دانشمندان اروپایی در کلمات فارسی یک تکیه اصلی و یک تکیه ثانوی یا فرعی تشخیص دادند و اگر چه صریحاً درباره ماهیت تکیه فارسی چیزی نوشته‌اند، از بیان ایشان به خوبی آشکار است که آن را «تکیه شدت» شمرده‌اند».

ولی ما در تقسیمات خودمان دو نوع تکیه را بررسی کردیم. یکی تکیه در یکی از هجاهای کلمه و دیگر تکیه روی یکی از کلمه‌ها یا ترکیب‌های جمله.

۱- تکیه هجا و ۲- تکیه کلام.

نصیر می‌گویم که در اینجا منظور استاد تنها تکیه هجاست و احتمال می‌دهم آن دو نوع تکیه که دانشمندان اروپایی اشاره کرده‌اند همان تکیه‌های هجا و کلمه باشند. که البته استاد خاتلری فقط از تکیه هجا نام برده و آن را از نوع (ایروسی یا «ارتفاع» می‌داند و به نوع دیگر تکیه اشاره‌ای نمی‌کند. دکتر خاتلری سپس اضافه می‌کند:

«نتیجه‌ای که از تحقیقات آزمایشگاهی منجر به دست آمده است به اختصار از این قرار است:

۱- هجای تکیه‌دار، چه در آغاز و چه در پایان کلمه همیشه شامل ارتفاع صوت است و این ارتفاع (یا (زبری) نسبت به هجای بی‌تکیه میان ۹ و ۳ نیم برده می‌باشد.

۲- آهنگ (son) از تکیه (Accent) جدا نیست. هر جا که تکیه هست، ارتفاع صوت بیشتر می‌شود و در هیچ موردی، یکی را جدا از آن دیگر نمی‌توان یافت. بنابراین می‌توان گفت: تکیه در کلمات فارسی عبارت است از ارتفاع صوت که اغلب با آنگ شدن همراه است.

۳- تکیه فارسی هیچ با امتداد مربوط نیست. یعنی تکیه هم روی هجای کوتاه و هم روی هجای بلند ممکن است واقع شود.

۴- موضع تکیه روی یکی از هجاهای هر کلمه تابع ساختمان صرفی آن کلمه است. یعنی هر یک از انواع کلمه در محل معینی تکیه دارد و در موارد بسیار نوع صرفی دو کلمه که از حیث حروف با هم یکسان هستند، بر حسب موضع تکیه تشخیص داده می‌شود.

آنچه من گفتم و همین جایگاه، تکیه در هجای کلمات و تأثیر عامل (ایروسی در تکیه هجا و نمای معنایی در تغییر جای تکیه هجا (ساختمان صرفی کلمه) همه با تحقیقات استاد خاتلری مطابقت دارد. اما نوع دوم تکیه،

اصطلاحاً می‌تواند همان برداشت دانشمندان اروپایی باشد که به دو تکیه در زبان فارسی اشاره کرده‌اند.

به هر حال اگر تکیه هجا از نوع تغییرات زبروحی است و عامل ارتفاع در آن وجود دارد، تکیه کلمه به طور قطع از نوع «شدت» خواهد بود، زیرا از یک طرف آمدن تکیه کلام، تأثیری در عدم یا وجود تکیه هجا و یا تغییری در محل هجای تکیه بر ندارد و از طرف دیگر، استفاده از عامل به وجود آورنده تکیه هجا (با درجه زبروحی) در تولید و ایجاد تکیه دیگر درست نیست و با تکیه اول تداخل خواهد داشت. پس «تکیه کلام» باید از نوع «شدت» باشد. البته من متأسفانه آزمایشگاهی حتی ابتدایی و ساده هم در اختیار ندارم و تنها متکی به توان منی شنیداری و تجربیات چند ساله خود هستم و امید دارم استادان زبان شناس و پژوهشگرانی که امکانات و آزمایشگاه‌های فونیتیک و آواشناسی در اختیار دارند، این نظر را تأیید یا اصلاح کنند.

نتیجه اینکه در زبان فارسی دو نوع تکیه که هر کدام به نوعی ایجاد نظارت در معنی و تمایز در کلام و پیام می‌کنند وجود دارد. یک نوع آن در ذات کلمات و در یکی از هجاهای کلمه است که نامش تکیه هجا است و نوع دوم که بدون تداخل و تغییر در تکیه هجا روی کلمات یا ترکیبات واقع می‌شود و نامش را تکیه کلام گذاشتیم، تابع مفهوم جمله است و می‌تواند در هر کجای جمله قرار بگیرد. تکیه هجا از عامل زبروحی یا ارتفاع است و تکیه کلام از عامل شدت یا تغییر فشار هوای بازدم.

استفاده نابجا و شلط از تکیه آخر دو نوعی که فراوان به گوش می‌رسد و موجب اختلال و اشتباهات معنی، حتی تغییر معنی می‌شود، و اثر بی‌نویسی و عدم اطلاع گویندگان رخ می‌دهد که من به ذکر نمونه‌هایی از آن اشاره کردم و معتمد آگاهی گوینده و نظارت و کنترل اداره برکنار گویندگان، میزان این اشتباهات را تا حد فراوانی پایین خواهد آورد.

در تکیه هجا دانستیم که در ترکیب‌های اضافه و صفت و موصوفه کسره میان کلمه‌ها تکیه نمی‌گردد مانند خانه پدری. آسمان آبی. سبای فرزانتگان. اخطای هریق. پدر مهربان من. شعر ناب صدای سخن عشق. خانه روی آب. روی زبرجد و هر نوع ترکیب دیگر. در این ترکیب‌ها گریچه کسره میان دو کلمه با حرف ساکن آخر کلمه اول یک هجای کوتاه می‌سازد. ولی این هجا بدون تکیه است.

اما هنگامی که چنین ترکیبی را برای آرم و نشانه یک برنامه رادیویی انتخاب می‌کند و از گویندای می‌خواهند آن را بخواند و همراه با موسیقی مناسب در استودیو ضبط می‌کند. یک اشتباه اطلاق می‌افتد که البته اشتباهی است تا دانسته و بر اثر بی‌توجهی گوینده و تهیه‌کننده برنامه. زیرا هر دو فکر می‌کنند که این ترکیب دو-سه کلمه‌ای. چون آرم و نشانه یک برنامه است و باید برجسته و مشخص و به اصطلاح «آرمی» ادا شود. پس باید کلمات گشدار و با فشار بیشتری ادا شود و گوینده روی کلمات بیشتر توقف کند. تا اینجای کار اشکال و عیب وجود ندارد. ولی عیب آنجا به وجود می‌آید که گوینده همراه با هر کلمه‌ای کسره پس از آن را هم همان اندازه گشدار و با فشار ادا می‌کند. کلمات آرم اغلب با اسند یا صفت یا هر دو. در نتیجه طبق قاعده زبان فارسی. آخرین هجای آنها تکیه بر است. روی. شعر. ضروب. پسندیده. آسمان. خانه و سخن و بالا طبق قاعده اگر پس از اسم کسره قرار بگیرد. محل تکیه تغییر نمی‌کند و کسره بدون تکیه خواهد بود. ساختاری مدرسه. مدرسه بزرگ. زبان فارسی. پدر بزرگ من.

گوینده چون هر دو-سه کلمه (یا بیشتر) را گشدار ادا می‌کند. نادانسته کسره بین کلمات را هم می‌کند و آن را با فشار بیشتر بیان می‌کند. مثلاً به این صورت (گشدار) (قرار دادن چند «ی» یا چند کسره) را من برای نشان دادن «گشش اشتباه» آورده‌ام.

خاندانی ی ی بزرگه انسان والا. انسان‌های ی ی سزید شپ‌های ی ی ی تاریخ ی ی ستاره درختان سرچ شیراز. گردش در باغ خاطره‌ها، یاد (آضانه بزرگه انسان والا انسان سزید شپ‌های تاریخ ی ی ستاره درختان سرو شیراز و گردش در باغ خاطره‌ها) ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳

شما هم می‌توانید این ترکیب‌ها را به همان صورت «آرسم» پندار انا کنید و با دقت تمام به گشتش کلمات و کسره‌ها توجه داشته باشید. حتی در آنجایی هم که کسره نیست (اگر دشتی... در باغ خاطره‌ها) با کمی دقت متوجه خواهید شد که کشیدن بیش از اندازه آخر کلمه آهنگ زبان را تغییر می‌دهد. این گشتش بیشتر در بیان صروف آخر کلمات، تادافته تأکید و فشار بر روی کسره را به دنبال خواهد داشت و این تأکید و فشار، حالتی شبه تکیهٔ هجا را ایجاد می‌کند.

گوینده می‌تواند کلمات آرم را برای تأکید و بر پستیگی، کشدار ولی به اندازهٔ طبیعی و زیبا ادا کند و تکیهٔ هجا را هم رعایت نماید و مراقب باشد که کسرهٔ میان کلمه‌ها هم بدون فشار و تأکید ادا می‌شود.

دلبان راستان، پاپار دل‌انگیز جوانی، سخن دوست با هر ترکیب دیگر. گاه همین حالت (بیان کشدار کسره) و البته با گشتی کمتر و ضعیف‌تر و غیر از بیان آرم، در گویندگی بعضی گویندگان در طول برنامه هم هست. برای یافتن آن باید توار گویندگی آنها را چند بار و با دقت گوش کرد. این حالت بیشتر در بیان گویندگانی است که عادت کرده‌اند بر روی همه یا بعضی از کلمات تأکید کند و از تأکید، بیشتر از آنچه لازم است استفاده می‌کند. در گویندگی بعضی گویندگان ضربه و تفسره‌های ضری، این تکیه‌های اضافی شنیده می‌شود. در این صورت بیان از فرم طبیعی و ریتم و آهنگ زیبای فارسی، خارج می‌شود و گاهی آزار دهنده می‌گردد.

ترکیب‌ها

«ترکیب‌های پیوسته» و «ترکیب‌های وابسته»

در زبان فارسی کلمات بر اساس قوانین نحو زبان، در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم متصل می‌شوند و از مجموع آنها جمله ساخته می‌شود.

زبان فارسی در شمار زبان‌های ترکیبی است. بر خلاف زبان عربی که از زبان‌های انتقایی محسوب می‌شود، بدین معنی که اگر در زبان عربی بخواهند مثلاً از کلمه «علم» کلمات دیگری بسازند، بر اساس قواعد خاصی، یا کم کردن یا افزودن صرف با حروف‌هایی و در قالب‌های معنوی، کلمات مشتق می‌سازند که غالباً از همان صورت اصلی «علم» گرفته شده است، مانند:

عالم، علوم، علما، عالِم، معلوم، معلومات، معلّم، معالِم، تعلیم، اعلیٰ، اعلام و غیره...

اما در زبان فارسی، مثلاً از واژه «دانش» بدون آنکه صورت اصلی کلمه شکسته شود و تغییر کند، با آوردن پیشوند یا پسوند یا همراهی و پیوند با واژه‌های دیگر، ترکیب‌هایی می‌سازند که هر کدام معنی و مفهوم جدیدی دارد و تعداد آنها فراوان و بسیار است، مانند:

دانش آموز، دانشجو، دانشمند، دانشگاه، دانشکده، دانش اندوز، دانش دوست، دانش یزود، دانشسرا، دانشنامه، یا دانش، بی دانش و...

حتی در کنار دانش، از مصدر «دانستن» و دو صفت «دانا» و «دانشمند» یا «دانا» ترکیب‌های بسیاری ساخته می‌شود. مانند: کاردانا، قدردانا، ریاضی‌دانا، سخت‌دانا، حقوق‌دانا، تاریخ‌دانا، دانا، نادانی، غائبکاری و...

اهمیت این ویژگی زبان فارسی بر کسی پوشیده نیست و ترکیب‌های فراوان در میان همه مقوله‌های هفتگانه کلام (اسم، فعل، ضمیر، صفت، قید، حرف و صوت) دیده می‌شود که موجب غنای واژگان و معانی در این زبان است.

نکته‌ای که دانش آن برای گویندگان جهت رعایت اصول فن بیان بسیار مهم و لازم است، شیوه برخورد با ترکیب‌ها در زبان فارسی است؛ یعنی چگونگی بیان و تلفظ ترکیب‌ها. زیرا ترکیب در زبان فارسی گونه‌ها و انواع مختلف پیدا کرده است.

در دستورهای زبان فارسی که با استادان ادبیات یا استادان زبان‌شناسی نوشته‌اند، با دو واژه یا اصطلاح ترکیب و مرتب مواجه می‌شویم که هر کدام تعریف خاصی دارند. به عنوان نمونه در «مبانی علمی دستور زبان فارسی» از «پروفسور احمد شفا» دکتر در زبان شناسی فارسی» در این باره می‌خوانیم: «هر چند که دو اصطلاح «ترکیب» و «مرتب» منشأ لغوی واحدی دارند، اما نباید فراموش کرد که اینها هر دو «اصطلاح» هستند، البته در هر رشته از علوم و از جمله نیز در زبان شناسی اجباراً باید از یک سری «اصطلاحات» بهره گرفت، زیرا بدون وجود «اصطلاحات» نمی‌توان مفاهیم علمی را دقیقاً تشریح کرد. خاصیت «اصطلاح» آن است که در چهارچوب دانش معینی، معنای دقیق و واحد را بیان می‌کند و همیشه نیز در همان معنا به کار می‌رود... اما واژه‌ها، بر خلاف اصطلاح، در چهارچوب متن معینی معنای مشخص خود را دارند و در متن دیگری می‌توانند معنای کم و بیش متفاوتی از آن را داشته باشند»

دکتر شفا، کلمات مرتب را از نظر تاریخی به وجود آمده از ترکیب‌ها می‌داند و می‌گوید:

«دانشمندان نیز در این فکر اتفاق عقیده دارند، منتها به مرور زمان و بر اثر تکامل تاریخی و عادی هر زبانی، ترکیب‌های معینی از آن زبان در معرض یک رشته دگرگونی‌های موقتی، مدام و مستودر قرار گرفته‌اند و به کلی از منشأ اصلی خود دور گشته به صورت کلمات مرکب در آمده‌اند»

دکتر شفای کلمات مرکب را مولود گرامری ترکیب‌ها می‌داند که در طول زمان از منشأ اصلی خود دور شده به این دگرگونی‌ها و اختلافات سه‌گانه رسیده‌اند.

دکتر شفای پس از آن به توضیح این دگرگونی‌ها می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه در ترکیب، هر کدام از عناصر ترکیب، استقلال «صوتی»، «معنایی» و «گرامری» دارند ولی پس از تبدیل به کلمات مرکب، در این اجزا دگرگونی‌های اساسی در صوت و معنی و دستور پیدا می‌کنند.

قبل از آنکه با پیچیدگی این تغییر و دگرگونی آشنا شویم اجازه فرمایید عرض کنم که مسائل گویندگی و اصول فن بیان را باید سواي دانش زبان‌شناسی و ادبیات دانست و جدا از آنها هم به پژوهش و بررسی‌شان دست زد. البته این حرف هرگز به آن معنا نیست که گویندگی و فن بیان بی اعتبار به ادبیات و زبان‌شناسی است! هرگز نباید چنین اندیشید این فکر کاملاً غلط و اشتباه است. فن بیان و گویندگی با بهتر بگویم بیان معیار، بدون این دو نگاه اساسی و اصلی (ادبیات و زبان‌شناسی) ریشه و تنه خود را از دست خواهد داد و درختی بی‌ریشه و بی‌تنه خواهد شد که محکوم به نابودی است. اما برای درک مطالب پیچیده و بخرج زبان و بیان گویندگی و رسیدن به میزان و معیار لازم و درست، باید از خلط بحث یا مباحث زبان‌شناسی و ادبیات با گویندگی پرهیز کرد و در عین حال به اندازه لازم برای شناختن بهتر و بیشتر بیان را دربر و زبان گویندگی، در هر دو این گستره‌ها پیش رفت و از آنها استفاده کرد.

در زبان فارسی که از جمله زبان‌های ترکیبی است و کلمات و ابزاری جمله

به هر دلیلی در کنار هم قرار می‌گیرند و ترکیب می‌شوند. برای شناختن انواع ترکیب‌ها باید «اصطلاحاتی» انتخاب کنیم که «وابستگی تغییرات ترکیب‌ها باشد».

مثلاً «وندها» که شامل پیشوند، میانوند و پسوند است با کلمات ترکیب می‌شوند. حروف اضافه هم با کلمات ترکیب می‌شوند. اما هرگز این دو ترکیب از یک نوع نیستند و کاملاً متفاوت عمل می‌کنند. (مخصوصاً از نظر آوایی و تلفظ)

«وندها» در معنی کلمات دخالت می‌کند ولی حروف اضافه استقلال کامل کلمات و ترکیب‌ها را رعایت می‌کنند. و این در حالی است که هر دو از نظر دستوری ترکیب نام دارند. همین طور است ترکیب‌های اضافه‌ای. که ضود شامل دو طبقه وسیع و فراوان مضایف و مضائق‌الیه و صفت و موصوف است. بسیاری ترکیب‌های دیگر هم هست که به اختصار به هر کدام اشاره خواهد شد. از سوی دیگر در انواع جمله، دو اصطلاح «جمله‌های پیوسته» و «جمله‌های وابسته» را داریم که از نظر آوایی و صوتی- و تفاوت‌های دیگر- می‌تواند ملاک مقایسه باشد.

دو اصطلاح «ترکیب» و «مرکب» به نظر بنده، به طور دقیق و کامل رساننده مفهوم مورد نظر نیست و ممکن است گویندگان را دچار سردرگمی کند و آنها را به اشتباه بیندازد. زیرا از تعریف دکتر شفاپی چنین فهمیده می‌شود که کلمات مرکب پس از آنکه از ترکیب‌ها جدا شدند به همین صورت موجود باقی ماندند و هر کدام کاربردی جداگانه و مخصوص به خود را پیدا کردند. البته با سازهای صوتی- معنایی و دستوری.

بررسی نمونه‌های کلمات مرکب و ترکیب‌ها نشان می‌دهد که به مقتضای نحو جمله و ترتیب اجزای آن، و نیز برای ایجاد تنوع و پرهیز از تکرار، «ترکیب» و «مرکب» به راحتی جای خود را در جمله به یکدیگر می‌دهند و در

نتیجه می‌تواند با اندک تغییری، جای هم را بگیرند. یعنی کلمات ترکیبی با کمی تغییر به صورت کلمات مرکب درآیند و باز در جمله بعدی تغییر ماهیت داده (به علت همان دگرگونی‌های صوتی، معنایی و دستوری) به صورت ترکیب برگردند. این تغییرات و جا عوض کردن‌های متوالی ممکن است گویندگان را به اشتباه بیندازد. لذا برای پرهیز از هر اشتباهی باید در انتخاب نام (یا اصطلاح) بیشتر دقت کنیم تا مفهوم و موضوع، روشن و صریح باشد. با این دلائل و با توجه به پیچیدگی‌های بیان گویندگی، دو اصطلاح ساده و مانوس که در انواع جمله هم به کار می‌رود در اینجا پیشنهاد می‌شود:

۱- ترکیب پیوسته

۲- ترکیب وابسته

نظر دکتر شفايي در این باره که این دو ترکیب از جهات صوتی، معنایی و دستوری با هم متفاوتند، بسیار درست و قابل قبول است. ما هم برای درک بهتر این تفاوت‌ها و تغییرها از نوشته‌های ایشان در همان کتاب بهره می‌بریم. البته هر کجا لازم آمد (به دلائلی که در مورد گویندگی و فن بیان عرض شد) بر تعریف‌های ایشان توضیحاتی را می‌افزاییم. دکتر شفايي می‌گوید:

«با کمال اختصار به دگرگونی‌ها و اختلافات موجود بین ترکیب‌ها و مولود گرایی آنها (کلمات مرکب) اشاره می‌کنیم»

۱-۱- دگرگونی‌های صوتی

«در ترکیب‌ها [در تقسیم بندی ما ترکیب پیوسته] هر یک از عناصر متشکله استقلال صوتی خود را حفظ می‌کند. مقصود از استقلال صوتی نیز همان گویند لفظی [هجای تکیده‌دار یا تکیه هجا] است. به عنوان مثال دو ترکیب «صاحب اتومبیل» و «بدر دانشجو» را در نظر می‌گیریم. در این ترکیب‌ها هر یک از کلمات «صاحب»، «اتومبیل»، «بدر» و «دانشجو» با گویند لفظی خود (که در

فارسی در هر چهار مورد در آخر کلمه است) تلفظ می‌شوند و استقوال صوتی خود را کاملاً حفظ کرده‌اند و تنها رابطه نحوی «اضافه» است که آنها را به هم پیوند می‌دهد. اما در کلمات مرکب (در تقسیم‌بندی ما ترکیب وابسته) «صاحبخانه» و «پدر زن» چنین وضعی موجود نیست. در اینجا ما شاهد وجود یک کوبه اصلی و صومئ در انتهای کلمات مرکب بالا هستیم و ضمناً رابطه نحوی «اضافه» نیز دیگر بین آنها وجود ندارد. در حقیقت همین درهم آمیختگی صوتی و ایجاد کوبه واحد است که ما را از به‌کار بردن پیوند دیگری نحوی («اضافه») بی‌نیاز ساخته است.

گفتم که «ترکیب پیوسته» و «ترکیب وابسته» قابل تبدیل به یکدیگرند. پس در دگرگونی‌های صوتی و برای درک بهتر و بیشتر این دگرگونی، بهتر است از مثال‌ها و نمونه‌هایی استفاده کنیم که مطابق تعریف ما قابل تبدیل به هم باشند.

قبل از آن لازم است به ضابطه‌ای بیاوریم که در ترکیب‌های پیوسته اضافاتی، مانند صفت و موصوف یا مضایق و مضایق‌الیه، کلمات ترکیبی در پارهای موارد، می‌تواند جایجا شوند. مثلاً ترکیب «دل شکسته» را در نظر بیاورید.

در ترکیب پیوسته «دل شکسته» همان‌طور که در «دگرگونی‌های صوتی» دیدیم دو واژه «دل» و «شکسته» هر کدام تکیه هجایی (یا به قول دکتر شفاپی «کوبه لفظی») خود را حفظ می‌کند و کسره اضافی میان آن دو واژه هم که بدون تکیه است پیوند صفتی میانشان برقرار می‌کند.

در زبان فارسی این ترکیب (ترکیب صفت و موصوف) از اتوامی است که اهزای تشکیل دهنده‌اش می‌تواند جایجا شوند و معنی دار باشند؛ «دل شکسته» = «شکسته دل» البته پیوند نحوی یا کسره اضافه آن حذف خواهد شد.

الکون بیان دو ترکیب «دل شکسته» و «شکسته دل» مورد نظر است. «دل شکسته» که صفت و موصوف است در تعریف ما «ترکیب پیوسته» محسوب می‌شود. با داشتن علامت پیوند «کسره» و بدون دگرگونی در تلفظ اجزا «دل + ـ + شکسته» اما همین دو واژه ترکیبی وقتی به‌یجا شوند ترکیب وابسته «شکسته دل» حاصل می‌شود بدون کسره اضافه این ترکیب را «ترکیب وابسته» نام نهادیم زیرا می‌بینیم که دگرگونی‌های صوتی و آوایی پیدا می‌کند، شکسته که قبلاً تکیه هجایی آخر داشت تکیه خود را از دست می‌دهد و کاملاً بی‌تکیه می‌شود و وابسته به واژه پس از خود می‌گردد، یعنی متصل به دل می‌شود و هر دو واژه با این پیوند جدید یک واژه ترکیبی محسوب می‌شود و یک تکیه در آخرین هجا خواهد داشت، شکسته دل.

مثال‌های دیگر را تبدیل ترکیب پیوسته «هاله سبزه» به ترکیب وابسته «سبزه سبزه» یا تبدیل ترکیب پیوسته «مردان بزرگ» به «بزرگ مردان» و بسیاری ترکیب‌های دیگر مانند اینها نشان می‌دهد.

هر کدام از این ترکیب‌ها می‌تواند دوباره به صورت قبلی خود برگردند، یعنی «شکسته دل» به «دل شکسته» و «بزرگ مردان» به «مردان بزرگ» یا «مردان شجعه» به «شجعه مردان»، «کتاب دریا» به «دریا کتاب» و...

بعضی وقت‌ها و در برخی ترکیب‌ها فقط با برداشتن کسره پیوند این دگرگونی‌ها صورت می‌پذیرد، مانند همان ترکیب پیوسته «دل شکسته» که اگر کسره اضافه میان موصوف و صفت را برداریم، حاصل «دلشکسته» خواهد شد یا نام «ترکیب وابسته» تغییر حالت و نام از ترکیب پیوسته به ترکیب وابسته به این دلیل خواهد بود، که همان دگرگونی‌ها (آوایی، معنایی و دستوری) ایجاد می‌گردد.

تغییر و تبدیل «ترکیب‌های پیوسته» به «ترکیب‌های وابسته» یا برعکس، گاهی به همین صورت آخر، اتفاق می‌افتد یعنی فقط کافی است کسره اضافه را

پیوند نحوی میان دو واژه بر داشته شود. در چنین صورتی «ترکیب پیوسته» تبدیل به «ترکیب وابسته» خواهد شد. با همه آن دگرگونی‌ها، مثل، «ضافه خراب» «ضافه خراب» در این تبدیل (ترکیب پیوسته به وابسته و یا برعکس) دگرگونی صوتی و آوایی، کاملاً قابل درک است. پس از آن هم دگرگونی‌های معنایی و دستوری.

برگردیم به سخنان دکتر شفایی.

۱- ریشه زبانی معنایی

«در ترکیب‌ها [در تقسیم ما ترکیب‌های پیوسته] هر یک از عناصر متشکله، استقلال کامل معنایی خود را حفظ می‌کند و معنای عمومی ترکیب به آسانی از مجموع جبری معنای ارتباط می‌شود.»

وقتی گفته می‌شود «صاحب اتومبیل» ما معنای دو کلمه «صاحب» (دارنده) و «اتومبیل» را با تمام صوابت و وحدت خود از نظر می‌گذرانیم. به آنها توجه داریم و در مجموع نیز شخصی را در نظر می‌گیریم که مالک حقیقی اتومبیل است. عین این مطالب را می‌توان در مورد «پدر دانشجو» و یا هر ترکیب مشابه دیگری تکرار کرد.»

اما در کلمات مرکب [در تقسیم ما ترکیب‌های وابسته] «صاحبخانه» و «پدر زن» چنین وضعی موهوم نیست. در اینجا اجزای متشکله کلمات مرکب [ترکیب‌های وابسته] معنای لغوی خود را کاملاً و صددرصد حفظ نگردانند و با لاف‌ل ما به هنگام تلفظ آنها توجه چندانی به معنای جزئی هر یک از اجزا نداریم. البته نمی‌توان منکر تأثیر معنای فردی اجزای متشکله در معنای مجموع گردید (در مرحله کشویی زبان)، ولی این معنای فردی آنقدرها در مرکز توجه نیستند و نوعی یوده ایهام بر آنها گسترده شده است. ما در اینجا معنای عمومی واحد دیگری را در نظر می‌گیریم. شخصی واحدی را مورد توجه قرار

می‌دهیم که البته خواص معنی (ناشی از معانی فردی اجزا) دارد.
 [به دو ترکیب پیوسته و وابسته «پدر زن» و «پدر زن» و تغییر آوایی آنها،
 بیشتر فکر کنید.]

۳-۱. روش‌های بددوری

«در ترکیب‌ها» [ترکیب پیوسته] رابطه نحوی بین عناصر متشکله کاملاً آشکار
 و محسوس است و حال آنکه در کلمات مرکب [ترکیب وابسته] این رابطه
 نحوی تا حدود زیادی حساسیت خود را از دست می‌دهد.
 «برای اثبات فکر خود باید مثال‌های روشنی آورد»

ترکیب‌های مصدری متداولی نظیر «خوردن غذا» و «انجام مأموریت» و یا
 «پرواز هواپیما» را در نظر بگیریم. در اینجا فوراً احساس می‌شود که «غذا» و
 «مأموریت» متمم‌های صریح مصادر فارسی و عربی «خوردن» و «انجام» بوده
 و «هواپیما» نیز انجام دهنده و فاعل «پرواز» می‌باشد.

«پس می‌بینم رابطه نحوی بین آنها ساده و حساس است. اما در فعل مرکب
 «فکر کردن» دیگر چنین حساسیتی از لحاظ دستوری بین اجزا وجود ندارد و
 کسی توجه نمی‌کند که «فکر» متمم است.»

برای رعایت فن بیان و گویندگی کافی است ما بدانیم که این سه دگرگونی و
 تغییر (صوتی، معنایی و دستوری) در «ترکیب پیوسته» و «ترکیب وابسته»
 وجود دارد ولی اصل برای ما رعایت تغییر صوتی و آوایی است و از میان این
 سه دگرگونی و تغییر، تغییر صوتی در درجه اول اهمیت قرار دارد و گویندگان
 باید بلافاصله این تفاوت آوایی ترکیب را در ذهن خود تشخیص دهند و تلفظ
 آن را رعایت کنند. در کنار این تغییر (تغییر صوتی و بیان آن) باید از تغییر
 معنایی و دستوری هم اطلاع کافی داشته باشند و بدانند هر کدام از این دو
 ترکیب، چگونه در جمله قرار می‌گیرد و معنایی دیگر پیدا می‌کند. برای روشن
 شدن این مطلب ذکر چند نمونه لازم است.

«روی سیاه»، «دل روشن»، «خانه گل» یا «سرای بهمان» هر کدام از اینها یک ترکیب پیوسته اند؛ با نشانه پیوند (کسره اضافه) و هر دو واژه ترکیب دارای تکیه هجا هستند (بدون اسم یا صفت اند تکیه در هجای آخر آنهاست). هم دارای معنی روشن و صریح و هم کاربردی مشخص و معلوم در جمله اند. ترکیب پیوسته «خانه گل» در این جمله: «منزل برویز دوست من» در بهار چنان غرق گل و شگوفه می‌شد که دوستان ما نام خانه‌اش را «خانه گل» گذاشته بودند.

ترکیب وابسته «گلخانه»، «برویز دوست من» در گلخانه منزل خود زیباترین گل‌های سرخ را پرورش می‌دهد.

برگشت ترکیب وابسته به ترکیب پیوسته و از نوعی دیگر، «مضاد» به برویز دوست من، فرزند زیبایی عنایت فرموده که اکنون گل خانه آنهاست. در جمله اول «خانه گل» ترکیب پیوسته است زیرا خانه و گل استقلال آوایی دارند و هر کدام دارای تکیه هجایی و «کسره» یا نشانه اضافه میان آنهاست (بدون تکیه). «خانه گل» اضافه اختصاصی است.

در جمله دوم «گلخانه» ترکیب وابسته است زیرا خانه و گل استقلال آوایی ندارند و متقاً دارای یک تکیه هجایی بدون کسره اضافه. «گلخانه» اسم مرکب است و ترکیب وابسته.

در جمله سوم ترکیب «گل خانه» باز ترکیب پیوسته است زیرا گل و خانه استقلال آوایی دارند. هر کدام دارای تکیه هجایی و کسره اضافه هم میان آنهاست (بدون تکیه). البته این ترکیب با یک کسره دیگر به «آنها» اضافه شده است، گلی خانه آنها.

تکیه قابل توجه آنکه ترکیب پیوسته می‌تواند پیش از دو عنصر داشته باشد به صورت زنجیر اضافات. ولی ترکیب وابسته اغلب پیش از دو عنصر ندارد. (لا استعاضا می‌گنیم) ضمناً همه ترکیب‌های پیوسته به ترکیب وابسته

تبدیل نمی‌شوند و این قابلیت تبدیل، فقط در بعضی ترکیب‌های پیوسته وجود دارد.

ملاحظه فرمودید که جابجایی اجزای مستثقله ترکیب‌های پیوسته و ترکیب‌های وابسته، چگونه منجر به دگرگونی‌های صوتی، معنایی و دستوری می‌شود و برای شاهد مثال از ترکیب‌هایی استفاده کردیم که به راحتی بتوانیم با اجزای یکسان و یکگانه این تبدیل «ترکیب پیوسته» به «ترکیب وابسته» را برانجان بیان کنیم.

نتیجه آنکه، تمام ترکیب‌های پیوسته باید میانشان کسره اضافه وجود داشته باشد و هر واژه، تکیه هجای خود را حفظ کند.

ترکیب‌های مضاف و مضاف‌الیه: برگه سبز، سبز کار، شهرستانی برآید، میوه کاله، خانه گل، قدر سرو، خانه عدالت، مرد پیر، سرای مهمان، دست دراز، کنار دریا، درخت پنهان، مهد کودکی، لب لعل، بلب استیل، دهان فنجی و...

ترکیب‌های صفت و موصوف: رنگی طلایی، روی زیبا، گل خوشبو، مهمان عزیز، دل شکسته، هوادان هولناک، گل سرخ، راه بزرگ، بالایی بلند، مردان بزرگ، غنای خوشمز، هوای سرد ماهی درخت، مهمان ناخوانده و...

البته اینها ترکیب‌های پیوسته دو عنصری هستند، بعداً درباره ترکیب‌های چند عنصری یا «زنجیر اضافه» صحبت خواهیم کرد.

اکنون به چند اصل مهم در بیان ترکیب‌های پیوسته و وابسته توجه فرمایید:

در ترکیب پیوسته همیشه چه در حالت مضاف و مضاف‌الیه و چه در حالت صفت و موصوف که خود نوعی از اضافه محسوب می‌شود، اصل این است که مضاف به وسیله کسره به مضاف‌الیه اضافه شود و پیش از آن نباید ولی گاهی ممکن است مضاف پس از مضاف‌الیه یا صفت پس از موصوف قرار بگیرد در این صورت علامت خاص پیوند یعنی کسره اضافه حذف شده و ترکیب

واسته ساخته می‌شود. در دستورهای قدیم از این ترکیب به نام اضافه مطلوب یاد می‌کردند. مانند: کارخانه (اضافه کار) دانشرا (سرای دانش) ایرانشهر (شهر ایران) تهران وایلا (وایلا) تهران (کار مزد) (کار) آبراه (راو آب) کارنامه (نامه کار) گذرنامه (نامه گذر) و استادیار (یار استاد).

البته گاهی همان شکل مطلوب با ترکیب وابسته بیشتر از اصل اضافه با ترکیب پیوسته کاربرد و شهرت دارد.

نمونه برای صفت و موصوفه: انصت ترکیب وابسته و پس از آن در میان یراسترا یا دو ایرو ترکیب پیوسته (کم حاصل) حاصل (کبه) مهربان مادر (مادر) مهربان، بزرگ مرد (مرد) بزرگه دانا دل ادلی دانا، زیبا روی (روی) زیبا) خوش نام اتام خوشه (زین قلم اعظم زین) کیود جامه (جامه) کیوده سبه روی (روی) سبه / سیاه و خونین کفن (کفن) خونین.

همانگونه که در دگرگونی‌ها گفته شد، دو ترکیب پیوسته و وابسته از نظر آوایی، معنایی و دستوری، جایگاه متفاوتی در جمله دارند. مثلا ترکیب پیوسته دلی دانا، پس از جابجایی و تبدیل به ترکیب وابسته دانا دل هر سه دگرگونی را نشان می‌دهد. کوبه یا تکیه عجا و در نتیجه، آهنگ بیانش تغییر می‌کند. معنی دو ترکیب اگرچه نزدیک به هم اند ولی تفاوت دارند و جایگاه دستوری و نحوی آن هم دگرگون می‌شود. در جمله‌های زیر می‌توانیم تغییر و تفاوت کاربرد آنها را ملاحظه کنیم.

مرد دانا دل در (زندگی در نمی‌ماند) / فرزند دانا دل است. / فرزند دلی دانا می‌دارد. / دلی دانا می‌فرزند را (عنا می‌او در زندگی است). / دل دانا را (عنا می‌او در زندگی است). / (در جمله) (آخرین) دانا جای اسم را گرفته است.)
امروز گروه بسیاری از صفت‌ها در جمله‌های فارسی کاربرد اسمی پیدا کرده و به جای اسم به کار می‌روند، مانند:
زاهد، دانشمند، فقیر، عاشق، مالک، عالم، دانا و...

البته در تلفظ آنها (جبه صفت و جبه اسم) تفاوتی موجود نیست. گریچه برای گویندگی می‌توان در لعن و بیان، شکردهایی را به کار گرفت و ظرافت‌هایی را نشان داد.

مثبت فکری

دانشمندان و زبان شناسان از دیرباز متوجه شده‌اند که میان زبان و تفکر ارتباطی مستقیم و تنگاتنگ وجود دارد. چنانکه بدون وجود زبان، فعالیت‌های عالی ذهن، مانند تفکر، تحلیّل، استدلال و مانند آنها، ممکن نمی‌شد و اگر ما زبان نمی‌آموختیم، از این نوع فعالیت‌های عالی ذهنی که مخصوص نوع انسان است بی‌بهره بودیم.

البته زبان شناسان، دانشمندان و روانشناسان زبان می‌گویند، تفکر بدون استفاده از زبان هم ممکن است. اما این نوع تفکر، ابتدایی است و لغزش و تهرید در آن ضعیف است و نمی‌توان بدون زبان به تفکری از نوع فکر انسان دست یافت.

اما در مورد منشأ زبان، نظریات گوناگونی ارائه شده است. از هذیله خداوندان و الهه‌های یونانی گرفته، تا نظریه تکامل، حتی در فرضیه‌ای وجود زبان را نتیجه ورود انسان‌های بسیار باهوش از کرات دیگر به کره زمین می‌دانند، که پس از اصلاح نژاد بر روی کره زمین، به موجودات باهوش شده زمین، زبان را یاد دادند.

دکتر یاطنی در کتاب «تفکر و زبان» می‌گوید، در اصل باید ساختار عصبی انسان، برای فعالیت‌های ذهنی، حتی یادگیری زبان، تکامل یافته باشد

و استعداد یادگیری زبان و سایر فعالیت‌های هنری را پیدا کرده باشد.

زبان ذاتی و فطری انسان نیست، یعنی چیزی نیست که از طریق وراثت به نسل‌های بعدی منتقل شود. اما استعداد یا توان بالقوه یادگیری زبان و تکامل ساختمان عصبی و مغزی انسان، چیزی است که ما آن را در هنگام تولد و از طریق وراثت، با خود به دنیا می‌آوریم. اکنون که دانش ژنتیسی (ژنتیک) پیشرفت‌های چشم‌گیری کرده، می‌توانیم بگویم ژن‌های زبان آموزی، تفکر، فعالیت‌های عالی ذهن و تکامل ساختمان عصبی و بسیاری ویژگی‌های نوع انسان، از طریق وراثت به نسل‌های بعدی انسان منتقل می‌شوند و این ژن‌ها همه این فعالیت‌ها و توانایی‌ها را ممکن می‌سازند.

دانشمندان می‌گویند اگر انسان دارای چنین ساختمان عصبی مناسبی نبود و مغزی چنین پرورده نمی‌داشت، نه تنها نمی‌توانست تفکر و استدلال داشته باشد، بلکه زبان را نیز نمی‌توانست یاد بگیرد. زبان و تفکر هر دو به خاطر وجود دستگاه عصبی تکامل یافته انسان است. پس این دو محصول آن دستگاه می‌توانند در کنار هم حرکت کنند و پیشرفت داشته باشند.

بخشی دیگر از همان کتاب (تفکر و زبان) ما را به این نتیجه می‌رساند که «اکثر روانشناسان این طور نتیجه می‌گیرند که یادگیری و اتصال زبان به عنوان دستگاهی از عظیم آوایی فرارمادی، اختصاصی به انسان دارد و تکامل زبانی انسان و رشد و توسعه فوق العاده دستگاه عصبی او، به او امکان می‌دهد که چنین دستگاه پیچیده‌ای را بیاموزد و به کار ببرد. زبان تنها شرط و تنها عامل مؤثر در تفکر و دیگر فعالیت‌های عالی ذهن نیست، ولی زبان توانایی انسان را در تفکر و دیگر فعالیت‌های ذهنی، به میزان معجزه آسایی بالا می‌برد، تا جایی که می‌توان گفت تفکر و استدلال، در مراحل عالی و بسیار معجزه از زبان غیر قابل تجزیه است. در این مراحل، تفکر یعنی زبان و زبان یعنی تفکر. بدون زبان می‌توان تصور کرد که تفکر و دیگر فعالیت‌های ذهنی

در انسان وجود داشته باشد. ولی مسلماً این فعالیت‌ها در مراحل ابتدایی و حیوانی باقی می‌ماند. چنانکه در بسیاری حیوانات دیگر باقی‌مانده و هرگز تا این درجه پرورده نمی‌شوند.

به این ترتیب زبان و تفکر همراه با یکدیگر، از یک سو به رشد تکامل انسان کمک کرده‌اند و از سوی دیگر به دلیل تأثیر مثبت و مؤثری که بر روی یکدیگر داشتند بر تعالی هم کمک نموده‌اند.

گویندگی استفاده از نمود آوایی زبان به صورت معیار است و گوینده با داشتن توانایی‌های ویژه در اقدام‌های گفتاری و احاطه بر همهٔ دقیق زبان، گونهٔ مکتوب را به گونهٔ ملفوظ تبدیل می‌کند. در این تبدیل با برگردان، تفکر، تمرکز حواس، هماهنگی اقدام‌های گفتاری، شنیداری و دیداری و فعالیت‌های مغزی تقشی بسیار مؤثر دارند.

کودک پس از ۶ سالگی و یادگیری نمود گفتاری و کسب مهارت در آن، به مدرسه می‌رود تا نمود دیگر زبان را که خط و نوشتار است بیاموزد.

او همانطور که نمود گفتاری را به ترتیب از تقلید و تکرار صدا، هجا و تکواژ تا رسیدن به جمله سازی طی می‌کند، خواندن و نوشتن را نیز از حروف و هجا و کلمه و جمله‌های کوتاه و تا جمله‌های بلندتر و رسیدن به مهارت^۱ در خواندن و نوشتن می‌آموزد. در اینجا خواندن در برابر نوشتن مورد نظر است، یعنی درک و دریافت مطالب. دکتر باطنی در کتاب مسائل زبان‌شناسی نوین^۲ معتقد است، همهٔ کسانی که سواد دارند، در خواندن کتاب و نوشته، یکسان رفتار نمی‌کنند. بعضی عادت کرده‌اند که روی همهٔ کلمه‌ها، حتی هجاها، بی‌جهت

۱. برای رسیدن به مهارت ابتدا باید عملی را تدریس کرد و پس از دربار اندیشه باید آن عمل را به اندیشه تبدیل کرد و پس از درود عمل را به اندیشه تبدیل کرد. تدریس در تمام مراحل یادآوری تا رسیدن به مهارت فعالیت‌های مغزی لازم است. به زبان ساده یادآوری انجام نگیرد.

توقف کنند و بسیار کند بخوانند. چون سرعت خوانندگانشان کم است، سرعت تمرکز حواس هم کم دارند یا ندارند و به همین دلیل میزان درک و فهم مطالب هم در آنها ضعیف است. به طوری که برای فهمیدن یک مطلب، مکرر به عقب برمی گردند و دوباره و چند باره جمله را می خوانند و این در حالی است که نه تنها کم هوش و کودن نیستند، اغلب هوشمند نیز می باشند.

مشکل اصلی اینان عادت است و ترک عادت یا تغییر آن برایشان سخت است. این حالت شبیه رفتار کسانی است که می خوانند زبان لاتین را یاد بگیرند، مثلاً انگلیسی. آنها ابتدا حروف را می بینند و برای خواندن هر واژه ای، حرف های آن را می خوانند، بعد کلمه را.

گروه بعدی که دست عظیمی از با سوادان را تشکیل می دهند، مطالب را با سرعت بیشتری می خوانند، کلمات را سریع تر می بینند و می گذرند و زودتر هم درک می کنند. این دسته از خوانندگان را «کم مهارت» نام داده اند. آخرین گروه که زیاد هم نیست، همه مراحل قبلی را پشت سر نهاده اند و به سرعت بالایی در خواندن و درک مطالب رسیده اند. در موقع خواندن، کلمات را گروه گروه می بینند و می خوانند و به همان سرعت منظور نویسنده را می فهمند. این گروه را خوانندگان «ماهر» می نامند.

مطالب در این باره بسیار است که اگر علاقه مند باشید می توانید به این کتاب و کتاب های «تدقونی» مراجعه کنید.

هاتر در خواندن مطلب و درک و دریافت مفهوم آن و سریع یادگشت خواندن، همه طبق عادت است و هرگاه خواننده کُشد خوان تصمیم به تغییر یا اصلاح عادت خود بگیرد، می تواند با استفاده از روشی که کارشناسان تجویز کرده اند، مهارت خود را بالا ببرد و به سرعت مطلوب برسد. اما همان طور که گفته شد، به این شرط که شخص بخواند و بتواند بر عادت سالیان خود غلبه کند.

راه درمان به اعتقاد کارشناسان، جانشین کردن یک دسته عادت‌های ذهنی تازه به جای عادت‌های قدیم است. این تغییر عادت نیاز به تمرین، پیگیری مداومت، صبر و حوصله دارد.

این تغییر عادت در بسیاری از رفتارها و اندیشه‌های گویندگان نیز باید اتفاق بیفتد.

گویندگی حرف‌های است بسیار تازه و بی‌سابقه در دنیا که پس از اختراع رادیو و تلویزیون و همراه با دانش پیشرفته قرن به وجود آمده است و باید با تکنولوژی متغیر امروز هماهنگ شود. گوینده هم، مطالب را می‌خواند اما در اینجا خواندن به معنی گویندگی کردن است. گوینده باید سرعت خواندن یا در حقیقت گویندگی خود را متناسب با نوع برنامه تنظیم کند اما توانایی درک و دریافت مطلب و فهم نکته‌های ظریف نوشته را مرتب بالا و بالاتر ببرد و این دو مقوله سرعت گویندگی و سرعت درک و دریافت را کاملاً از یکدیگر جدا کند.

زبان فارسی بر از گنجینه‌های پر ارزش ادبی و فرهنگی است که حکمت و معرفت و اندیشه در آن جلوه‌گری داده در قالب‌های گوناگون شعر و ترن.

برای بالا بردن درک و دریافت آنها مطالعه، تمرکز حواس و سرعت انتقال لازم است. تا شناخت نکات و دقائق فراوان آن ممکن شود. حتی در ترساده و روزنامه‌های امروز هم، چون زبان فارسی بر از ترکیب‌های بهور واجور و ابهام و گنجه است، باید مطالعه فراوان داشت و با خواندن چند کتاب و مجله و روزنامه مغرور نشد و فکر نکرد که کتابت می‌کند!

گویندگی چون با زبان و تفکر، با تمرکز حواس و با فعالیت‌های ذهنی و مغزی به طور مستقیم و غیرمستقیم سروکار دارد باید گوینده در ذهن و اندیشه، پذیرای عادت شکنی و تغییر عادت باشد، تغییر و اصلاح در همه آنچه که با زبان و نمودهای گفتاری و نوشتاری آن مربوط می‌شود. حتی در شیوة تنفس و استفاده از بازدم.

آنهايي که «تغیر عادت» و «اصلاح عادت» و پذیرش شیوه‌های تازه، در گفتار، در خواندن، در تفکر و مانند آن، برایشان سخت و مشکل است. که گفتند: ترک عادت موجب مرض است. - بهتر است در پی ابتکار (آگونددگی) نباشد و بپوشد. وقت خود را تلف نکند. زیرا بدون تغییر با اصلاح عادت، نمی‌توان به مهارت‌های تازه، و لازم دست یافت. با حفظ عادت‌های اشتباه هم، پیشرفت اگر غیر ممکن نباشد، مشکل و ناخیز است. یکی از آن موارد اصلاح با تغییر در طرز تفکر ما نسبت به خواندن مطالب و حتی دیدن آن‌ها است. دکتر باطنی می‌گوید:

«اختلاف سرعت خواندن (و در نتیجه درک مطلب) مربوط به اختلاف در نحوه ادراک بینایی و در نتیجه مربوط به فعالیت مغز است. ما با چشم خود نمی‌بینیم بلکه با مغز خود می‌بینیم. پشمان ما وسیله انتقالی بیش نیست که تحریکات بینایی را به مغز می‌برند تا مغز آنها را تعبیر و تفسیر کند و در مقابل آنها واکنش نماید. این تعبیر و واکنش ممکن است سریع یا کند، درست یا نادرست، آسان یا سخت باشد، ولی در هر حال عملی است که به وسیله مغز صورت می‌گیرد و پیچیدگی آن، ارتباط با ساختار پشمان چشم با تیزی و کندی قدرت بینایی خواننده ندارد بلکه بستگی به عادات ذهنی خواننده دارد. عاداتی که بر حسب آنها تحریکات بینایی تعبیر و تفسیر می‌شوند»

«پشمان ما به منزله دوربین عکاسی است. دوربین عکاسی فقط نور تصویری را که در مقابل آن قرار گرفته از خود عبور می‌دهد، ولی ظهور و چاپ عکس در جای دیگر صورت می‌گیرد. پشمان ما نیز در هنگام خواندن، تصویر کلمات را پدیدرنگ به مغز می‌فرستد ولی کندی تعبیر یا طول کشیدن ظهور تصویر، ارتباطی به کار آنها ندارد»

«سرعت خواندن به عادات ذهنی بستگی دارد اگر مغز ما عادت کرده باشد که کلمات نوشته را تک تک و آهسته آهسته بپذیرد و تعبیر کند، چشم ما

نیز ناچار به تبعیت از قدرت جذب مغز، آهسته حرکت می‌کند و همان مقداری به آن عرضه می‌کند که آمادگی پذیرش آن را دارد. برعکس اگر مغز ما عادت کرده باشد که با سرعت بیشتری این تحریکات بینایی را جذب کند، چشم ما نیز به پیروی از آن تدبیر حرکت و کمتر درنگ می‌نماید. حرکات چشم ما در هنگام خواندن به طور خودکار به وسیله قدرت جذب مغز تنظیم می‌شود.

«بر روی پرده شبکه چشم که تصویر اشیاء را می‌گیرد و به مغز ما می‌فرستد، قطعاتی است که سلول‌های بینایی بیشتر دارد به نام لکه زرد. تصویرهایی که روی لکه زرد می‌افتد دقیق‌تر، روشن‌تر و صریح‌تر است هر چه از لکه زرد دورتر شویم، تصویرها کم رنگ‌تر می‌شود اما از اطراف لکه زرد هم می‌توان استفاده کرد. تصویرهای مربوط به لکه زرد را تصویرهای مرکزی و تصویرهای اطراف و پیرامون لکه زرد را تصویرهای محیطی می‌گویند»

«سلول‌های مغز یک خواننده کم مهارت، عادت کرده است که فقط در مقابل تصویرهای روشن و صریح که از لکه زرد یا حوزه مرکزی به آن می‌رسد واکنش نشان دهد و در مقابل تصویرهای محیطی بی‌اعتنا باشد. در حالی که سلول‌های مغز یک خواننده ماهر عادت کرده است که نه تنها در مقابل تصویرهای مرکزی حساس باشد، بلکه در مقابل تصویرهایی که از اطراف لکه زرد به مغز می‌رسد نیز واکنش نشان دهد. پس ساختمان چشم خواننده کم مهارت و خواننده ماهر یکی است. اختلاف در عادت و نوع استفاده از دستگاه مغزی است»

اکنون ببینیم در بهترین شیوه گویندگی باید چه کنیم و به چه رفتارهایی عادت کنیم. مخصوصاً در خواندن مطالب و درک و دریافت مفاهیم.

گوینده باید بتواند هم از حوزه لکه زرد استفاده کند، هم از حوزه تصویرهای محیطی. در کلاس‌های تدبیرخوانی، دانشجویمان و مستفایان را طوری تربیت می‌کند و آموزش می‌دهد که ذهن خواننده کم مهارت، که به

تبلی عادت کرده، تغییر عادت دهد و فعال شود. تصاویر ضبط و نوشته را سریع‌تر و بیشتر، هم از لنگه زرد و هم از پیرامون آن دریافت کند و به مغز بفرستد. اما همان‌طور که گفته شد، خواندن در آندخوانی به معنی انتقال ضبط و نوشته به ذهن است و نه با صدای بلند خواندن، که در خوانندۀ ماهر سرعت این کار با سرعت جذب و دریافت معنی یک اندازه می‌شود.

گوینده می‌تواند خواندن ضبط و نوشتار، و انتقال آن به مغز، و سپس درک و دریافت معنی، و فهم مطلب را مثل یک خواننده ماهر انجام دهد، و آن را از بیان و گویندگی جدا کند. این قسمتی از وظیفه گوینده است. پس از طی این مرحله، حالا می‌تواند جمله یا پاراگراف و بندی را که به مغز انتقال داده و مفهوم و معنی آن را فهمیده، تبدیل به بیان کند.

اگر گوینده این کار را به درستی و با دقت انجام دهد، مشکلی نخواهد داشت. انتقال مفهوم نوشته و اهزای جمله و درک و دریافت معنی کلاً خوب و به بها انجام می‌شود و پس از تبدیل مطالب به آوا یعنی بیان، گویندگی صورت می‌پذیرد اما تأسفاته به دلیل عدم نظارت، پس از مدتی ذهن گوینده، دچار تبلی می‌شود و عادت می‌کند که سرعت جذب ذهنی و دریافت معنی در مغز او کم شود و به سرعت بیان و گویندگی برسد. آکاری که گوینده باید از آن بپرهیزد توجه بفرماید که خوانندۀ ماهر مجبور نیست که جمله‌های نوشته را با صدای بلند و مثل گوینده بخواند. او بدون آوا جمله‌ها را می‌خواند (یعنی درک می‌کند) سرعت خواندن و سرعت درک مطلب هر دو را بالا می‌برد. (یا می‌توان گفت هر دو آنها را یکی انجام می‌دهد) ولی همین خوانندۀ ماهر اگر لازم شد که جمله‌های مطلب را بیان کند، و مراقب هم نباشد، کم کم گرفتار تبلی ذهن خواهد شد و سرعت درک و دریافتش کم خواهد گردید. (مخصوصاً اگر رعایت فن بیان، درنگ، تعلیق، تخطئه‌گذاری و امثال آنها هم در بیان باشد)

نتیجه آن خواهد شد که پس از مدتی، خواننده ماهر با گوینده جمله‌های نوشته را بیان می‌کند بدون آنکه به معنی آنها توجه کافی و لازم را داشته باشد. نوشته را کلمه کلمه می‌خواند، تکلمه کلام دیگر رعایت نمی‌شود، پیوستگی و وابستگی جمله‌ها و ترکیب‌ها درک و بیان نمی‌شود و همه سعی گوینده در این خواهد بود که بیق نزد وقتی از چنین گوینده‌ای سؤال شود که چه خواندی؟ نمی‌داند. زیرا چیزی از جمله‌های بیان شده در خاطرش نمانده است!

برای اینکه نمونه‌هایی از این نوع اشتباه‌ها ارائه دهیم، مدتی را ادب‌و‌های داخل و خارج را گوش کرده‌ام، رادیوهای فارسی زبان، و در کنار رادیو دفتر یادداشتی گذاشتم که موارد را به سرعت بنویسم. نمونه‌ها بسیار زیاد و اغلب تکراری است. خوشبختانه بعضی از همکاران دقت کافی دارند و بسیار خوب گویندگی می‌کنند. متأسفانه عمدتاً هم سهل‌انگازند که امیدوارم توجه عیب و اشکال کارشان بشوند در اینجا نه نام شبکه و فرستنده، و نه نام گوینده است. داخل و خارج هم ندارد، همه فارسی زبانت و باید به زبان فارسی که با آن حرف می‌زنند و گویندگی می‌کنند، علاقه‌مند باشند و عشق بورزند.

گفتن این موارد هم برای هدایت بعضی جوان‌ها و توجه عزیزان و همکاران دیگر است. اما نمونه‌ها، مثلاً در این جمله:

«... پس از آن بود که دستور مه‌آه شیمیایی (مکث و تعلیق بی‌مورد) به روستا، حیوان مادر شده با این شکل خواندن، معنی این است که دستور جمله به روستا حیوان داده شده و آنها جمله شیمیایی کرده‌اند. در حالی که معنی جمله این است که به روستا حیوان جمله شیمیایی شد. پس بیان جمله باید این طور باشد: «... پس از آن بود که دستور مه‌آه شیمیایی به روستا، حیوان مادر شد اگر هم ویرگول و تعلیق را در جایی می‌خواهیم رعایت کنیم، باید قبل از فعل باشد.

البته ممکن است در این جمله تا اندازه‌ای ضعف تألیف هم بوده باشد، ولی در هر صورت معنی و مفهوم جمله این است که به روستا حیوان جمله شیمیایی

شده که دستور آن هم توسط شخصی معروف به «علی شیبایی» صادر گردیده بود!

این نمونه و چند نمونه دیگر که خواهم گفت، فقط به دلیل نشان دادن اجزای جمله، تطبیق و درنگ ایجاد و بی‌توجهی به معنی جمله است. نمونه‌های دیگر هم، همین عدم دقت را نشان می‌دهد. گاه بر اثر این خلط، ضوابطی‌ها که در حقیقت به دلیل گذاشتن (احتمالاً) ویرگول و یک توقف کوتاه اندر جایی که نباید به وجود می‌آید، چنان به دور از انتظار است که شنونده حیرت می‌کند. به این جمله توجه کنید:

...جوی با اشاره به کتاب ۲۰۰ جلد (الفکلی مکتب) در آورهای هسته جوی در ...جای چنین است.

وقتی جمله با این مکتب اینجا و انتخاب پس از جسد، بیان شود معنی جمله این می‌شود که وی، یعنی (گوینده کلام بعدی)، آن سخن را در گروه‌های دسته جمعی گفته است. پس، گوینده باید تمام جمله را یک نفس و بدون کمترین مکثی تا واژه چنین گفت که نقل قول است، ادامه می‌داد:

...جوی با اشاره به کتاب ۲۰۰ جلد در آورهای هسته جوی در ...جای چنین است. با این جمله، ضمن مخالفت با هرگونه آتش پس، با رژیم اشغالگر است.

در اینجا هم باید و توقف قبل از گفت باشد. ضمیر می‌گوید که با هر گونه آتش پس با رژیم اشغالگر مخالفت شده، ولی گوینده پس از اعلام مخالفت با آتش پس، مسئول سخن را با رژیم اشغالگر به گفتگو می‌نشانند. ببینید تفاوت چقدر است!

نمونه دیگر، بسیاری از کشورهای اروپایی ترور شیخ بلهون را توسط اسرائیل محکوم کردند. با این شکل خواندن، اصل مسئله که شیخ یاسین توسط اسرائیل ترور شده، نامفهوم شد. باید جمله یکسره اندا می‌شد: بسیاری از کشورهای اروپایی ترور شیخ بلهون توسط اسرائیل را محکوم کردند. البته در اینجا نیکی از گناه به

گردن نوبسته یا سرخیز غیر است که همراه را در جایی مناسب نگذاشته است ولی این بهانه برای غلط خوانی قابل قبول و درست نیست. بدون تغییر جایی همراه و به همین صورت هم. اگر گوینده توجه کافی به معنی و مفهوم ضربه داشت و فکری فعال و متحرک بود و بی جهت و بیجا سکوت و توقف نمی کرد، آنوقت معنی و مفهوم به طور کامل منتقل می شد؛ بسیاری از آشورهای اروپایی ترور شیخ باسین (توسط اسرائیل) متکلم کردند.

نمونه دیگر: صدها نفر در شدیدترین طوفان آفریچایی، در یک اردو انجمن استه اندید. در اینجا هم معلوم است که در یک قرن اخیر متصل و مربوط است به شدیدترین طوفان و باید جمله را بکسر و تا قبل از گشته شدن ادامه داد؛ صدها نفر در خند بدترین طوفان آفریچایی در یک اردو انجمن استه اندید.

نمونه دیگر: چهل استه اندید (سکنت بیجا) توسط ما دیوانه انداد (آرام، رانید) آفرین برنده، پد مأموران (بیگانه) انداد، توتل را گفتند که اینکه آن را بر از موتوا کنید گرین نمودند. ملاطفت می فرمایید که به قدر معنی عوض می شود؛ نمونه دیگر: بایند، و فرستادن ما زمانه ملل متحد (سکنت بیجا) به ابراه گشت. در این مورد هم به ایران ادامه جمله قبل است و نباید آن را جدا کرد؛ بایند، و فرستادن ما زمانه ملل متحد به ابراه گشت.

آخرین نمونه در این مورد: «ش از مد سربا» پس از اعلام پایان جنگ (سکنت و توقف بیجا) توسط دیس یهودی آمریکا جان دود را از دست دادند. فکر کنید به قدر خنده دار شده است که این جمله را گوینده یکی از ادیب‌های بیرون مرزی (آرادیو آمریکا) هم بیان کرده باشد. گریه فرقی نمی کند؛ شلطان، شلطان است!

همه این نمونه‌ها و صدها مورد شبه آن، در همه برتانه‌ها و مخصوصاً در بخش‌های خبری شنیده می شود. در بعضی موارد خیلی مهم نیست و شونده از آن می گذرد و در بسیاری موارد، به کلی معنی و مفهوم عوض می شود.

اینجا فقط نمونه‌های بدخونی و اشتباه در سکت و توقف بیجا و نامناسب به دلیل فعال نبودن ذهن و فکر گوینده است. نمونه‌های دیگری هم که خواهم گفت از همین جنس (عدم توجه) ولی از نوع دیگر سخن است. مثلاً «تکیه‌های غلط و بیجا»

.. لهوت رفت در بازارهای جهان به ۲۲ دلار و ۲۹ سنت رسید تکیه کلام را روی «سنت» گذاشت. یعنی در این جمله «سنت» از همه واژه‌های دیگر مهمتر است؟ حتی از دلار! باید تکیه روی «۲۲ دلار» باشد.

نمونه دیگر: ... در این ماده ۲۰۰ هزار پای درآمدند پیرا تکیه روی «پایه» مگر دیگران «از دست در می‌آیند؟ تازه از «پای» در آمدند فعل مرکب پیوسته است. نمی‌توان به هیچ وجه تکیه کلام را فقط در مورد «پای» اعمال کرد! این دیگر نهایت «بی‌فکری» است. تکیه کلام در جمله معمولاً بر روی واژه یا ترکیب‌هایی اعمال می‌شود که مهمتر و مورد نظر باشد و در این جمله «۲۰۰» قریه مهم است. در این ماده ۲۰۰ هزار پای درآمدند.

نمونه دیگر: سرواژه کار خود قرار داشت باید تکیه کلام روی «سرواژه» باشد. تکیه روی «خود» بی‌معنی است! مثل این نمونه: به صاف سرافراز خود خواهد رفت. روی بدیهیات که نباید تکیه کرد. مگر دیگران چه کار می‌کنند. همه به صاف می‌بخان نمود می‌روند پس به صاف رفتن مهم است. تعداد جمله‌هایی که گوینده تکیه کلام را روی «خود» و «خوش» می‌گذارد بسیار زیاد است. شما در هر پختی خبری در شبکه‌های داخل و خارج این تکیه اشتباه را خواهید شنید.

.. خواهد گفتگو با هم‌پایگان خود است

.. این سرواژه به دست را پندگانه خود نشده شد است

.. وارد هشتمین روز خود می‌نمود

.. ردایی احوال چنگ

و... نهادت در برابر نیروهای مهاجم را اشتهار دیده می دانند

نمونه دیگر:

اکنون به گزارش وضع جایی کشور توجه ارماید مگر تا به حال وضع هوای مثلاً «اطلاق» را می گفتند؟ که حالا «کشور» تکیه دار شده است؟

نمونه دیگر:

.. جوامع بگ زلزله در جنوب ایران تکیه روی «یکه» بجای و غلط است.

و چند نمونه دیگر:

.. به انجام خدمتی در آن کشور گشت رهند. انسان یاد دست زدن می افتد

.. به کشور دید بازگرداند، می شود. «بازگردانده» شدن فعل مرکب است و

باید به صورت ترکیبی ادا شود «بازگردانده» شدن در این صورت معنی

درست اصلی را دارد. تکیه روی «باز» یک معنی دیگر می دهد و اشتباه است.

.. طرح کسی باید از په تکلیف کند در این جمله اصل، باید است و تکیه کلام

به هدایت معنی و مفهوم، باید روی «تایده» باشد.

.. یک زن جهانگرد، برادر چاغات دیده چاه سپرد مگر دیگران بر اثر بی امانت

«دیگری» جان می یارند؟

و باز صدها نمونه در همین مورد هست که می توانید در هر پرتابه یا

بخش های خبری ببینید.

و چند نمونه از تشخیص ترکیب ها وابسته و پیوسته که گاهی معنی جمله را

تکلی دیگرگون خواهد کرد: «در طرح صلح اعرابیه»

«در طرح صلح اعرابیه» باید «طرح صلح» را به صورت ترکیب وابسته

ادا کرد. «مذو به» ابد کشوری. گنیت این ترکیب اصلی است و باید از

کشوری جدا ادا شود که خوانده شد «مذو به» ابد کشوری. که پیداست بیشتر

معنی آن نامناسب و بد است «معاون اول دوم سوم». معاون اول و رئیس

جمهوری دو ترکیب وابسته اند که به هم اضافه شده اند نه اینکه، معاون اول

رئیس جمهوری، «سوراکه حافظه حاج کزبه» ترکیب سه واحدی یا «تجربه اضافات به تالی اضافه شده است.

«در دستور کار این هفته هجده دستور کار به صورت ترکیب وابسته ادا می‌شود. همین طور، این هفته خود و بسیاری نمونه‌های دیگر.

بگذارید چند نمونه دیگر را هم از نوع کاربرد غلط حرف ربط و یا پیوندی «اوله» و تلفظ جای «و» یادآور عرض کنم.

گفته ضرب و شتم را جدا کرده به صورت ضرب و شتم خوانند. در برابر کشف و ضبط را که دو مرحله جداگانه عملیات است به صورت وابسته گفت؛ در این جمله در این جملات مقدار راحی ادامه کند و ضبط گردید که اشتباه است و معلوم می‌شود دانشمند دید تصویرهای کلمات، محدود و عملیات ذهنی کم و ضعیف بوده است.

... و آن و آن حال آن را دارند آمد. مثل مورد قبل است که باید جدا بیان می‌شدند: و آن و آن حال آن را دارند آمد.

«در گوشه و گوشه» را «در گوشه و گوشه» خوانند. مثل: «سیاست صبر و انتظار» که سیاست صبر و انتظار خوانده شد.

و یک نمونه دیگر که کمی پیچیده‌تر است:

«لایحه پل به اهداف مورد نظر، مستلزم صبر و استقامت و تصمیم جدی است» که خوانند: «شده مستلزم صبر و استقامت و تصمیم جدی است» صبر و «استقامت» در یک مجموعه قرار دارد و می‌توان این دو واژه را با آوایی (آ) خواند: «صبر و استقامت» ولی تصمیم جدی، ترکیب جداگانه‌ای است و باید با آوایی (و) متصل و بیان شود.

و جمله: «زندگی کرده با درد تنها را گریز از روزمرگی و زیبا زیستن است» را استعاره گفته چنین خوانند: «زندگی کرده با درد تنها را گریز از روزمرگی و زیبا زیستن است» در این جمله (که ظرافت نحوی خاصی دارد و توجه بیشتری

را می‌طلبید حذف صورت گرفته است. و در نتیجه با تغییر آوایی «وز» و «آه» دو معنی پیدا می‌کند:

۱- «پیوند با آوایی «وز» به زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی (و) «تنها راه» زیبا زیستن است.

۲- «پیوند با آوایی «آه» به زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی (و) «گریز» از زیبا زیستن است.

و حتی پیوند با آوایی «آه» انجام می‌شود پیوستگی بیشتر است. به طوری که می‌توان گفت: «زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی و تنها راه زیبا زیستن است. روزمرگی و زیبا وابسته به هم خواهند شد.

ولی وقتی با آوایی «وز» باشد، پیوند کمتر است و زیبا زیستن، جدا از روزمرگی خواهد شد. «زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی، و تنها راه زیبا زیستن است.» این از ظرافت‌های بیان فارسی است. چیزی که تنها با فن بیان و گویندگی صحیح و رعایت کامل آنها صورت می‌پذیرد.

این نمونه‌ها (همانطور که عرض شد) غیر از شطط‌خوانی‌ها و شطط‌های اشتباه مربوط به اطلاعات حافظه است. اینها و موارد مشابه بیشتر به دلیل عادت به روخوانی و عدم توجه به معنی و مفهوم جمله‌های پیام است. پنداست که در چنین مواردی، گوینده به تبلی ذهنی دچار شده و فکر در گویندگی ندارد با آن را از دست داده است. کلمه کلمه خواندن، ارتباط میان ابزای جمله را رعایت نکردن و بی‌توجهی به واحدهای زبانتجیری، نتیجه و حاصل تبلی ذهن و گویندگی بدون فکر است.

راه چاره چیست؟

تنها راه حل این مشکل بزرگ این است که کاری کنیم تا فکر و ذهنمان در گویندگی فعال بشود و بعد این فعالیت را حفظ کنیم. باید عادت تبلی ذهن،

جایش را به فعال شدن ذهن و فکر بدهد و بتوانیم به «گویندگی همراه با فکر» برسیم.

من همیشه به گویندگان جوان و به هنرمندان کلاس‌ها می‌گویم که در هنگام گویندگی یک «مثبت فرضی» را در نظر داشته باشند؛ با این نمودار:



در این نمودار یک زاویه مربوط به توانش زبان + فکر + مغز است. در یک زاویه چشم قرار دارد که خط و علائم نوشتاری را بیند و دریافت کند و زاویه سوم مربوط به ذهان و مجروح اقدام‌های گفتاری است. تا علائم نوشتاری را بیان نماید.

هنگام گویندگی، چشم گوینده تمام خطوط و علائم نوشتاری پیام را می‌گیرد و آنها را به مرکز توانش و مغز ارسال می‌کند. در این زاویه است که فعالیت‌های ذهنی، همچون یک رایانه (کامپیوتر) برای درک و دریافت‌های لازم انجام می‌شود و پس از شناسایی اجزای جمله و توج رابطه آنها با هم و مطابقت با اطلاعات قبلی و حتی خلاقیت‌های هنری بیان و هماهنگی با اصول فن بیان و گویندگی، فرمان اجرا (بیان گویندگی) به اقدام‌های گفتاری صادر می‌شود. خلق سوم این مثلث نقطه‌بین شده است (حرکت از چشم به ذهان) زیرا مورد استفاده نیست، حتی می‌توان آن را حذف کرد. در این خلق نباید حرکتی انجام شود و بیان گویندگی جز از مسیر چشم به مرکز توانش و فعالیت‌های مغزی نباید صورت بگیرد. اگر توانش، فعالیت‌های ذهنی و فکر نباشد، گویندگی به صورتی انجام خواهد شد که نمونه‌هایش را (مشتی از ضرور) مشاهده فرمودید.

تمرین‌های لازم و سفید برای فعال کردن ذهن و فکر در کتاب دوم ارائه خواهد شد. فعلاً و به‌طور خلاصه راه‌پایه این است که از جمله‌های کوتاه شروع به گویندگی کنیم و پس از خواندن هر جمله سعی کنیم با کشش ذهن خود آن را بازگویم و تکرار کنیم و هنگام خواندن هر جمله سعی کنیم آن را بخاطر بسازیم. وقتی موفق شدیم جمله‌های دیگر را هم به همین نحو بخوانیم و تکرار کنیم تا بتوانیم جمله‌های بلندتر و حتی یک پاراگراف یا بند را بخاطر بیاوریم. به این ترتیب فکر و ذهنمان فعال می‌شود و از تبلی ذهنی نجات پیدا می‌کنیم و به گویندگی ایده‌آل می‌رسیم.

در آن صورت نگاه دومی پیدا می‌کنیم که پیشاپیش و سریعتر از سرعت گویندگی مطالب را می‌بیند و آن را به مغز و مرکز فعالیت‌های ذهنی و مغزی می‌فرستد و مورد بررسی و شناسایی قرار می‌گیرد و هنگامی که به آن قسمت از مطلب رسیدیم قبلاً ذهن ما از مضمون آن آگاه شده است و کمتر ممکن است غلط و اشتباه خوانده شود.

دستگاه آوایی زبان^۱

زبانی که ما روزانه به کار می‌بریم، چون دستگاه بزرگی است که کار آن، نتیجه همکاری دستگاه‌های کوچکتری است که در آن قرار گرفته‌اند. زبان را می‌توان متشکل از سه دستگاه دانست: دستگاه صوتی یا فونولوژی، دستگاه دستوری یا گرامر و دستگاه واژگان.

دستگاه صوتی عبارت است از نظامی که بین عناصر آوایی زبان وجود دارد؛ دستور یا گرامر عبارت است از نظامی که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد؛ و واژگان عبارت است از مجموعه لغاتی که اهل زبان در دسترس دارند و روابطی که بین آن لغات برقرار است.

دستگاه‌های صوتی و دستوری زبان، دستگاه‌هایی سخت به هم بافته‌اند و در نتیجه، رفته در آنها مشکل‌تر و تغییرات آنها کندتر است. برعکس، دستگاه واژگان زبان، دستگاهی آنچنان به هم بافته نیست و در نتیجه تقوُّد در شبکه ارتباطی آن آسانتر است. کم و زیاد شدن یا تغییر ارزش عناصر صوتی و دستوری، موجب تغییر ارزش عناصر دیگر دستگاه زبان می‌شود ولی کم و

۱. برای این فصل، بهتر از درج مطلب سلسل زبانشناسی، همین زیاد و کمتر از دسترس صد و بیاض باطنی است.

زیاد شدن یا تغییر عناصر واژگان، یعنی لغت، مستلزم چنین تحولی در ارزش عناصر دیگر نیست. این از ویژگی‌های مهم هر زبانی است که قسمت‌هایی از آن که جزو ارکان زبان محسوب می‌شوند به منزله پایه‌های ساختمان زبانند. مانند دستگاه‌های دستوری و صوتی، در معرض تغییر نباشند و نشود در آنها قوفا کرد، زیرا در آن صورت، دستگاه بزرگ زبان به سادگی مورد تهاجم قرار می‌گیرد و از اساس، ویران خواهد شد.

مثلاً در دستگاه صوتی هر زبان، تعدادی صدا وجود دارد که بعضی از آنها صامت و بعضی دیگر مصوت‌اند. این تعداد صدا، در زبان‌های مختلف، متفاوت، ولی برای هر زبانی معین و مشخص است. به عنوان مثال، دستگاه صوتی زبان فارسی که دارای شش مصوت است نمی‌تواند به آسانی تغییر کند و مصوت تازمائی را در خود پذیرد یا مصوتی را از جمع خود بکاهد و خارج کند.

همچنین است تغییر در دستگاه دستوری زبان.

زبانی مانند فارسی یا انگلیسی که دارای تصاویر دوگانه مفرد و جمع است نمی‌تواند به سادگی تغییر کند و یک تصویر سه‌گانه را مانند زبان عربی که بین مفرد و تنبیه و جمع فرق می‌گذارد، بپذیرد یا برعکس زبانی چون عربی نمی‌تواند به سادگی یکی از این عناصر، مثلاً عنصر تنبیه را از شبکه دستوری خود خارج کند.

چنین تغییراتی موجب برهم خوردن روابط موجود در کل دستگاه زبان می‌شود. مثلاً کم یا زیاد شدن عنصر دستوری تنبیه، تنها در نحوه جمع بستن اسما مؤثر می‌افتد، بلکه صرف افعال را نیز مختل می‌سازد و صرف ضمائر را نیز دگرگون می‌کند و بسیاری تغییرات دیگر...

ولی ساختمان واژگان چنین نیست. کم و زیاد شدن یا تغییر عناصر واژگان یعنی لغات، به آسانی صورت می‌گیرد، بدون آنکه باعث به هم خوردن روابط

موجود در زبان گردد. سازمان واژگان زبان و طبیعت آن چنین است. زیرا واژگان هر زبان، آیینه فرهنگ مردمی است که به آن زبان تکلم می‌کند و از آنجایی که عناصر فرهنگی زبان، به ملای و به معنوی، پیوسته در تغییرند، طبیعی است که واژه‌های زبان نیز، که در حقیقت نام آن عناصر فرهنگی هستند، تغییر کنند.

بسیاری از استادان ادب و زبان‌شناسان، در مورد ورود واژگان به زبان‌ها، نظر یکسان و مساعدی دارند.

استاد خاتلری می‌نویسد:

«من نمی‌دانم آیهتگی لغاتی از زبانی در زبان دیگر، برای این یک، چه تنگ و عاری است؟ زبان خالص مانند نواز یا کبک افسانه‌ای است که ضوایب می‌آورده»

و استاد محمد بیروین کتابانی:

«داخل شدن واژه‌های بیگانه در زبان، نه تنها بدین زبانی نمی‌رساند، بلکه

مایه وسعت و توانگری آن هم می‌شود»

بگذاریم از مصیبت‌های تاروایی می‌پند که هر ازگاهی، فریاد یا گساری زبان فارسی از لغت‌های بیگانه را سر می‌دهند و البته بیشتر نظرشان روی لغت‌های عربی است. از نظر استادان واقع بین، فرقی بین زبان‌های بیگانه نیست. چه عربی و چه شیر عربی. هر واژه‌ای که وارد زبان فارسی می‌شود، به شرط پذیرفته شدن از سوی اجتماع و مردمان و نگاهبانان زبان، فرهنگستان، باید تابع شرایط و قوانین ماندگاری زبان فارسی بشود. در شیر این صورت آن وارد بیگانه است و باید از ساعت زبان فارسی طرد گردد.

واژه‌های عربی که در طول تاریخ بیش از هزار و چهارصد سال وارد زبان فارسی شده‌اند، باید جزو دستگاه واژگان زبان ما محسوب شوند. بسیاری از این واژه‌ها، معانی اولیه خود را از دست داده، معنی تازه و جدیدی گرفته‌اند.

بسیاری با واژه‌ها یا «ونده‌های زبان فارسی ترکیب شده‌اند و بسیاری دیگر پس از قرن‌ها استفاده منسوخ شده. در متون کلاسیک یا اشعار قدیمی، جزو گنجینه‌های ادبی ما در آمده‌اند. زبان فارسی در این چهارده قرن با واژه‌های ترکی، مغولی و عربی هم، همین گونه برخورد کرده است. یعنی اگر واژه‌ای را مردم پذیرفته‌اند، در حقیقت به آن جواز ورود و قبول داده‌اند. جزو واژگان زبان فارسی در آمده، همیای واژگان فارسی، در کار ارتباط و تفهیم و تفاهم به کار رفته است.

«آنچه به استقلال و موجودیت یک زبان زبان‌های ایران تأثیر می‌رساند، رفته‌کردن خصوصیت‌های صرفی و نحوی یا دستوری بیگانگان در زبان میزبان است. هر قومی که کلمه بیگانهای را می‌پذیرد، تحت آن را مواضع لهجه خود تغییر می‌دهد و آنگاه قاعده‌های صرف و نحوی زبان مادری خویش را درباره آن اجرا می‌کند»^۱.

البته این جریان یک طرفه نیست، جوامع انسانی به مقتضای وضع جغرافیایی، تبادلی، سیاسی، دینی، اقتصادی و غیره کم و بیش با هم در تماس هستند و عناصر فرهنگی که واژگان زبان است به زبان آنها رخته می‌کند. این امر طبیعی است. آنچه نباید صورت بگیرد، همان‌طور که بیان شد، قبول ساختاری واژه یا تعبیر بیگانه است. یعنی نباید واژه را به گونه‌ای استفاده کنیم که به قوانین دستوری یا آوایی زبان ما ضللی وارد سازد و آن را از قاعده طبیعی خود منحرف نماید. این رفته در قوانین دستوری و تغییر آوایی آن را در اصطلاح «کاپیتولاسیون ادبی» می‌نامند. که در فصلی مورد بحث قرار گرفته است.

از زمانی که رادیو ساخته شد و گفتار به عنوان زبان ارتباطی این رسانه به

کار گرفته شد. دستگاه فونولوژی با آوایی زبان فارسی مورد هجوم و ضربه قرار گرفت. قرن‌ها، زبان در شکل نوشتاری آن در ایران، مورد استفاده بود. شعر و نثر فارسی دری، به قلم توانای شاعران و نویسندگان نامدار این سرزمین، جایگاه شایسته‌ای یافته بود و بر قلم‌های عقل و ادبانه و نخبه‌ای، جلوه‌گری می‌کرد و دستگاه دستوری با گرامری زبان فارسی توانایی مقابله با هر هجومی را داشت. که البته به بازی پاداران فره‌بختانی صورت می‌گرفت. در این یک قرن و اندی، که از انتشار روزنامه در ایران می‌گذرد، زبان نوشتاری نتوانی پیدا کرد و نثر ساده روزنامه‌ای رواج یافت. بسیاری از ادیبان، برای راضی‌نمایی نویسندگان جوان‌پروها و کتاب‌ها نوشتند. میران و استادان داشتند هم، دانشورانه در کلاس‌های درس، فنّ سانه‌نویسی و درست‌نویسی را به شاگردان خود آموختند و نثر پارسی کم‌کم از آن حالت متکلف و متعین گذشته جدا شد و به طرف سادگی گرایید. استادان، ادیبان، زبان‌شناسان و صاحبان ادبانه، که در صقیقت پاداران زبان فارسی و نگهبانان قوانین آن هستند، همیشه مراقبت می‌کردند و هرگاه خطا و انتباهی در نوشته‌ای می‌دیدند، بلافاصله و از راه‌های گوناگون گوشزد می‌نمودند که خوشبختانه مؤثر واقع می‌شد، زیرا برای اصلاح نوشته و بهبود آن، یک نوع پذیرش در جامعه از قبل به وجود آمده بود و هنگامی که استادی، یا نویسنده صاحب نظری، به نثر نویسنده جوانی ایراد می‌گرفت و او را راضی می‌کرد، نویسنده جوان، به راحتی می‌پذیرفت و متون هم می‌شد، همین‌طور بود درباره شعر، به ویژه در آئین‌های ادبی، که امری کاملاً پذیرفته بود و این پذیرش و قبول و اصلاح، به صورت یک فرهنگ و یک رفتار ادبی و اجتماعی شایسته، در ایران، رواج داشت که هنوز هم دارد.

اتفا، این رفته و این فرهنگی قبول و اصلاح، بیشتر درباره شکل نوشتاری و گونه مکتوب زبان بوده است.

پس از شروع کار رادیو، نمود گفتاری زبان، تنها وسیله ارتباط در این رسانه گردیده است. پیام‌ها، گزارش‌ها و خبرها، همه به صورت آوا و سخن ملفوظ، از رادیو پخش و شنیده می‌شود و همه چیز تبدیل به آوا شده است؛ از نوشته‌های امروزی تا انواع ترانه‌های کلاسیک و از شعر تو تا اشعار مختلف شعر در سده‌های پیشین. رادیو یک رسانه شنیداری است.

در رادیو همه چیز، مبتذل به صدا و آوا می‌شود و طبیعت این رسانه چنین است. به این ترتیب دستگاه آوایی یا فونولوژی، ارزش و اعتباری، همباده و هستگی، دستگاه دستوری یا گرامری زبان پیدا کرد. البته، زبان در ذات خود، این اعتبار و ارزش را به دستگاه آوایی داده بود زیرا که دستگاه آوایی یکی از سه رکن زبان است. اما چون مورد استفاده همگانی، در یک شکل فراوان، قانونمند و همه‌گیر قرار نگرفته بود، قسمت‌هایی از این ارزش نهفته بود و کاملاً رعایت نمی‌شد.

پس از رادیو که زبان در گونه و شکل ملفوظ کاملاً به کار گرفته شد و مسئله بیان مشترک و بیان معیار مطرح شد، ارزش و اعتبار آوا و دستگاه آوایی زبان هم، آشکارتر و شناخته‌تر گردید. البته نه کاملاً، چرا که هنوز هم در راه شناختن بیشتر شکل ملفوظ زبان هستیم و تا دستیافتن به «بیان معیار» و قوانین و دستورهای آن، باید مجدداً کوشش و پژوهش کنیم و ابعاد آن را بشناسیم. ابعادی که شامل طول و عرض و ارتفاع می‌شود از این جهت ابعاد سه‌گانه هندسی را به کار بردم که در گفتار عادی، زبان به صورت خطی و در یک خط است که رشته یا زنجیرکلام نام دارد. در نوشتار طول و عرض هر دو مصداق دارد ولی در بیان رادیو و در بیان معیار، واحدهای زیر زنجیری، در حکم بعد سوم آن است.

صاحبان فکر و اندیشه، استادان ادبیات، زبان‌شناسان، نویسندگان، شاعران و همه عاشقان ایران و دلسوزان زبان فارسی، همان گونه که در حفظ و

مراتب نوشتار و گونه مکتوب زبان، همیشه و در هر حالی گوناوا و مراقب بوده‌اند. امروز در امر بیان و ویژگی‌های گونه مکتوب زبان- زبان رادیو- و همین عبارهای آن نیز به طور کامل و دقیق سعی کنند و از هر فرصتی برای تبیین اصول بیان معیار بر اساس قوانین زبان‌شناسی و زبان فارسی- استفاده کنند و بدانند که چون این کار تاوکی دارد، از تکرار آن نباید خسته و مأیوس شوند و نگذارند زبان و بیان فارسی به برابط سلیقه‌های فردی کشیده شود.

باید بدانیم که دو رکن اساسی آوازی و دستوری زبان، از پایه‌های استحکام کاخ رفیعی است که رودگی، فردوسی، بیخی، سعدی، حافظ و دیگران، از زبان زما و شیرین فارسی دری، می افکندند و این چنین قرن‌ها در برابر باد و باران حوادث و آسیب‌های زمانه با برجا و استوار باقی‌مانده است.

باید بدانیم که برای تلفظ و الیفایی که از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی شده و احتیاج ما آن را پذیرفته و جزو واژگان ما قرار گرفته، نمی‌توان به دلخواه و بنا بر سلیقه‌های شخصی، عمل کرد.

باید استادان ادبیات و زبان‌شناسی، همان گونه که برای نوشتار، و شیوه‌ها و سبک‌ها و قواعد آن، دلسوزند و مراقبت‌های همیشه‌گی دارند، برای گفتار، لحن‌ها و تلفظ‌های گوناگون و گاه اشتباه و ناپسندی هم که از یک رساله معییر شنیداری- گفتاری- شنیداری پیش و شنیده می‌شود، نگران و مراقب باشند.

همچا کتاب دستور زبان داریم که قوانین آن را استادان یا مطلقاً ستون ادبی و شعرهای مختلف، از دل کتاب‌ها بیرون کشیدند و حاصل پژوهش‌های چندین ساله خود را، برای راهنمایی نویسندگان و شاعران جوان منتشر کرده، در دسترس آنان قرار دادند. اکنون نیز باید برای دستور بیان و تلفظ کلمات فارسی اصل و ذخیل (وارد شده در زبان فارسی) همان دلسوزی و مراقبت را داشته باشند و آن را اصلاح کنند. البته این حرف به آن معنی نیست که مراقبتی در کار نبوده و قواعد و اصولی را گوشزد نگردانند، بلکه هدف توجه به اهمیت

«بیان» است و اینکه حساسیت کار، بسیار بیشتر از این حرف‌هاست. از سوی دیگر، هنوز هم بسیاری از مسئولان و مدیران رسانه‌های گفتاری، بیان را در این رسانه‌ها به اندازه نوشته، مؤثر در انتقال پیام نمی‌دانند. با حداقل آن توجه و حساسیت لازم را ندارند. آن اندازه که برای ویرایش نوشته‌ها و متن‌های برنامه‌ها، مراقبت دارند، برای درست خواندن و رعایت فونون بیان و تلفظ کلمات و استفاده درست و بجا از واژه‌های زیر زنجیری که در خط و نوشته، نشانه و علامتی برای آن منظور نشده ولی در بیان مطالب و انتقال صحیح پیام‌ها نقش غیر قابل انکار دارد، ندارند.

از سال‌های پیش، گه‌گاه در روزنامه‌ها و مجلات و در مقاله‌های متعدد دیدیم که اغلب استادان، در همین زمینه‌ها تقدما نوشته‌اند. از جمله آنها خوب است به مقاله کوتاهی از کتاب «زبان و تفکر» از دکتر محدث‌رضا باطنی اشاره کنیم با نام «رادیو و تلویزیون، دو قلم زبان فارسی». نویسنده محترم در پیشگفتار کتاب، اشاره می‌کند این کتاب مجموعه‌ای است از مقالاتی که نگاشته در دو سه سال اخیر. در زمینه زبان‌شناسی نوشته است و در پایان تاریخ آذرماه ۱۳۴۹ را دارد.

پیداست که این مقاله مربوط به قبل از انقلاب و زمانی است که تعداد رسانه‌های صوتی و تصویری ما، از یک چهارم امروز هم کمتر بود. به همین دلیل اگر هیچ تغییری در میزان و مقدار غلط خوانی‌ها، پیش نیامده باشد، از جهت کمیت حداقل، بیش از چهار برابر شده است. یعنی بیشتر از چهار برابر آن زمان غلط خوانده می‌شود و این زیاد شدن غلط‌ها و اشتباهات واقعاً هشدار دهنده است و باید برای آن فکری کرد. آنچه دکتر باطنی در این نقد کوتاه به آن اشاره می‌کند، همه مطالبی است که امروز هم به همان اندازه آن روز اهمیت دارد و اگر گوش شنوایی باشد (که هست) بسیار کارساز است. دکتر باطنی می‌گوید:

«از آنجا که رادیو و تلویزیون، دو وسیله ارتباط جمعی هستند که خود آنها شدید و میزان عملشان بسیار وسیع است، می‌توانند به طور غیر مستقیم در بالا بردن سطح زبان فارسی در میان شنوندگان و بینندگان خود، سخت مؤثر باشند و مؤثر نیز بوده‌اند. ولی متأسفانه گویندگان رادیو و تلویزیون، بنابر تجویز کسانی که خطّ مبنی زبانی این دو دستگاه را تعیین می‌کنند و به ضیال خودشان می‌گویند فارسی «بی‌غلطی»^۱ به توده مردم عرضه کنند، در زبان فارسی دستکاری‌ها و دخالت‌هایی می‌کنند که از لوق سلیم هر فارسی زبانی، مثنی خود آن گویندگان نیز، به دور است و با هیچ منطقی آن را نمی‌توان توجیه کرد. «رادیو و تلویزیون خود را در نقش قیم زبان فارسی جلوه می‌دهند و به مردم وانمود می‌کنند که فارسی طبیعی و عادی که آنها (مردم) حرف می‌زنند، غلط است و باید آن طور که گویندگان رادیو و تلویزیون تجویز می‌کنند حرف بزنند؛ باید به فتح اول بگویند شجاعت، تکرار، عدالت، باید به ضمّ «ج» بگویند چنان و چنین، نباید بگویند «مردانه» باید بگویند «امردانه» باید به فتح «ب» بگویند «کالبد» به سکون «ت» بگویند «رستگار» به سکون «ر» بگویند «مهربان» به سکون «د» بگویند «برادرگاره» و دخالت‌های دیگری از این قبیل.»

«این دستکاری‌های تاج‌ها به فارسی گویندگان رادیو و تلویزیون، چهارم‌ای ساختگی و «من در آورده» داده و چون این تصرفات از قس زبان فارسی به دور است، اغلب شنوندگان هیران می‌مانند که چرا گویندگان رادیو و تلویزیون این طور حرف می‌زنند.

«توجهی که مسئولان رادیو و تلویزیون برای این تصرفات عرضه می‌کنند، از این دو مقوله خارج نیست: اگر کلمه فارسی باشد، تلفظ گذشته آن

۱. لایه آن، روح، پدس راهلس، سرقت ۱

بنابرین از لحاظ زبان‌شناسی (و بیان معیار گویش‌گانی رادیو و تلویزیون) هیچ دلیلی وجود ندارد که ما با سماعت بگوئیم تلفظ کلمات بیگانه در زبان اصلی را الگو قرار دهیم.

هر واژه بیگانه‌ای که وارد زبان فارسی، به عنوان زبان فرضی گرفته می‌شود باید تابع دستگاه‌های آوایی و دستوری این زبان گردد. تلفظ (اعتنی معنی و کاربرد) گذشته و اژه‌های بیگانه، پس از قبول، تابع زبان فارسی می‌شود و اگر نه حکم تجاوز پیدا می‌کند و ما ایرانیان نباید اجازه چنین تجاوزی نسبت به زبان فارسی را به هیچ زبانی بدهیم.

همچنین در دومین سبناز زبان فارسی در صدا و سیماء، دکتر علی‌اشرف صادقی زیر عنوان «ضطربانی تلفظی و بیانی در صدا و سیماء» پس از ذکر مقدّماتی، تلفظ‌های رایج در صدا و سیماء را به سه دسته تقسیم می‌کند که دسته سوم، تلفظ‌هایی ناشی از داشتن تصور نامرست درباره تلفظ کلمات زبان فارسی است و به مناسبت، به ذکر یک قاعده زبان فارسی می‌پردازد و می‌توانیم به این قاعده را سبب این اشتباه‌ها می‌داند. دکتر صادقی می‌گوید:

«در زبان فارسی هیچ کلمه بسیطی دیده نشده که در آن سه صامت بیانی وجود داشته باشد، زیرا تلفظ کردن سه صامت پشت سرهم برای ایرانیان دشوار بوده است. حال اگر در نتیجه ترکیب شدن دو کلمه با هم، که کلمه اول دارای دو صامت بیانی باشد و کلمه دوم (طلباً) با صامت آغاز شود و در نتیجه، سه صامت در کنار هم قرار گیرند، معمولاً میان صامت دوم و سوم یک مصوّت افزوده می‌شود. مثلاً ترکیب «ارج» با «مند» به صورت «ارجمند»؛ ترکیب «مهر» با «یان» به صورت «مهریان» و «مهر» با «گلان» به صورت «مهر گلان» یا «مهر گلان» در می‌آید»

«اما چند سال است که می‌بینیم گویش‌گان رادیو و تلویزیون، این کلمات را برعکس تلفظ هزار و چند صد ساله آنها به صورت «ارجمند»، «مهریان» و

«بهرگان» تلفظ می‌کند و به قیاس با آنها کلمات «استوار» و «ترتقین» را نیز به «استوار» و «ترتقین» بدل می‌کنند.

صحبت‌هایی دکتر صادقی تأیید همان حرف‌هایی است که دکتر باطنی و دیگر استادان از سال‌های پیش گفته‌اند و می‌گویند.

می‌توان مدعا نموده دیگر از این دست غلط‌ها را بر آنچه به عنوان مثال آورده شده اضافه کرد. مثلاً بیان زیبا و خوش آهنگ (حتی خوشبوی) «قطره» را «بیطره» با کسر «ج» کلمات «شهادت» و «شهاد» و «شوار» را که همیشه با فتحه تلفظ شده با کسر «ه» و «ج» قراخ به معنی آسایش و راحت را با کسر «ه» که معنی دوری و هجر می‌دهد «فرایق» و حتی ترکیب «لوقات قراحت» را «لوقات فرایقت» (فرایقت) می‌گویند که از بیان غلط می‌شود و تهیه پروژن بقیه را تهیه می‌فرمایند و مدعا نموده دیگر – حتی «تلویزیون» را با سکون «ه» و گاه با کسر «و» به صورت «بیل» و «ویون» و «بیل فن».

جالب توجه آنکه بسیاری از این غلط‌ها، حتی صورت و تلفظ گذشته آنها هم، بدان گونه که گفته می‌شود و می‌گویند در هیچ لغت‌نامه‌ای نیست. تلفظ بعضی کلمات را هم که فرهنگ‌هایی لغت به دو صورت ضبط کرده‌اند، گویندگان و مجریان یا مسئولان ضبط اول را که مرجع است کنار گذاشته‌اند و صورت دوم را که هیچ‌ور و ناور است (به سلیقه خود) یا دلایل دیگری برگزیده‌اند.

در مورد دو کلمه چنین و چنان باید بگویم که از همان سال‌های نخست ایجاد رادیو در ایران، گهگاه بعضی از مجریان و گویندگان به تبعیت از تلفظی که در افغانستان و شهرهای مرزی استان خراسان وجود دارد و شاید هم به عنوان خودنمایی^۱ برخلاف اصول حاکم بر زبان فارسی یا بهتر بگویم «بیان

۱. اولین بار، بلد بهر جامع و مختل در قید، شده، بدو.

فارسی» و بدون توجه به انتخاب و ارتباطی فرهنگ‌های لغت به صورت
چنان و چنین باضم «چ» تلفظ و بیان می‌کردند.

در ابتدا آن قسمت از سخنان رهبر معظم انقلاب را که در فصل
«کاپیتولاسیون ادبی» آورده بودیم تکرار می‌کنم که بسیار بجا است و از این
مشکل سخن می‌گویند:

«امروز واقعاً ضابطه و مرجعی لازم است که مشکلات به وجود آمده برای
زبان فارسی را رفع کند و نگذارد از مسیرها و جریان‌های غلط آب‌هایی را به
اسم زبان وارد دریاچه زبان فارسی کند و زبان را آلوده سازد. واقعاً بالایش
صحبی لازم است. می‌گویند: «غلط» مشهور بهتر از صحیح بهجور است. البته
این در جاهایی درست به نظر می‌رسد، اما ترکیب‌هایی را که یکی از عوام آن را
ایجاد کرده و یکی دیگر از عوام از او تقلید کرده است و بعد هم دیگران بی در
بی آن را گفته‌اند و نوشته‌اند نمی‌شود واقعاً ملاک قرار داد و نمی‌توان گفت
چون این ترکیب معروف شده است، ما باید آن را قبول کنیم. این گونه ترکیب‌ها
را باید حذف کرد والا زبان به کلی ضایع خواهد شد.»

تا حدود ۱۵ سال قبل همه گویشگران و مجریان چنان و چنین را با کسر
«چ» («چنین» و «چنان») تلفظ می‌کردند. چنانکه همه ایرانیان اینگونه تلفظ
می‌کنند. در فرهنگ‌های لغت مانند: فرهنگ معین، فرهنگ عمید، فرهنگ
امروز، فرهنگ آلمانی قیاسی زبان فارسی و فرهنگ دهخدا «چنان» و
«چنین» با هر دو تلفظ «چ» و «چ» آمده است. و فرهنگ دهخدا که کاملتر
شرح داده، اگرچه «چنان» را مخفف «چوتان» و «چنین» را مخفف «چونین»
دانسته و ضمن آوردن نمونه‌های متعدد شعر و نثر و همه ترکیباتی که از آنها
ساخته می‌شود نظیر: چنانکه، چنانچه، هم چنین و هم چنان... در پایان است
نوشته: «این کلمه را در هند با ضم «چ» ادا می‌کنند، اما تلفظ ایران با کسر»
است. افزون بر این در سائیه هم اضافه کرده است: «در تداول عامه مردم

ایران به کسر اول تلفظ می‌شود (بدنی چینی و چنان) (یعنی، «چنین» و «چنان»)

و تلفظ «چنین» و «چنان» با موسیقی و آهنگ زبان فارسی، هماهنگی بیشتری دارد. احساس مردم هم همین‌گونه است و دکتر باطنی استاد زبان‌شناس هم بر تلفظ «چنین» و «چنان» با ضم «چ» به دلائل زبان‌شناسی، ابراز گرفته. تلفظ با کسر «چ» را مجاز و درست دانسته‌اند (چنین و چنان)

در همان یازده سال پیش یکی از مجریان رادیو مشهد که به تهران منتقل شده بود، همراه خود، این تلفظ افغانی را سوغات آورد و درست صدق فرمایش مقام رهبری شد. عده‌ای هم ندانسته و با تصور درست بودن این‌گونه تلفظ‌ها به خاطر شکل ظاهری واژه با ترکیب آن را تکرار کرده‌اند و از تلفظ ایرانی فارسی و فاعده‌مند آن دور شدند.

عجیب‌ترین قسمت این تقلیدها، اینجاست که این تلفظ‌ها حتی به نمایش‌ها، فیلم‌ها و سریال‌ها هم رفته و رسوخ کرده است:

مثلاً در یک سریال تلویزیونی که نمایشی از زندگی عادی مردم و حوادث ساده و معمولی، است در صحنه‌ای بازیگران که از مردم عادی (شاید کم سواد یا بی سواد) جامعه هستند، در صحبت‌هایشان «چنین» و «چنان» می‌گویند و دم از «پهنرانی» می‌زنند. شاید نمی‌دانند که با این تقلید زنده و تافروست از گویندگان، بیشتر حرف زدنتان مضحک و خنده‌دار شده است و بیشتر از دیال طبیعی حرف زدن عادی و آهنگ کلام فارسی درست و معیار فاصله گرفته‌اند. اینها از ساده‌ترین و معمولی‌ترین غلط‌هایی است که هر روز از رادیو و تلویزیون می‌شنویم.

خط‌های ایران و خط فارسی

زبان به صورت شفاهی و گفتاری وسیله‌ای است زنده و در جریان، اما غیر قابل ثبت و نگهداری. در ارتباط‌های انسانی و در محدودهٔ زمان و مکان، قابل استفاده است؛ یعنی در یک زمان معین استفاده می‌شود و بلافاصله مستهلک می‌گردد. بدون آنکه اثری از آن باقی بماند. و در لحظه‌ای بعد، دیگر وجود ندارد. (همز در ذهن و یاد انسان) در مکانی محدود شنیده می‌شود و به مکان‌های دیگر قابل انتقال نیست و در همان مکان هم محو و نابود می‌گردد. زبان گفتاری در حقیقت هیچ سند و مدرکی از خود باقی نمی‌گذارد.

زبان‌شناسی، فاصله زمانی پیدایش زبان گفتار، تا اختراع نموده‌های خطی و ثبت نوشتاری آوله‌ای گفتار را، پانصد هزار تا یک میلیون سال تخمین می‌زند. البته همین زمان دقیق اولین کوشش‌های انسان در راه ابداع خط و نوشتار، کار آسانی نیست. ولی می‌توانیم مثلاً تقاضی‌های شاره‌های کشف شده از دورهٔ پارینه سنگی را که شاید ده هزار سال از عمر آنها گذشته باشد، طلبه‌ای در کار اختراع خط و انتقال اندیشه بدانیم. اما از همان زمان تا اختراع کامل علائم خطی و کشف القای نوشتاری نیز، باز زمانی در حدود پانصد هزار سال را محاسبه می‌کنند. یعنی پانصد هزار سال طول کشید تا انسان متفکر، و ساختگو پس از کشیدن اولین تصویرها، به خط تصویری یا تصویر نگاری (اولین

نمودها و نمونه‌های انتقال اندیشه و سپس به ویژه نگاشتی و سرانجام به نوآوری القبا دست پیدا کند.

بعضی از زبان شناسان این نظریه را قبول دارند که می‌گویند، شبیهان اولین مخترعان خط القبا می‌بودند و می‌گویند که آنها نزدیک به پنج هزار سال پیش خط القبا می‌داشتند. بعضی‌ها سومریان و بعضی دیگر مصریان را صاحبان اولیه این اختراع می‌دانند. برخی هم این نوآوری را به ساکنان نخستین ایران زمین نسبت می‌دهند. خط میخی پارسی باستان که در کتیبه‌های هخامنشی کشف شده نشان دهنده وجود خط در ایران باستان است.

حقیقت هرچه باشد شک نیست که بشر با اختراع القبا به یکی از بزرگ‌ترین کشف‌ها تامل آمد. بشر موفق شد سلسله پیوسته گفتار را برای نخستین بار به اجزای آوایی جداگانه بخش کند و برای (اجزای آوایی) یا واج‌ها نمادهای خطی مجزا ولی ترکیب‌پذیر (حروف‌های القبا) برگزید.

هخامنشیان از چند خط برای مکاتبات اداری، کتیبه‌ها و ستون دینی استفاده می‌کردند. برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توان به کتاب دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی «درآمدی بر پیچیدگی شیوه خط فارسی» از انتشارات امیرکبیر مراجعه کرد.^۱

دکتر ادیب سلطانی در این کتاب از دهها کتاب، مقاله و رساله تحقیقی از پژوهشگران ایرانی و خارجی نام برده که همه درباره خط و به طور کلی خط‌های ایرانی و تاریخ خط و کتابت در ایران، بررسی‌های سودمندی انجام داده‌اند.

در این کتاب خط‌های اصلی ایران با ارفاق نمونه حروف عبارتند از: خط میخی پارسی باستان یا میخی هخامنشی، که تماماً القبا می‌باشد و از

۱. و سایر اطلاعات که در این فصل نیز از همین کتاب است.

چپ به راست نوشته می‌شود. برخی زبان شناسان خط سینی هخامنشی را نوآوری داریوش بزرگ می‌دانند.

خط هاجیه در همان دوران هخامنشی، خط آرامی نیز در ایران به‌کار می‌رفته است. خط آرامی پایه خط‌های یهودی اشکانی و ساسانی قرار گرفت. خط یهودی از راست به چپ نوشته می‌شود.

زبان اوستایی در حقیقت زبان اوستایی بسیار کهن است و از دو لهجه تشکیل یافته: الفبا زبان اوستایی کهن یا زبان گاهانه یا «گاهان» که بیشتر آن سروده خود زرتشت پیامبر بزرگ اوستی دانسته می‌شود و (آب) زبان اوستایی جوانتر.

«خط اوستایی» یا «دین دین» یا «دین دین» تاریخ ابداع این خط اوستایی را که اکنون در اختیار ماست در حدود سده‌های چهارم تا هفتم میلادی تخمین زده‌اند.

ظاهراً در زمان ساسانیان، هیرکان به هنگام بازنویسی اوستا و گاهان، الفبای کتبی اوستا یا خط دین دین را اقتراح کرده‌اند. زیرا اصل اوستا در حمله اسکندر نبود گردیده بود. هر طبق روایت‌های تاریخدانان اسلامی و یک مدرک ساسانی، در زمان هخامنشیان، اوستا روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود که به دست اسکندر سوزانده شده است.^۱

دکتر ادیب سلطانی می‌گوید:

«باید بفزایم دیاکوتوف تصریح می‌کند که بایگانی‌های سلطنتی هخامنشیان به دست اسکندر در ثلث آخر قرن چهارم پیش از میلاد نابود گردید».

و سپس در همان صفحه کتاب در یادداشت آورده است: «سعودی که در

سال ۳۲۶ هجری در گذشته. در کتاب «سراج الذهب» می‌نویسد: و کتب هذا کتاب فی اثنی عشر ألف جلد بالذهب.

«محمد جریر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافته. در تاریخ خود از دوازده هزار جلد گاو که اوستا روی آنها نوشته شده بود بحث می‌کند. در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی تخت زرین نوشته شده بود. قدیم‌تر از این استاد، نامه منسوب به «Tassart» هریدان هرید اردشیر بابکان است که گفته‌اند به پادشاه طبرستان «چشمنشام» نوشته. در آن گوید: «می‌دانی که اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اسطخر» (و در پانوشته‌ها «تاریخ نگارش» نامه مزبور زمان خسرو اول انوشیروان است.)

مستفادی که فوق العاده اهمیت دارد و همه زبان شناسان بر آن اذعان نظر دارند، این است که مطالعه بر روی زبان و پژوهش درباره آن، در حقیقت از زمانی ممکن می‌شود که خط به وجود آمده است. نظرهای قطعی را همیشه از روی قراین و اشارات و با دلائل علمی و با تکیه به استاد می‌توان اظهار داشت و یکی از مهم‌ترین استاد و دلائل و شاید اصلی‌ترین آنها درباره زبان، وجود خط و کتابت است که باقی می‌ماند و باقی هم مانده است.

البته از روی آثار کشف شده در نقاط مختلف کره زمین، بسیاری چیزهای مربوط به زندگی انسان‌های هزاران سال پیش را می‌توان دریافت و گاهی هم ممکن است با حدس و گمان به وجودشان اشاره کرد. به جز حکمت و اندیشه‌های پیچیده معرفتی و مسائل فرهنگی، برای فهم این مسائل نیاز به مدارک و اسنادی داریم که در زبان به صورت شفاهی و گفتاری ممکن نیست و مسلماً زبان نوشتاری و خط و کتابت، پسر مناسب بیان اندیشه‌ها و حتی انتقال آنها است. در زمان معاصر هم برای عرضه افکار متعالی و پیچیدگی‌های

فکری و کلامی. حتماً باید از خط و کتابت استفاده کرد. (بعد از اسکاتلات تکنولوژی امروز)

از مشاهده پانجا و آثار باستانی شاید بتوان به نحوه زندگی و چگونگی رفتار انسان‌هایی بود. ولی هرگز نمی‌توانیم بدانیم اندیشه‌های خاص و معانی انسان‌ها و حکمت و معرفت آنها چگونه بوده است. همان طور که نخواهیم دانست آواهای زبان چگونه بوده است و مردمان در گذشته چه لهجه و لحنی داشته‌اند.

دکتر خاتلری در زبان‌شناسی و زبان فارسی اشاره می‌کند که: «اختراع خط (خط القیایی) ظاهراً یک باره کمی پیش از هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح در خاورمیانه انجام گرفت و از آنجا القبا به تدریج به صورت‌های مختلف در همه جهان پراکنده شد و اکنون در هر جا که نوشتن معمول است القبا وجود دارد. اختراع خط، اتصال زبان را آسانتر کرده. همین که خط ظاهر شد اتصال آن در بسیاری از مراکز تمدن شیوع یافت و استفاده از زبان را سهل‌تر و شایع‌تر ساخت.»

«زبان به آنکای خط به عالی‌ترین درجه کمال رسید و اندیشه آدمی، هرچه بیشتر از آن استفاده کرد انسان به وسیله زبان و خط به اختراعات جدیدی تأییل شده است.»

به این ترتیب و با کمک دانش زبان شناسی از روی آثار باقی مانده از خط‌های نخستین و باستانی، می‌دانیم که حداقل، سه هزار و پانصد تا چهار هزار سال پیش، انسانی که به طور متوسط پانصد هزار سال از توانایی سخن‌گویی و ارتباط کلامی‌اش را پشت سر نهاده بود، توانست از مراحل خط‌های تصویری، هجایی و شیره بگذرد و به خط القیایی دست یابد.

دکتر خاتلری در همان کتاب درباره زبان‌های ایران می‌گوید:

«در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح، قومی وجود داشت که به زبان خاصی تکلم می‌کرد. زبان شانسان از قرن نوزدهم زبان آن قوم را «هندو اروپایی» نامیده‌اند.»

«بعدها، طوایفی از این قوم جدا شدند و در اکتاف جهان پراکنده گشتند... دکتر خائتری معتقد است به علت پراکنده شدن این اقوام، زبانشان به شعبه‌هایی تقسیم شد که یکی از آنها را امروز «هندو ایرانی» یا «آریایی» می‌نامند. ارتباط و نزدیکی دو زبان «هندی» و «ایرانی» مؤید اصل واحد آنهاست. هر دو قوم ایرانی و هندی در آثار کهنی که از ایشان باقی مانده، خود را به نام واحد «آریایی» معرفی می‌کنند.»

«داریوش در کتیبه‌هایی که از او باقی است خود را «آریایی و آریایی‌زاده» می‌خواند. و همین لفظ است که بعدها کلمات «ارانی» و «ایرانی» به معنی سرزمین و جایگاه آریاییان از آن مشتق شده است.»

در زبان هندی نیز کلمه «آریایی» معارف آقواسی است که به زبان مستکبریت سخن می‌گفته‌اند. معنی این کلمه درست معلوم نیست. ولی گمان گروهی از دانشمندان بر این است که لفظ «آریایی» در زبان این اقوام به معنی «آزاد» و «یادآورنده» است.»

«همین که زبان قوم «آریایی» به دو شعبه ایرانی و هندی تقسیم شد، شعبه ایرانی آن با سرعت بیشتری تکامل یافت و چون این زبان در سرزمین بسیار پهناوری، که از یک سو به صحرای گبی و مازراتی رودهای سیحون و جیحون و از سوی دیگر به آسیای صغیر و حدود سوریه می‌رسد، بسط یافت به زودی آن نیز به شعبه‌هایی منقسم شده»

«از نخستین شعبه‌های زبان ایرانی اطلاعات فراوانی نداریم و تنها از دو شعبه مهم آن استاد و مازانی برای ما باقی است. این دو شعبه یکی یلاری باستان و دیگری اوستایی خوانده می‌شود.»

دکتر خاتلری دربارهٔ زبان‌های ایران اضافه می‌کند:

«پارسی باستان نام زبانی است که در سرزمین پارس در دوران هخامنشیان متداول بوده است. شاهان این خاندان از کوروش بزرگ (۵۲۹-۴۸۶ ق.م.) تا اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق.م.) شرح رزم‌ها و پیروزی‌های خود را به این زبان بر سنگ‌ها یا لوح‌های زرین ثبت کرده‌اند. مهم‌ترین این نوشته‌ها کتیبه داریوش بزرگ در بیستون و کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم و شوش (فرمان بنای کاخ) و ترعه سوتر است.»

«این کتیبه‌ها معمولاً به سه زبان نوشته است: یکی پارسی باستان که زبان مادری این شاهان بوده، دیگر زبان عیلامی یا زبان محلی ولایت شوش و سوم بابلی که زبانی سامی است و از زبان‌های قدیم‌تر در ناحیه دجله و فرات و کشورهای همسایه آن رواج داشته است.»

«کتیبه‌های داریوش اغلب با این عبارت آغاز می‌شوند:

خدای بزرگ است اورمزد.

که این زمین را آفرید.

که آن آسمان را آفرید.

که مردمان را آفرید.

که مردم را شادی آفرید.

که داریوش را شاهی داد.

او را بر دیگران شاه کرد.

او را بر دیگران فرمانروا ساخت.»

هو در کتیبه ترعه سوتر در دنبال این عبارات که شاید دهایی یا شعری

است، چنین می‌آورد:

«داریوش شاه می‌گوید: من پارسی‌ام. لا پارس (آندم) و مصر را گرفتم.

(پس) فرمودم تا این چوبی را بکنند. لا رودی به نام یراوه (نیل) که در مصر

روان است تا دریایی که از پارس می‌آید پس این جوی کنده شد چنانکه من فرمودم؛ و گشتی‌ها از راه این جوی از مصر به پارس رفتند چنانکه من خواستم.»

دکتر خاقلی با اشاره به گوش‌های دانشمندان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی برای خواندن نوشته‌های شاهان هخامنشی و آشکار شدن راز کتیبه‌های کشف شده، فهرست کاملی از آنها را بدست می‌دهد و می‌گوید:

«فهرست کتیبه‌هایی که از شاهان هخامنشی به زبان پارسی باستان به جا مانده است از این قرار است:

۱- کتیبه «ارپارمده» پدر سوم داریوش (همدان).

۲- کتیبه «ارشام» پسر ارپارمده (همدان).

۳- ۴- کتبه نوشته از کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۲۹ ق.م.) در مرغاب.

۵- کتیبه داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ ق.م.) در یستون.

۶ تا ۱۴- کتیبه‌های داریوش در تخت جمشید.

۱۵- کتیبه داریوش در نقش رستم.

۱۶ تا ۲۲- کتیبه‌های داریوش در شوش.

۲۳- کتیبه داریوش در کنار تخته سوتر.

۲۴- کتیبه داریوش در کوه الوند.

۲۵- کتیبه داریوش در همدان.

۲۶ تا ۲۸- کتیبه‌های خشایارشا در تخت جمشید.

۲۷ تا ۲۹- کتیبه‌های خشایارشا در شوش.

۳۰- کتیبه خشایارشا در کنار دریاچه وان.

۳۱- کتیبه خشایارشا در الوند.

۳۲- کتیبه خشایارشا در همدان.

۳۳- کتیبه اردشیر اول هخامنشی در تخت جمشید.

- ۴۴- کتبه اردشیر اول، هخامنشی (محل نامعلوم).
- ۴۵ و ۴۶- کتیبه‌های داریوش دوم در شوش.
- ۴۷ تا ۵۰- کتیبه‌های اردشیر دوم در شوش.
- ۵۱ تا ۵۳- کتیبه‌های اردشیر دوم در همدان.
- ۵۴- کتبه اردشیر دوم (یا سوم) در تخت جمشید.
- ۵۵- کتبه اردشیر سوم در تخت جمشید.
- ۵۶ تا ۶۰- وزندهای زمان داریوش اول.
- ۶۱ تا ۷۵- مهرها و طرف‌های کتبه دار مربوط به دوران داریوش و خشایارشا و اردشیر و شاهان دیگر هخامنشی.
- در مقدمه «هزار سال تر پارسی» از کریم کشاورز نیز، توپنده ضمن برشمردن کتیبه‌ها، سکه‌ها، طرف‌ها و سایر آثار باقی‌مانده، به آثار مکتوب هم اشاره دارد، به این ترتیب:
- ۱- کاورتاسه اردشیر بابکان
- ۲- زندوبازند
- ۳- کتاب «درخت آسوریگ (نخل خرما) و ز»
- ۴- بدعشن
- ۵- دینکرت
- ۶- یادگار زریران
- ۷- ضرر گواندن و رنگ (ضرر قبادان و پرگ)
- ۸- مایکان شرنگ (کتاب شطرنج)
- ۹- آبدیه لوت سامی که ساگتان (عجایب و دجته‌های سرزمین ساگتان- سیستان)
- ۱۰- ضوشکاربه رماکان (وظایف یسرکان- جوانان)
- ۱۱- اندرز گوناگان (اندرز به کودکان)

۱۲- مائیکان هزار دانستان (کتاب هزار قاعده رسم)

۱۳- شهرستان‌های ایرانشهر، و غیره.

«در این دوره، ساختمان دستوری زبان» به فارسی امروز نزدیک است. شیوهٔ صرف، تاج‌ها و ضمیرها که در اواخر دوران زبان فارسی باستان در شرف متروک شدن بود، بالکل کنار گذاشته شده.

دکتر خاخری در همان مقاله می‌گوید:

«نمونه دیگری که از زبان‌های ایرانی باستان باقی مانده، زبانی است که در کتاب‌های مقدس آیین زرتشت به کار رفته و به این سبب آن را زبان «اوستایی» می‌خوانیم. از جمله این آثار یکی کتاب «گاتاه‌ها» یا به تلفظ امروز فارسی «گاتان» یعنی «سرودها» است که کهن‌ترین قسمت اوستا شمرده می‌شود و منظوم است و احتمال غالب آن است که از خود زرتشت، پیغمبر باستانی ایران باشد. قسمت‌های دیگر اوستا چنانکه می‌دانیم «یسنه» و «یشت» و «ویدودانت» نام دارد هیچ یک از آنها کامل و به‌صورت اصلی باقی نمانده است».

تألیف‌های دیگری نیز چون «ضدایناکی» و «کلیله و دمنه» و غیره وجود داشت و کسانی مانند ابن مقفع (روزی) از یهلوی به تازی ترجمه کردند و اکنون نه از اصل یهلوی آن اثری است و نه از ترجمه عربی آن خبری. ولی در همان اوان، بنای ترجمه و با تألیف‌های مجذوبی به زبان فارسی تون قرار گرفتند. مثل «ضدایناکی» که پایهٔ شاهنامه فردوسی و غیره می‌باشد».

باز در مقدمهٔ هزار سال تر پارسی دربارهٔ اوستا چنین می‌خوانیم:

«از دیگری که از زبان باستانی ما باقی مانده اوستا است. اوستایی کهن‌ترین زبان ایرانی می‌باشد و در آغاز به خط آرامی- نوعی خط شقی- نوشته شده بود. این خط مانند دیگر خط‌های سامی صرف‌های مصوت را جزو

گنجه نمی‌آورد و از قرن‌های نهم و هشتم پیش از میلاد در آسیای مقدم رواج فراوان یافت. اوستا را در عهد ساسانیان به زبان فارسی متوسط ترجمه کردند و نام ترجمه را ژند (یعنی «تفسیر» «توضیح») نهادند.^۱

ملاحظه می‌فرمایید، اطلاعاتی که همه زبان شناسان درباره گذشته خط و کتابت در ایران و از روی آثار متعدد و بی‌شمار در اختیار ما می‌گذارند، بیان است که وجود خط و نوشتار را در آن زمان‌ها به‌طور قطع نشان می‌دهد. در حالی که دکتر پور جوادی در مقاله خود می‌گوید:

«بزرگان ما در دوره اسلامی از وسیله مؤثر دیگری برای حفظ مآثر فرهنگی استفاده کردند و آن کتابت است. ایرانیان تا پیش از اسلام از این وسیله استفاده چندانی نمی‌کردند. بعضی‌ها گمان می‌کنند که کتاب‌های ایرانی در نتیجه جنگ‌ها و سوانحی که در قرن‌های اولیه اقبال افتاد از بین رفته است. این نکته اگر هم صحت داشته باشد، تعداد آنها نمی‌بایست زیاد بوده باشد. ایرانیان به‌طور کلی استفاده چندانی از کتابت نمی‌کردند. اسلام بود که این شیوه نگهداری از حکمت و علوم و معارف را به ایران آموخت.»

شامروان احمد بهشتار در مقاله «املائی فارسی» که در اصل، خطابه ورودی آن و الا مقام به فرهنگستان بوده و در مقدمه آئین‌نامه دهخدا به نقل از مجله فرهنگستان، شماره ۴ هم آورده شده در جایی از آن (ص ۱۵۲) چنین می‌گوید:

«نتیجه دیگر که از مقدمه معروفی در نظر داشتیم و اکنون به عرض می‌رسانیم، لزوم ترویج وضع قواعد برای املائی فارسی است. یعنی سرفه

۱. یعنی ما «مقدمه» این دوره، «خطی» مغایر به خط ساسانیان در پایان خط قرمز برای اوستا شده‌اند، تا آن‌جا که خط جدید است.

احمد، در توضیح آد از خط فارسی که در پهلوی است!

ساختن عیوب و نقایص همین خط که امروزه بدان کتابت می‌کنیم و به دانشش افتخار و مباحثات داریم، من در اصل خط سخی ندارم و از کسانی هستم که تغییر آن را نه تنها غیر لازم بلکه بسیار زیان آور می‌دانم. خط امروز ما از فروغ خطی است که عرب اندکی پیش از ظهور اسلام از مردمان نیمه ایرانی حمیر و انبار فرا گرفته‌اند و نیاکان ما پس از غلبه اسلام این خط را به سبب کمال سهولت و اختصاری که نسبت به خط خودشان داشته است به میل و رغبت اتخاذ کرده و وسیله کتابت زبان ملی و مادری خود قرار داده‌اند.

دکتر ادیب سلطانی در «در آمدی بر پیگونگی شیوة خط فارسی» و در اشاره تاریخی به خط فارسی نوین، پس از نقل نظر شافروان بهمنیار می‌نویسد: «از نگرگاه تاریخی نمی‌توان باور داشت که این خط ناگهان در ایران پذیرفته شده باشد؛ مسلماً پذیرش آن تدریجی و با آزمون و تجربه همراه بوده است. با این همه بر پایه قریحه‌ها باید به این پی‌آمد رسید که پذیرش کامل خط عربی وائی فارسی نوین دیرتر از سده سوم هجری صورت نگرفته است. ظاهراً سده سوم هجری می‌بایستی به رقابت خط یهلوی با عربی پایان داده باشد».

در این کتاب که مطالب مفید و آموزنده بسیار دارد، بخشی به نظرها و دیدگاه‌های مختلف، از بسیاری استادان زبان و ادبیات درباره تغییر یا نگهداری یا اصطلاح خط کنونی فارسی اختصاص یافته است که مطالعه آن را به همه گویندگان جوان توصیه می‌کنم.

در شروع این بخش چنین آمده است:

ما نیمه مربوط به زبان آریایی فارسی است در این تردید نیست که خط عربی، کامل شده فارسی خطی است ناقص. بررسی کاستی‌های خط عربی - فارسی دست کم از هزار و صد سال پیش مورد توجه اندیشه کاران بوده است؛ از جمله اسعد بن طیب سرخسی، حمزة اسفهانى، دانشمند و فیلسوف علمی بزرگ

ایران زمین ایران‌های بیرونی، و خواهد رسیدند فضل‌الله به کاستی‌های این خط اشاره کرده‌اند. در دوران نوین نیز این مطلب مطرح بوده است، که سبب آن را باید جدا از خود خط، هجوم فرهنگ باختر زمین و همراه با آن، ورود خط لاتین به کشورهای دیگر از جمله کشور ما دانست.

«تعداد اثرهایی که از حدود پنجاه سال پیش تاکنون در زبان فارسی دربارهٔ پریش خط، به صورت کتاب و مجوز و مقاله و یادداشت و نامه به تشریحات دوره‌ای نوشته شده است، بسیار است و رای‌های بیان شده در این اثرها گوناگون است.»

و در اشاره تاریخی به خط فارسی نوین می‌گوید:

«خط فارسی نوین از خط عربی گرفته شده است. ظاهری خط عربی در تحلیل فرهایم، از خط آرامی مشتق گشته‌اند و خط آرامی چنانکه گفته آمد، از شاخه‌های قبایلی سامی شمالی است.»

توجه به چند نکته دیگر دربارهٔ خط عربی-فارسی می‌باید نیست.

«ما اندامی روشن شده است که القای قبلی و آرامی و کنعانی (عبری کهن) هر سه از القای شمالی مشتق شده‌اند»

«با این همه کار سامیان و القای آنان کاستی داشت؛ ایشان صرف‌های صامت را «جسم» تصور داشتند که دیدنی است و آنها را نشان دادند و مصوت‌ها را «روح» که دیدنی نیست و آنها را نشان ندادند»

این تفکر در همه مخطوطات متون الهیای سامی تأثیر گذاشته است.

گفتار و نمادهای آوایی زبان را زبان‌شناسان دستگاهی طبیعی می‌دانند، در حالی که خط و نوشتار را نمادی قراردادی می‌گویند. عصر نماد طبیعی آوایی را، یکصد هزار تا یک میلیون سال و عصر نماد قراردادی خطی را چند هزار سال و حتی اختراع الفبا را به زحمت تا پنج هزار سال تخمین زدند. پس انسان‌ها حق دارند گفتار را طبیعی خود بدانند. خط و نوشتار در سده‌های

نخست به صورت رمزی، میان عدة محدودی وجود داشت. در حالیکه همه مردم گفتار و حرف زدن برایشان امری رایج و عادی بوده است، چیزی مثل نقی کشیدن، راه رفتن و غذا خوردن، خط در انحصار عددی از افراد اجتماع بود و دیگران به دیده اصحاب به آن می‌نگریستند. هم به خط و نوشتار اهمیت فوق العاده داده می‌شد و هم به کسانی که از این راز باخبر بودند. این اندیشه وقتی قوت بیشتری می‌گرفت که در مواقع خواندن نوشته که برای دیگران مثل کشف رمز بود، خواننده پیام می‌توانست اضافه بر خط و جدا از خطوط نوشته شده از خود چیزی بر آن بیفزاید. همان اندیشه که به این جسم، روح پدید و آن را زنده کند.

این فکر و این نوع نگاه به دانسته‌های نوشتاری، را می‌توان با بسیاری از هنرها و تخصص‌های جامعه مقایسه کرد. مثلاً استاد جواهر سارا یا مصار خیره و امثال آنها را تا همین صد سال پیش مجسم کنید که حاضر نبودند دانش و هنر و تجربه خود را به آسانی در اختیار دیگران (مخصوصاً افراد ناباب و نامالجم) بگذارند و یا به اصطلاح برای خود رقیب و دشمن درست کنند. حتی بسیار اخلای می‌افتاد که صنعت و هنری با سرگ استاد آن به خاک سپرده می‌شد، بدون آن که شاگرد و شاگردانی تربیت شده باشند، تا بتوانند جانشین استاد شوند و تجربه و راز او را ادامه دهند.

برای نخستین بار یونانیان در حدود نهصد سال پیش از میلاد مصوت‌ها را هم داخل خط کردند و «روح» را در گفتار «جسم» نشانادند. در روزگار ساسانیان، موبدان و مغان زرتشتی که خط دین دهره را برای بالانویسی و شرح لوستا اختراع کردند نیز همین کار را نمودند و مصوت‌ها را داخل خط قرار دادند. چنانکه می‌گویند خط دین دهره از این جهت کامل‌ترین خط است.

در باره خط اکنون فارسی می‌توانیم بگوییم که این خطی است که رودکی و فردوسی و نظامی و مولانا و سعدی و حافظ و دیگران به وسیله آن

شاهکارهای شعری خود را نوشته و به دست ما رسانده‌اند و دانشمندان و حکیمانی چون ناصر خسرو، ابوالفضل بیهقی، قابوس ابن وشمگیر، نصرالله منشی، بیرونی، رازی، ابن سینا و صدعا نویسنده و متفکر دیگر از آن سود بردند با همین خط آثار گذشتگان را خوانده و درک کرده‌اند و با همین خط افکار و تجربه و دانش خود را در اختیار دیگران و آیندگان گذاشته‌اند.

اصل، درست نوشتن و درست خواندن است که بسیاری از بزرگان و اهل علم بر آن تأکید داشته و اهتمامی‌های ارزنده و مفیدی عرضه کرده‌اند از جمله مقاله ارزنده «املائی فارسی» شادروان احمد بهمنیار در مقدمه لغت‌نامه دهخدا را می‌توان نام برد و نیز از صدعا نوشته و مقاله و کتابی که تا امروز نوشته و چاپ شده و در دسترس است. فرهنگستان هم می‌تواند هدایت‌گر و مروج شیوه کارآمد و یکسانی برای درست نویسی باشد.

آیا خط ما از خط ژاپنی‌ها و چینی‌ها هم مشکل‌دارتر است؟

روانشاد دکتر خاتلری در زبان شناسی و زبان فارسی (ص ۲۵۲-۲۵۴) به اندکی از اشکال‌های خط و اختلاف در تلفظ، در دو خط فرانسوی و انگلیسی اشاره می‌کند که چالب توجه است. می‌گوید:

«در زبان فرانسه حساب کرده‌اند که برای نوشتن صوبی که «O» خوانده می‌شود و تقریباً با حرکت پیش یا ضمه فارسی معادل است، ۲۵ صورت به کار می‌رود که از این قرار است»

و سپس هر ۲۵ واژه را می‌آورد و سرانجام می‌گوید:

«اینجا به این نمونه اکتفا می‌کنیم؛ اما اگر بخواهیم همه مشکلات خط فرانسوی و اختلاف مکتوب آن را با تلفظ امروزی ثبت کنیم، کتابی خواهد شد و اینگونه کتاب‌ها را ادیبان و زبان شناسان فرانسوی خود نوشته‌اند»

«در خط انگلیسی هم دشواری و اختلاف با تلفظ، کمتر از فرانسه نیست» و حتی همین خط فارسی را با خط فرانسوی و انگلیسی که خط‌های جهانی

هستند مقایسه کنیم. می بینیم اشکالات خط ما در حقیقت چیزی نیست.

از یک نظرگاه دیگر هم می توانیم به خط فارسی نگاه کنیم.

ملاحظه فرمایید یک کودک در فرانسه یا انگلیس به مدرسه می رود و نوشتن را با خط خودشان یاد می گیرد و تا رسیدن به استادی و بالاتر از آن مجبور است همان خط و شیوه نگارش را به کار ببرد در حالی که یک کودک ایرانی وقتی به مدرسه می رود تا نوشتن بیاموزد، با خطی شروع می کند که برای راحتی کار آموزش، حرکت ها یا معنوت ها را در بالا و زیر حروف برایش در کتاب گذاشته اند (تعدد، کسر و ضمه) اما به تدریج که این کودک ایرانی به کلاس های بالاتر می رود و با سوادتر می شود، تعداد این علامات ها را کمتر می کند (هم در کتاب کمتر می نویسند، هم خود او کمتر می نویسد) زیرا تلفظ درست را یاد گرفته و به ذهن خود سیرده است.

وقتی همین کودک بزرگ شد و دبیرستان را تمام کرد و مثلاً به کارشناسی و بالاتر از آن رسید نوشتن اعراب را دیگر لازم نمی داشت چون بدون آنها هم به خوبی می خواند و می نویسد، حتی می تواند در بسیاری جاهای تشدید را هم نگذارد و مشکلی به وجود نیاید. همین طور علامت تون را اما هر کجا می کرد ممکن است درک نوشته اش مشکل باشد یا برای راهنمایی ضوابط، بی درنگ از اعراب (علامت های خارج از خط) استفاده می کند. خوب فکر نمی کند این از معنات خط فارسی است؟

اگر ما از قاعده صنعت، فن آوری و دانش زمان عقب افتادیم مشکل از خط ما نیست. اگر کامپیوتر یا رایانه را ما اختراع کرده بودیم، اکنون خط فارسی جهانی شده بود. به قول حضرت حافظ:

هر چه هست از قامت ناساز پی اندام ساخت

و ر نه اشرف تو بر بالای کس کوتاه نیست

از آنجایی که زبان با فکر ربطی ثابت شده و مستقیم دارد و خط هم از

نمادهای زبان است (نماد نوشتاری). فکر در نوشتن و خواندن خط دخالت کامل دارد و میدانیم که نوشتن (نوامی یعنی زبان) نیروی است ذهنی و مجرد که به کمک آن می‌توان اطلاعات اثبات شده در مغز و ذهن یا تاخودآگاه را به سطح آگاهی آورد و از آن استفاده زبانی کرد. در این مورد هم می‌توان گفت فکر، نقش فعال و زاینده‌ای دارد و خط فارسی خوشبختانه به گونه‌ای طراحی شده که موجب فعالیت بیشتر مغز و استفاده بهتر و بیشتر از فکر و نوامی‌های ذهنی بشود.

یدران و نیاکان ما زمانی همین خط را که پیچیده‌تر از اکنون بود به خوبی می‌نوشتند و می‌خواندند. آن زمانی که «ک» و «گ» و «ژ» و «ز» و «پ» و «ب» و «ج» و «چ» و «ح» و «ه» و «د» به صورتی واحد و همانند نوشته می‌شد. ولی آنها موقع خواندن و درک پیام و نوشته، به صورتی درست پیام‌ها را دریافت می‌کردند. توسعه هنگام نوشتن و زمانی مثلاً «ژ» یا «پ» می‌نوشت و مرادش «ز» یا «پ» بود و می‌دانست که خواننده پیام هم آن را درست خواهد خواند.

اما چون زبان فارسی دری اشاعه پیدا کرد و میزان باسوادان زیاد شد، بزرگان و زبان دانان پارسی اندیشیدند و این حروف را با اضافه کردن چند نقطه و یک سرکش از حروف مشابه متمایز کردند.

بسیار دیده شده که مثلاً دانش آموز یا دانشجویی در خواندن یک قطعه شعر یا یک متن کلاسیک از کتاب فارسی خود اشکال داشته و آن را غلط خوانده است (حتی بعضی از گویندگان). در این صورت باید علت غلط‌خواندن را پیدا کرد!

با یا چنین موردی قبلاً آشنا نشده است و قبلاً شعر و متن را مطالعه نکرده، یا بی علاقه نسبت به ادبیات و درس فارسی است یا تمرکز فکری نداشته (به نوال حروف سواش را جمع نکرده و فکرش جای دیگری بوده... یا اصلاً

کم سواد یا خدای نکرده بی‌سواد است که در هر صورت گناه را نباید به گردن خط انداخت. مگر دانشجویان کشورهای دیگر در خواندن و درک مطالب زبان مادریشان دچار اشکال نمی‌شوند و شطط ضوایی و شطط نویسی ندارند؟

دانشجویان و دانش‌آموزان ایرانی (چند دختر و چند پسر) اغلب در سائیده‌های جهانی در هر رشته‌ای، (ریاضی، فیزیک، شیمی و...) رتبه‌های اول یا دوم را کسب کرده و می‌کنند. به قول یکی از دوستان زبان‌شناس همین زبان فارسی دری با آن همه آثار فرهنگی و هنری که محلو از اندیشه‌های ناب و تفکرات بسیار والای انسانی است، توانسته ادبیات ایران و اندیشه‌های ایرانی را در جهان، ممتاز و برجسته نماید. پژوهشی همه‌جانبه و عمیق که صورت نگرفته است؟ کسی چه می‌داند؟! شاید زبان و خط ما هم در این مورد سهم هر قدر کوچک و کم بر عهده داشته باشد!

برای رفع مشکلات خط هم، باید راه‌های درست و مستقیم را یافت. خط فارسی و خوش‌نویسی آن اکنون به مرز هنر رسیده و بسیاری از درجه‌ها هنر به آن نگاه می‌کنند و شاید همین ایجاد مشکل کرده است. اگر هنر است، دیگر نباید انتظار یک وسیله ارتباطی کارآمد و معقول را از آن داشت. هنر است و کاربرد هنری دارد. پس باید خطاطی، خوش‌نویسی، خط - نقاشی و امثال آن را از خط تحریری (خطی که برای ارتباط‌های درست و بی‌عیب ایجاد کنیم و تقاضای آموزش و انتقال هر نوع اندیشه است) جدا کنیم.

خط شکسته، به کلی با خط نسخ و نستعلیق متفاوت است. برای نوشتن و خواندن این خط باید رموز آن را آموخت، زیرا تمام حروف، کلمات و ترکیبات آن در عین زیبایی و احتمالاً بی‌قاعدگی ظاهری، از اصولی پیروی می‌کند که دانستنش لازم است.

این خط برای ایجاد ارتباط‌های اجتماعی و فرهنگی مردم ساخته نشده است و نمی‌تواند برای ارتباط همگانی باشد. باید با دید زیبایی‌شناسی و هنری به آن نگاه کرد.

الکون بهترین نظم خط برای کتاب و روزنامه و مجله و نامه های اداری و مساند استبداد همین خط های پشایی است و برای دست نوشته ها، هم (درست نویسی یا خوانانویسی) خط تحریری ریز مناسب است. اما دشواری و مشکل اصلی در بد نوشتن است. در نوشتن اصول و قوانین نوشتاری است. در سهل انگاری و در تبلی است. در رسیدن به «بهارت» است.

از حدود دویست سال پیش تاکنون، دهها بار به وسیله استادان ادب و زبان شناسان با فرهنگ دستور زبان فارسی نوشته شده است که هر کدام به نوعی کامل کننده هم اند و تا آنجا که من دیدم هر کدام حرفی برای گفتن و اصولی برای یاد گرفتن دارند.

همین طور دهها شیوه نامه برای درست نوشتن و درست خواندن خط فارسی تدوین شده است.

برای نمونه، شاید بهترین نمونه از دو مقاله برارزش «دستور زبان فارسی» از جلال الدین همایی و «اسلای فارسی» از احمد بهمنیار، دو استاد بزرگ زبان و ادب فارسی می توان نام برد که به کارگیری و افعنمایی ها و دستورهای هر دو مقاله بهترین راهنمایی ما برای رسیدن به اصول و قوانین درست نویسی زبان فارسی است. البته کتاب های مفید دیگری هم هست. باید آنها را خواند و از مجموع آنها، به اصولی همگانی و قاعده مند دست یافت، که همه از این پیروی کنند.

با همین خط به ظاهر ناقص (به علت نبودن اعراب در داخل خط) ولی کامل (ازیرا که هزاران کتاب ارزنده و گرانیهای نظم و نثر دارد) باز هم به این بیت زیبای حضرت حافظ می رسیم که:

هر چه هست از قامت ناساز پی اندام ساخت

و ر نه اشرف تو بر بالای کس کوتاه نیست

همین خط، با اسلای درست و منطبق بر قوانین درست نویسی و

درست خوانی، با رعایت فاصله گذاری‌ها و پیوسته یا جدا نویسی کلمات، پیروی از اصول دستور زبان فارسی و بهتر از همه توافق همه استادان و صاحب نظران در انتخاب شیوه‌ای یکسان^۱، می‌تواند باز هم سال‌های سال به ایران عزیز و ایرانیان فرهیخته خدمت کند و احتیاجات ما را همچون گذشته برآورد. نتیجه نیازی هم به اصلاح باشد که البته هست، باید مجمعی، همچون «فرهنگستان» برای انجام آن اقدام کند. در مورد تکنولوژی و زبان رایانه، جوانان ما، باید ضمن یادگیری اون فن، زبان آن را هم بیاموزند. یاد گرفتن یک زبان خارجی مثلاً انگلیسی نه تنها زبانی ندارد که بسیار هم لازم و مفید است.

۱. کبر، رشاد، تذکره اسطفا ما در فن و رتبه‌ای، دوره و - پاسی یکسان را بپذیرند
 بهروز، در - دوره - مخطراتی فارسی، ولی باید و لازم حداقل در دوره و تأیید چندین
 استاد و شایسته کار و درجه‌ای، تحلیل شود